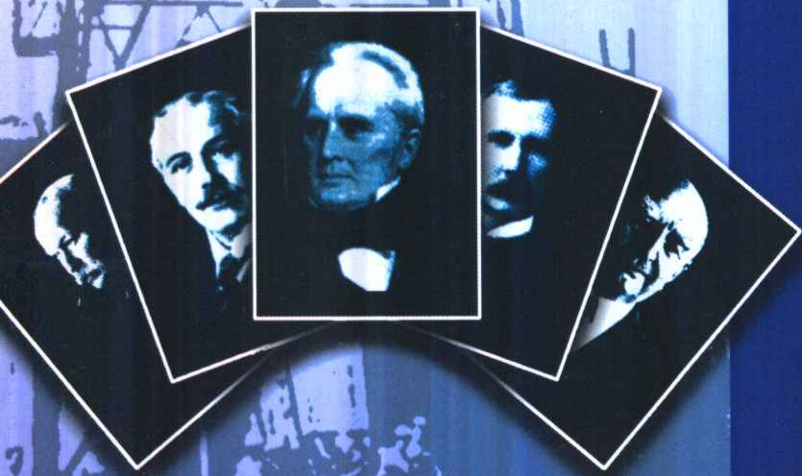
مردانِ نفت

زندگینامهٔ نخستین
شخصیت های تاریخی جهان نفت

احمد راسخی لنگرودی





بسم الله الرحمن الرحيم

مردان نفت

زندگینامهٔ نخستین شخصیت‌های تاریخی جهان نفت

احمد راسخی لنگرودی

۱۳۸۵



مردان نفت

زندگینامهٔ نخستین شخصیت‌های تاریخی جهان نفت

احمد راسخی لنگرودی

● **طرّاح جلد:** حمیدرضا رحمانی ● **حروفنگار و صفحه‌آرا:** انتشارات کویر، نسرین قدرتی

● **لیتوگرافی و چاپ:** غزال ● **صحافی:** کیمیا ● **شمارگان:** ۱۵۰۰ ● **چاپ‌اوّل:** ۱۳۸۵

● نشانی: تهران، صندوق پستی: ۶۴۹۴-۱۵۸۷۵ ● تلفن: ۸۸۳۰۱۹۹۲ فاکس: ۸۸۸۳۲۲۱۷

● شابک: ۵-۶۱-۸۱۶۱-۹۶۴ ISBN: 964-8161-61-5

راسخی لنگرودی، احمد، ۱۳۳۷-

مردان نفت: زندگینامهٔ نخستین شخصیت‌های تاریخ جهان نفت / احمد راسخی لنگرودی. -- تهران: کویر، ۱۳۸۵.

۲۳۲ص.: مصور، عکس. ISBN 964-8161-61-5

فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیپا. کتابنامه: ص. ۲۲۵-۲۲۶؛ همچنین به‌صورت زیرنویس. نمایه.

۱. نفت -- صنعت و تجارت -- سرگذشتنامه. ۲. نفت -- صنعت و تجارت -- تاریخ. الف. عنوان. ب. عنوان: زندگینامهٔ نخستین شخصیت‌های تاریخی جهان نفت.

۴ م ۲۴ ر / ۹۵۶۰/۵ HD ۳۳۸/۲۷۲۸۲

کتابخانهٔ ملی ایران ۱۰۸۱۷-۸۵م

... آنهایی که از دانش تاریخ برخوردار نیستند
محکوم به تکرار خطاها هستند

«ساتیانیا»

فهرست

فصل دوم: مدیران نفت

فصل سوم: سرمایه‌گذاران نفت

مقدمه

صنعت نفت در گسترهٔ تاریخی خود مردان ماجراجویی را می‌شناسد که در سودای دستیابی به این مائدهٔ زمینی لحظه‌ای آرام و قرار نداشتند؛ پیوسته در تلاش بودند و تا نیل به مقصود هیچ‌گاه از حرکت بازنمی‌ایستادند. تنها یک چیز و یک واقعیت آنان را از این سودا بازمی‌داشت؛ مرگ! واژه‌ای که کمتر سوداگران نفتی را در طول سالیان تلاش و فعالیت به خود مشغول می‌داشت و آنان را در پوییدن در این مسیر پرهیاهو مانع می‌شد.

شرایط سخت جغرافیایی، فقدان امکانات و تجهیزات فنی، کمبود بودجهٔ مالی، وقوع حوادث و پیشامدهای ناگوار، رقابت‌های سخت و کشنده، تمسخر و سرزنش و زخم زبان‌های دیگران، بروز موانع سیاسی و کشمکش‌های قومی، و بالاخره موج ناامیدی‌ها که گاه و بیگاه در سایت حفاری، حوزهٔ عملیات و یا سرمایه‌گذاری نفتی از سوی این و آن وزیدن می‌گرفت کمترین فتوری در روحیهٔ مشحون از امید و اراده‌های مصمم و هدفمند ماجراجویان نفتی ایجاد نمی‌کرد. بسا بدون کمترین شک و تردیدی، استوار و ثابت قدم، امیدوارانه در جهت

تحقق اهداف بلند خودگام برمی‌داشتند و تا رسیدن به نقطهٔ پایان و سرانجام کار از پای نمی‌نشستند.

به یقین فصلی از تاریخ پرماجرای نفت توسط این دسته از شخصیت‌های ماجراجو رقم خورده است که شناسایی آن قطع نظر از هرگونه داوری ارزشی، برگ‌های فروخفته تاریخ نفت را در برابر اکنون و امروز ما خواهد گشود. این گروه به عنوان اولین‌های صنعت نفت نقش کارآمد و تأثیرگذاری را در شکل‌گیری اوراق به هم فشرده تاریخ این صنعت داشته‌اند و از این باب اینان سر در هویت این قلمرو دارند که می‌بایست دایره باز حافظهٔ تاریخی خود را پیرامون آن شکل داد.

مجموعهٔ حاضر درپی آن است تا آن دسته از شخصیت‌های تاریخی نفت را که به نوعی در وقوع حوادث، رویدادها و تحولات نفتی ایران و جهان در یکصد سال اخیر و پیش از آن، نقش ایفا نموده و به‌صورت مثبت یا منفی بیش و کم سهمی در تاریخ آغازین این صنعت داشته‌اند، معرفی نموده و مورد بازشناسی قرار دهد.

باشد که این کوشش بتواند به نوبهٔ خود در بازخوانی صفحات خواندنی تاریخ صنعت نفت، سهمی هرچند ناچیز ایفا نموده و علاقه‌مندان به تاریخ جهانی نفت و سرگذشت نخستین ماجراجویان نفت را مورد توجه و استفاده قرار گیرد.

شخصیت‌هایی که در ذیل عنوان «مردان نفت» از نظر گرامیتان می‌گذرد، مربوط به سلسله نوشتاری است که طی سال‌های ۸۱ تا ۸۴ در ماهنامهٔ «نفت، گاز، پتروشیمی» در صفحهٔ ثابت «رجال نفت» توسط نگارنده به چاپ رسیده است. این مجموعه با قدری افزایش و پیرایش پاره‌ای مطالب، حاصل همان کار است که در سه فصل جداگانه با عناوینی چون؛ کاشفان نفت، مدیران نفت و سرمایه‌گذاران نفت، تقدیم علاقه‌مندان به تاریخ نفت می‌شود.

در خاتمه لازم می‌بینم از سرور گرامی جناب آقای محمّدجواد مظفّر، مسئول محترم انتشارات کویر که در همان برخورد اول از طرح موضوع استقبال

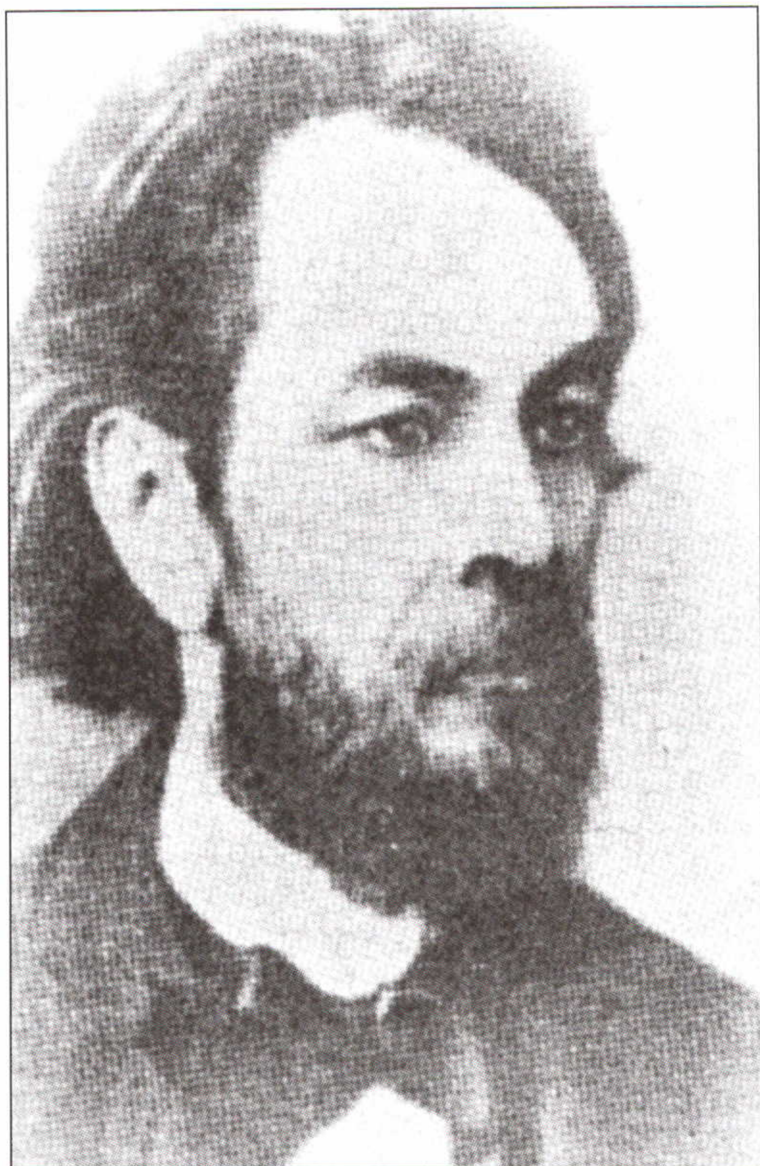
کردند و پس از مطالعهٔ متن، با نظرات اصلاحی و روشنگرانهٔ خود نگارنده را در غنای هر چه بیشتر آن یاریگر بوده‌اند، تشکر و سپاسگزاری گردد.

همچنین از همکار هنرمندم جناب آقای سعید تاج‌بخش که زحمت تهیه و تنظیم تصاویر را عهده‌دار شدند کمال امتنان و تشکر را دارد.

احمد راسخی لنگرودی
پاییز ۱۳۸۴

فصل اول

کاشفان نفت



جورج بيسل



جورج بيسل

بیسل، نخستین حفار چاه نفت

نفت، در گذشته‌های دور در بین ملل و اقوام متمدن نام ناآشنا و غریبی نبود. هرودوت[1] از مورخان یونان باستان، سابقهٔ استفاده از نفت را تا افزون بر چهار هزار سال پیش از میلاد مسیح عقب برده است. تقریباً همهٔ مورخان قدیم استفاده‌های مختلفی را برای آن ذکر کرده‌اند که بشر از دیرباز با آن آشنا بوده است. از جمله موارد مصرفی که در گذشته برای این مادهٔ زیرزمینی می‌توان شناسایی کرد؛ درمان برخی از بیماری‌ها و دردها همچون سردرد، دندان‌درد، ناشنوایی، اسهال، انگل، روماتیسم، دردهای عضلانی و... می‌باشد. همچنین پیوستن اجزای ابزارها، ساخت مجسمه‌ها و تزئین ظروف و کارهای دستی، ساخت تیرهای مخصوص آغشته به مواد نفتی و اشتعال آن به هنگام جنگ با دشمن، ریختن قیر مذاب از فراز برج‌ها و باروها بر سر مهاجمان و... از جمله کاربردهای دیگر آن است.

استفاده از این ماده، از زمانی حالت رسمی و فراگیر به خود گرفت که این

1. Herodotus.

پرسش از سوی محققین نفتی طرح شد که آیا نفت را می‌توان به‌طور مرغوب برای روشنایی و ایجاد حرکت به‌کار برد؟

نخستین کسی که این پرسش را جدی گرفت، «جورج هنری بیسل»[1] بود که تلاش‌های عملی او برای دریافت و ارائهٔ پاسخی روشن به این پرسش پیش از هر فرد دیگری در ایجاد صنعت نفت مؤثر افتاد. او نخستین کسی بود که با تأسیس اولین شرکت نفت آمریکا، شرکت پنسیلوانیا راک اویل،[2] حفاری چاه نفت را به شیوهٔ نوین تجربه کرد.

جورج هنری بیسل در نوامبر ۱۸۲۱ در آمریکا پای به عرصهٔ گیتی نهاد. پس از تحصیلات مقدماتی به کالج «دارتموت»[3] راه یافت. در طول دوران تحصیل ضمن فراگیری دروس دانشگاهی به نوشتن مقالات و چاپ آن در مطبوعات همت گمارد. در سال ۱۸۴۵ فارغ‌التحصیل شد و ابتدا به‌عنوان معلم زبان‌های خارجی و سپس رئیس دبیرستان به کار اشتغال یافت و آنگاه به قصد ورود به حرفهٔ روزنامه‌نگاری به واشنگتن رفت. همزمان در رشتهٔ حقوق به ادامهٔ تحصیل پرداخت و پس از فراگیری این رشتهٔ تحصیلی مدتی را در این حرفه امرار معاش کرد.

تسلط او به بسیاری از زبان‌های خارجی از جمله فرانسه، پرتغالی، اسپانیایی، عبری، یونانی، سانسکریت و آلمانی از او فردی فوق‌العاده و استثنایی ساخت.

آشنایی او با نفت و ورود او به این عرصه در یکی از مسافرت‌های وی در غرب پنسیلوانیا رقم خورد. در این ناحیه صنعت ابتدایی جمع‌آوری نفت را مشاهده کرد که با کفگیر و پتو انجام می‌گرفت. دیدن این صحنه اگرچه خیلی ساده و ابتدایی به نظر می‌رسید، اما کنجکاوی او را به شناخت بیشتر بر روی این مادهٔ خام برانگیخت. کنجکاوی او زمانی بیشتر شد که در دیداری اتفاقی در کالج دارتموت، نمونه‌ای از همان نفت خام را در دفتر یکی از استادان دانشگاه برای کار تحقیقی مشاهده کرده بود. از آن پس چنان‌که گفته شد طرح این پرسش در ذهن او

1. George Henry Bissel.
2. Pensylvania Rock Oil.
3. Dartmouth.

قوت گرفت که چگونه می‌توان نفت خام را به‌منظور روشنایی به کار برد.

او در کسب این موفقیت بزرگ کمترین تردیدی نداشت. کنجکاوی او خیلی زود سرمایه گذاران رابه سرمایه گذاری در انجام تحقیقات در این عرصه تحریک کرد.

تأسیس شرکت پنسیلوانیا و تحقیقات بر روی نفت خام

جورج بیسل وکیل و همکارش «اولت» باکمک یک بانکدار به نام جیمز تاونزند، در اواخر سال ۱۸۵۴ اولین شرکت نفت را به نام «شرکت پنسیلوانیا راک اویل»، به‌منظور انجام تحقیقات بر روی نفت خام، تأسیس کرد.

این شرکت یکی از محققین راکه استاد دانشگاه «ییل» بود و بنجامین سیلیمن جونیور»[1] نام داشت برای انجام این تحقیق به استخدام درآورد.

استاد برجستهٔ دانشگاه «ییل» پس از انجام تحقیقات، نهایتاً گزارش خود را در اختیار بیسل و سرمایه‌گذاران شرکت پنسیلوانیا قرار داد. وی در این گزارش گروه سرمایه‌گذار را مطمئن ساخت که «... برای من محرز شده است که زمینه‌های فراوانی وجود دارد که مرا در این اعتقاد امیدوار می‌کند و آن این است که گروه شما مادهٔ خامی را در اختیار دارد که از آن می‌توان با فرایندی ساده و ارزان فراورده‌های بسیار باارزشی تولید کرد».[2]

این گزارش امیدبخش، نوید از همان چیزی می‌داد که بیسل را مدت‌ها به فکر واداشته بود و گروه سرمایه‌گذار را به تعقیب پرسش خود تحریک کرده بود.

حالا دیگر سرمایه‌گذاران یقین حاصل کرده بودند که می‌توان پاسخی روشن در برابر پرسش بیسل قرار داد و در اثر تقطیر نفت خام، فرآورده‌ای مرغوب را به‌منظور ایجاد روشنایی تحصیل کرد. اما نتیجه‌بخش بودن این تحقیق پرسش دیگری را برای شخص بیسل درپی داشت و آن این بود که آیا نفت صخره به مقدار کافی موجود است؟

طرح این پرسش از آن جهت لازم شمرده می‌شد که درصورت وجود نفت کافی،

---

1. Benjamin Silliman Junior.

۲. ادرین هامیلتون، نفت پاداش قدرت، ترجمهٔ محمود طلوع، ص ۲۸، رسا، ۱۳۷۳.

سوختی ارزان و از نوع مرغوب جایگزین سوخت نامرغوب وگران؛ کروسین می‌شد و نهایتاً جهت مصرف روشنایی در اختیار عموم مصرف‌کنندگان قرار می‌گرفت.

البته پاسخ به این پرسش با روش سنتی که در کندن زمین خلاصه می‌شد، قدری دشوار به نظر می‌رسید. از این‌رو روش دیگری را مـی‌طلبید کـه جـورج بیسل را پیوسته به خود مشغول می‌داشت.

بیسل که در اطراف این موضوع دائماً می‌اندیشید، بـرحسب اتـفاق در یک روز گرم تابستان سال ۱۸۵۶ در خیابان برادوی نیویورک چشمش به یک آگهی تبلیغاتی در پشت پنجره مغازه داروسازی، که از شدت سوزش آفتاب دقایقی را به سایبان آن پناه آورده بود، افتاد. در این آگهی تبلیغاتی که خبر از دارویی مرتبط با نفت خام می‌داد، چندین دکل حفاری چاه نمک به چشم می‌خورد. نفت خام حاصله یکی از فرآورده‌های فرعی حفاری چاه‌های نمک بود که برای سـاخت داروهای درمانی به‌کار می‌رفت. تصویر حفاری چاه نمک در این آگهی تبلیغاتی ناگهان ذهن بیسل را به روش حفاری چاه نفت هدایت کرد.

او در ذهن خود دائماً این پرسش را می‌پروراند که آیا می‌توان با الگوگرفتن از روش حفاری چاه نمک در زمان کوتاهی به چاه نفت دست یافت؟ اگرچه بیسل نظر به ذکاوت و زیرکی خاص خود نسبت به موفق‌بودن ایـن روش اطـمینان خاطر داشت، اما دیگران نسبت به آن به دیدهٔ شک و تردید مـی‌نگریستند تـا جایی که قائلین به این روش را دیوانه به شمار می‌آوردند. برخی نیز به محض شنیدن چنین خبری، آن‌چنان متعجب می‌شدند که با اظهار این عبارت؛ «ای آقا! بیرون‌آوردن نفت از دل زمین و پمپ‌کردن نفت همانند تلمبه‌کردن آب!؟» قائلین آن را به باد تمسخر و ریشخند می‌گرفتند. غافل از آنکه اعمال ایـن روش افـق روشنی را به روی صنعت نفت خواهد گشود.

تأسیس شرکت نفت سنکا

بیسل برای آزمودن این تجربهٔ نوین، شرکتی به نام «شرکت نفت سنکا»[1] تشکیل

---

1. Seneca Oil Co.

داد که وابسته به شرکت نفت پنسیلوانیا بود و سپس سرهنگ ادوین دریک را به ریاست این شرکت گمارد و به کمک وی در شمال غربی پنسیلوانیا، منطقه‌ای به نام تی تاس ویل، اقدام به عملیات حفاری چاه نفت نمود.[1]

این عملیات پس از یک سال از شروع کار خود، در ۲۷ اوت ۱۸۵۹ و در ۲۱ متری زمین توسط تلاش بی‌وقفه دریک، به نفت رسید. به گفتهٔ ادرین هامیلتون «اکتشاف تی تاس ویل در واقع طلیعهٔ عصر نفت بود. این اکتشاف باعث شد تا صنعت نفت با اتکا به حفاری به صنعتی خاص در اکتشاف و استخراج منبع طبیعی بدل شود».[2]

بیسل که از این عملیات موفقیت‌آمیز در شمال غربی پنسیلوانیا خود را غرق در شادی می‌دید، بی‌درنگ خود را با کیسه‌ای پر از پول برای اجاره و خرید مزارع اطراف به سایت حفاری رساند و برای آیندهٔ درخشانی که سال‌ها انتظارش را می‌کشید به خرید زمین همت گماشت.

وی وقتی در آن منطقه با خیل مردم تشنه خرید و فروش زمین مواجه شد به همسرش طی نامه‌ای چنین گزارش کرد: «ما در اینجا با هیجانی بی‌همانند روبرو شدیم. تقریباً همه مردم دیوانه شده‌اند. چنین هیجانی را هرگز ندیده‌ام. جمعیت سراسر غرب کشور به اینجا هجوم آورده‌اند و هر زمینی که در مجاورت آن احتمال وجود نفت برود به قیمت‌های افسانه‌ای خرید و فروش می‌شود».[3]

و این همه به برکت نفت بود که به همت و تلاش بیسل و گروه حفار وی از دل زمین بیرون آمده بود. بی‌تردید این سرآغاز روش حفاری جدید در عملیات اکتشاف نفت محسوب می‌شد که در شمال غربی پنسیلوانیا برای اولین‌بار تجربه می‌شد. بیسل در نامه‌ای دیگر با روحیه‌ای پر از امید به همسر خود می‌نویسد: «... حالم بسیار خوب است اما بسیار خسته‌ام به ما سخت گذشت. خیلی هم

---

۱. رجوع شود به دریک، بنیانگذار صنعت نفت، در همین کتاب.
۲. همان، ص ۲۹.
۳. دانیل یرگین، نفت، پول، قدرت، دکتر منوچهر غیبی ارطه‌ای، جلد اول، ص ۲۴، انتشارات روابط عمومی شرکت ملی نفت ایران.

سخت. آیندهٔ درخشانی داریم، از این بابت مطمئنم... بدون تردید به ثروتی هنگفت دست خواهیم یافت».[۱]

این روش حفاری سرانجام بیسل را به مقصود خود رساند؛ سوخت ارزان و مرغوب و کافی. همان چیزی که بیسل مدت‌ها در لوای پرسش‌های پی در پی خود به دنبال آن بود. به‌علاوه دستیابی به ثروت انبوه، بهرهٔ دیگری بود که از عملیاتی‌کردن روش بیسل عائد می‌شد.

او با این طرح به ثروتی عظیم دست یافت، به‌طوری که بخشی از آن را برای احداث ورزشگاهی در دانشگاه دارتموت، همان جایی که حس کنجکاوی وی را برانگیخت، اهدا کرد.

روش حفاری چاه نفت که اولین بار با بیسل به تاریخ صنعت نفت عرضه شد خیلی زود جورج بیسل را صاحب شهرت کرد. «نام و شهرت او واژهٔ آشنای خانواده‌های فعالان صنعت نفت در سراسر قارهٔ آمریکا شد».[۲]

بیسل باقی عمر خود را به فعالیت در صنعت نفت پرداخت و در سال ۱۸۸۴، زمانی که ۶۳ سال داشت، بدرود حیات گفت.

---

۱. همان.
۲. همان، ص ۲۵.

جوینـر
مردی خستگی‌ناپذیر در عملیات حفاری نفت

حفر چاه‌های نفت در آغاز کار سهل و آسانی نبود. عملیات دشوار، طاقت‌فرسا و هزینهٔ هنگفتی را می‌طلبید. گذشته از آن، راه دراز، نامعلوم و گاه ناامیدکننده‌ای را درپی داشت که کمتر کسی حاضر می‌شد تن به چنین کاری دهد. افرادی هم که در عملیات حفاری آستین همت را بالا زده و در این طریق توان می‌آزمودند سودای آن را در سر داشتند که نهایتاً روزی به ثروت انباشته‌ای دست یابند و فارغ از دغدغه‌های مردم بومی منطقه که در عملیات حفاری به‌کار گرفته می‌شدند، از سود سرشار حاصله بهره‌مند شوند آن‌هم سودی که از رهگذر دلالی عاید می‌شد.

اما در این میان «کلمبوس جوینر»[1] را به‌عنوان یکی از حفاران نفتی می‌توان نام برد که برخلاف دلالان نفتی، پس‌اندازهای مردم را پشتوانهٔ مالی عملیات حفاری خود قرار داده و از این رهگذر توانست بخشی از سود حاصله را در اختیار ساکنان فقرزده و محروم شهرهای «اوورتن» و «هندرسن» واقع در شرق تگزاس قرار دهد.

1. Columbus Goiner.



پدر جوینر



پدر جوینر

کلمبوس جوینر که بعدها به پدر جوینر یعنی پدر عملیات حفاری شهرت یافت از مردانی بود که در عملیات حفاری به‌رغم دیگران یأس و خستگی نمی‌شناخت و با این که در طول ۲۰ سال فعالیت بارها شکست را تجربه کرده بود هم‌چنان به استقبال عملیات جدید می‌رفت و در این راه نیرو و مقاومت می‌آزمود.

وی در هر شرایطی عملیات حفاری را آن‌چنان خوشبینانه دنبال می‌کرد که دیگران را به شگفتی وامی‌داشت. طرفه این که گاه این شگفتی جای خود را به تمسخر و سرزنش دیگران می‌داد. روحیهٔ خوشبینانهٔ او بیشتر به یک معما می‌مانست تا واقعیت آشکاری که به سهولت بتوان شناخت. در توصیف شخصیت او همین بس که تمسخر و سرزنش زمین‌شناسان و یأس و ناامیدی کارشناسان نفتی هیچ‌گاه یارای مقابله با روحیهٔ خوش‌بین و امیدوار او را نداشت. پیوسته بر پایهٔ عقیدهٔ شخصی خود مصمم و استوارگام پیش می‌نهاد و تا خط پایان از پای نمی‌نشست. از این نظر بهترین الگو برای همکاران خود شناخته می‌شد. عملیات حفاری را تنها توسط خود نمی‌خواست بلکه دیگران را نیز به این امر تشویق می‌کرد.

در سال ۱۸۶۰ زاده شد. تحصیل او در مدرسه بیش از چند هفته به‌طول نینجامید. از آن پس در خانه توسط معلم سرخانه به فراگرفتن انجیل پرداخت و با رونویسی از سفر تکوین با دنیای نوشتن آشنا شد. همواره از بیماری رماتیسم رنج می‌برد. به‌ویژه در سنین سالخوردگی که به طرز عجیبی در راه رفتن وضع خمیده به خود می‌گرفت. تو گویی که پیوسته در این حالت دنبال چیزی می‌گشت.

رؤیای افسانه‌ای شرق تگزاس

آن‌چه که او را در تاریخ صنعت نفت به عنوان یک ماجراجو شناساند تصمیمی بود که از یک رؤیای افسانه‌ای مایه می‌گرفت. رؤیایی که او را به منطقهٔ شرق تگزاس کشاند و وی را به یک شخصیت تاریخی، موفق و کامروا مبدل کرد.

در دههٔ ۱۹۲۰ که دوران شکوفایی عظیم صنعت نام گرفت و خرید و فروش سهام شرکت‌های نفت نقطهٔ اوج خود را طی می‌کرد، سهام شرکت‌های نفت به‌طور وسیع بین دلالان نفتی رد و بدل می‌شد. هیجان این کار همگان را فراگرفته بود. بسا پس‌اندازهای مردم که توسط دلالان نفتی در فضایی پر از نیرنگ و فریب مورد سوء استفاده قرار می‌گرفت. اما پدر جوینر از آن دسته دلالانی نبود که بخواهد از پس‌اندازهای مردم برای اکتشاف نفت سوء استفاده کند و با به کاربستن ترفندهایی خاص سرمایهٔ دیگران را به چنگ آورد. او برای انجام عملیات حفاری، منطقه‌ای واقع در شرق تگزاس را برگزید. منطقه‌ای که از خشکسالی، فقر و محرومیت رنج می‌برد. بومیان مستقر در دو شهر مهم این منطقه به نام‌های «اوورتن» و «هندرسن» به سختی روزگار می‌گذرانیدند و امیدی به زندگی در وجود آنها دیده نمی‌شد. تنها پدر جوینر بود که با استفاده از گزارش زمین‌شناسی چون «دکتر لوید» مبنی بر وجود نفت در زیر خاک بی‌حاصل آن منطقه بذر امید در دل ساکنان غمزده این منطقه می‌افکند. امیدی که از سوی بیشتر زمین‌شناسان کارآزموده مورد تمسخر و سرزنش قرار می‌گرفت.

اما پدر جوینر نسبت به موفق‌بودن عملیات حفاری در شرق تگزاس که از هر نظر فاقد امتیازی مثبت می‌نمود کمترین تردیدی به خود راه نمی‌داد. او در شرایطی که وسایل و ابزار حفاری مناسب نداشت به جلب همکاری مردم فقیر منطقه همت گماشت و با اتخاذ شیوه «کار در برابر زمین» ضمن واگذاری قطعه‌ای از زمین به کارگران و درحالی که پول نقد کافی در اختیار نداشت، با استفاده از وسایل زنگ‌زده و مستعمل کار خود را آغاز کرد. مردم محروم منطقه که به پیش‌بینی‌های خوش‌بینانه جوینر دل بسته بودند و خود را از هر نظر نیازمند گواهی‌های پرداخت او می‌دیدند، دوشادوش حفار چاه‌های نفت تگزاس، توان مصروف می‌داشتند و به امید حصول نتایج ثمربخش از خود مایه می‌گذاشتند.

جوینر اگرچه همیشه فاقد پول کافی بود اما هیچ وقت کارگران حفار را در قبال کار انجام شده از مزد پرداختی محروم نمی‌کرد. بخشی از دستمزد کارگران خود را به‌صورت نقدی و بخشی دیگر را به صورت اعطای حقوق مالکانه بر

قطعات زمین تحت حفاری، می‌پرداخت. در زمانی که با فـقدان پـول مـواجـه می‌شد کارگران را به انجام کارهای فصلی در مزارع خود تشویق می‌کرد. از این‌رو در صداقت و درستی او کسی تردید روا نمی‌داشت. رویهٔ کاری او آن‌چنان در دل مردم منطقه جای گرفته بود که گواهی‌های پرداخت وی به‌صورت پول رایج آن منطقه درآمده بود. آن کسانی که برای کار و داشتن فردایی بهتر امیدوارانه به دور جوینر گرد آمده بـودند، ذره‌ای تـحت تأثـیر القـائات مأیـوسانهٔ بـدبینان قـرار نمی‌گرفتند. واکنش جـوینر و حـامیان وی در بـرابـر اظـهارات دلسـردکننده و نغمه‌های یأس‌انگیز تنها یک چیز بود: «بی‌تفاوتی و ادامهٔ کار تا نیل به مقصود».

یکی از زمین‌شناسان که از تکزاکو جهت بازدید به محل حفاری آمده بود و تلاش بی‌وقفه آنها را در عملیات حفاری بی‌فایده می‌دید، چنین اظهار داشت: من حاضرم هر بشکه نفتی راکه شما از این سوراخ بیرون بیاورید سر بکشم». اما این سخن در جمع حفاران تنها یک عقیدهٔ شخصی تلقی شد. چراکه مردم منطقه استوارتر از آن بودند که در برابر این‌گونه اظهارات احساس ضعف نشان دهند و دست از ادامهٔ کار بکشند. لذا خیلی زود سـخنان کـنایه‌آمیز ایـن زمـین‌شناس تکزاکو در میان بومیان منطقه به فراموشی سپرده شد.

عملیات حفاری در چاه‌های شمارهٔ یک و دو پس از تلاش‌های بسیار، ناکام ماند و به دور از انتظار گروه، به نفت برخورد نکرد؛ اما چاه شمارهٔ ۳ موسوم به «دیزی برادفورد» جبران ناکامی‌های دست‌های خسته و دل‌های نگران را کرد و در ۱۳ ماه بعد، یعنی در اوایل سپتامبر ۱۹۳۰ با علائمی آن موفقیت بزرگ و قابل انتظار را نوید داد. همان موفقیت بزرگی که پدر جوینر از آغاز عملیات حفاری با قاطعیت تعجب‌آوری نوید آن را به بومیان منطقه می‌داد.

با فوران نفت به یکباره شوری عمومی در میان مردم منطقه درگرفت. همه به‌طور یکپارچه احساس شادی می‌کردند. پدر جوینر این پیش‌بینی را می‌کرد که شور و شعف عمومی، ناشی از آثار قابل مشاهدهٔ نفت، اوضاع را از حد کنترل خارج کند. لذا در برابر کسانی که شاهد ماجرا بودند این عبارت دلسردانه را بـه زبان آورد: «این هنوز چاه نفت نیست.» اما او خود بهتر از هر کس می‌دانست که

این عبارت بیش از آن‌چه که می‌نماید با حقیقت بیگانه است.

خبر وقوع موفقیت بزرگ به‌سرعت به اقصی نقاط انعکاس یافت. یک شبه در مسیر جاده‌ای که به چاه شمارهٔ ۳ ختم می‌شد شهری مملو از خیمه‌های چادر برپا شد. خیلی از جمعیت به آن‌جا آمده بودند تا از نزدیک شاهد غرش رعدآسای چاه نفت باشند. این شهر در همان شب به شهر جوینر نام گرفت.

یک ماه بعد از عملیات آزمایشی در ساعت ۸ شب ۱۳ اکتبر ۱۹۳۰ چاه شمارهٔ ۳ «دیزی براد فورد» در انفجاری مهیب واقعیت درون خود را آشکار ساخت. ستونی از نفت و آب از بالاترین نقطهٔ دکل حفاری گذشت. ناگهان فریاد «همهٔ آتش‌ها را خاموش کنید، سیگارها را خاموش کنید» از میان جمعیت شنیده شد. این صدا به مسئول عملیات حفاری تعلق داشت. یک جرقهٔ آتش ممکن بود در فضای گازآلود اطراف چاه به انفجاری مهلک تبدیل شود و جمع کثیری از مردم را به کشتن دهد. در این شرایط هیجانی احتمال هرگونه حرکت خطرناکی از سوی جمع می‌رفت. چنان که یکی از حفاران از فرط شور و هیجان در هفت‌تیر خود چکاند که بلافاصله از سوی اطرافیان کنترل شد.

همان‌طور که جوینر پیش‌بینی می‌کرد احساسات قابل کنترل نبود. «جیم مکسول» یکی از همکاران پدر جوینر شب واقعه را چنین توصیف کرد: حدود ۷۰۰، ۸۰۰ نفر در اطراف چاه جمع شده بودیم و صف خودروها به بیش از یک و نیم مایل در امتداد جاده‌ای در یک مزرعه پنبه‌کاری می‌رسید، همه خوشحال بودند. زمانی که نفت از میان دکل حفاری بیرون زد، سر وصدای غریبی راه افتاد و هنگامی که آن نفت سیاه و کهنه از سر و روی دکل حفاری پایین آمد، احساس کاملاً خنده‌آوری را در انسان به‌وجود می‌آورد».

و این‌گونه بود که رؤیای افسانه‌ای پدر جوینر در شرق تگزاس به‌وقوع پیوست. در اولین بامداد پس از شب واقعه عنوان جذاب و خبرساز فوران چاه اکتشافی جوینر در صدر روزنامهٔ «هندرسن دیلی نیوز» نشست و جهان را از کشف ناگهانی این میدان نفتی به افتخارآفرینی پدر جوینر و گروه همراهش، باخبر ساخت.

تگزاس شرقی از آن پس در شرایط نوینی از شکوفایی اقتصادی قرار گرفت. منطقه‌ای که هیچ‌گاه امکان قرار گرفتن در چنین موقعیت بزرگی را نمی‌یافت حالا دیگر با تولید روزانه ۳۴۰ هزار بشکه نفت منطقه‌ای سرشار از نفت به‌شمار می‌آمد تا جایی که سایر نقاط برخوردار تگزاس را در امکانات اقتصادی با آن منطقه یارای مقابله نبود.

اما افسوس که دست ستایشگر از پدر جوینر تجلیلی شایسته نکرد و بیشترین بخش از سفره گشودهٔ او نصیب سودجویان شد و تنها سهم اندکی از آن در اختیار محرومین منطقه قرار گرفت. همچنین از ۵هزار هکتار زمینی که جوینر در اختیار داشت پس از آن همه تلاش و زحمت تنها دو قطعه نصیب او شده بود.

یکی از روزنامه‌نگاران محلی در تجلیل از جوینر و سرزنش اشخاص ناسپاس چنین نوشت: «آیا او باید موسی دومی باشد که به سرزمین موعود هدایت شده و آن‌گاه گروهی از حقوق‌دانانی که در دفاتر کار مجلل و خنک خود در پشت میزهایشان لم داده‌اند، مانع ورود پدر پیری شوند که تحت شرایطی سخت و در گرمای طاقت‌فرسا و در میان جنگل درختان کاج و بر فراز دکل‌های کهنه حفاری عرق می‌ریخت».

در شرایطی که پدر جوینر به لحاظ بی‌حرمتی‌ها حس غریبی را در خود تجربه می‌کرد هارولدسُن لافایت هانت[1] که بعدها به بزرگترین تولیدکننده مستقل نفت خام در تگزاس شرقی شناخته شد به یاری وی شتافت و در اثر معامله‌ای تمام سهام وی را خرید و مبلغ ۱/۳۳ میلیون دلار به جوینر پرداخت که ۳۰ هزار دلار آن نقد بود و قرار شد بقیه از محل تولید پرداخت گردد.

اگرچه جوینر در آغاز از این معامله خرسند نبود و آن را از زیرکی و کلاهبرداری هانت می‌دانست و حتی علیه او در دادگاه اقامهٔ دعوی کرد اما نهایتاً **با وی کنار آمد و از دعوی خود صرف نظر کرد. وی با حضور خود در صحن دادگاه متن از پیش تنظیم شده‌ای را قرائت کرد، با این مضمون: «اشتباهی باید رخ داده باشد،**

1. Haroldson Lahayette Hunt.

و او هرگز از طرف هانت مورد غبن، اغفال و کلاهبرداری قرار نگرفته است».[۱]

جوینر بخشی از این عایدات را در راه حفر چاه‌های اکتشافی جدید در نزدیکی تگزاس شرقی به‌کار بست و بخش دیگر را در راه خوشگذرانی و معاشقه با زنان جوان صرف نمود.[۲]

جوینر مجموعاً ۸۷ سال عمر کرد و در این مدت هیچگاه دست از حفر چاه‌های نفت برنداشت. در لحظه‌ای که چشم از جهان فروبست تنها یک اتومبیل و یک خانه تمام دارایی او را تشکیل می‌داد.

---

۱. ادرین هامیلتن، نفت پاداش قدرت، ترجمهٔ محمود طلوع، ص ۲۷۸.
۲. نفت، پول، قدرت، ص ۳۲۴.

دریک (ادوین)
بنیانگذار صنعت نفت

گردش چرخهٔ صنعت نفت در مسیر تاریخی خود تنها مرهون کسانی نیست که فعالیت‌های خود را در بخش نفت منحصر کرده‌اند و عمری را درپی کشف ذخایر نفتی تن رنجور داشته‌اند. تاریخ نفت بیش و کم مردانی را می‌شناسد که چه‌بسا در زمینه‌های دیگری به‌کار اشتغال داشته‌اند و هیچ‌گاه آنان را با عملیات نفت سر وکاری نبوده است. اینان فقط برحسب یک اتفاق پای در عرصهٔ نفت نهاده‌اند و بر سبیل اتفاق نیز آغازگر صنعت نفت شناخته شده‌اند. سرهنگ «ادوین دریک»[1] را باید در زمرهٔ این دسته از افراد به‌شمار آورد. فردی که هیچ‌گاه در ارتش نبود و درجهٔ سرهنگی را رسماً کسب نکرد. این عنوان تنها از طریق نامه‌نگاری‌های یکی از دوستان به وی داده شد که در صدر نامه، وی را این‌گونه خطاب می‌کرد!

دریک در سال ۱۸۱۹ در شهر گرین ویل آمریکا دیده به جهان گشود و درست زمانی پای به عرصهٔ نفت نهاد که هنوز روش جدید حفاری برای رسیدن به ذخایر نفتی تجربه نشده بود و این دریک ۳۸ ساله بود که برای اولین‌بار این روش را با موفقیت تجربه کرد. آن هم در شرایطی که هیچ مشخصه و یا امتیاز

---

1. Edwin Drake.



سرهنگ ادوین دریک



سرهنگ ادوین دریک

ویژه‌ای در تجربهٔ نفتی نداشت. پیشهٔ اصلی او کار در راه‌آهن بود و در این حرفه پس از افت و خیزهای فراوان منصب مدیریت را نیز کسب کرده بود.

دریک با دختر خود در یکی از هتل‌های قدیمی زندگی می‌کرد. در این هتل عادت چنین بود که شب‌ها افراد دور هم جمع شده و پیرامون موضوعات مختلف به گفت وگو می‌پرداختند. دریک نیز بنابر عادت همیشگی خود هر شب در این جمع حضور می‌یافت و با شوخ طبعی خود توجه افراد را نسبت به خود جلب می‌کرد. از قضا یکی از افرادی که در این جمع حضور می‌یافت «تاونزند» بود که در حوزهٔ نفت سررشته داشت. وی دریک را به خرید سهام شرکت نفت پنسیلوانیا ترغیب می‌کند.

این شرکت توسط حقوق‌دانی جوان اهل نیویورک به نام جورج اچ بیسل[1] تأسیس شده بود که در آن زمان در ورشکستگی به‌سر می‌برد و چندان فعالیتی نداشت.

دریک با خرید سهام به‌طور رسمی در اختیار این شرکت قرار گرفت و برای انجام عملیات اکتشاف نفت به روستای کوچک اما فقرزده در شمال غربی پنسیلوانیا موسوم به «تی‌تاس ویل» راهی شد.

این روستا مرکز تولید الوار بود و بیشتر از ۱۳۰ نفر جمعیت نداشت. دریک با ورود خود به این روستا با استقبال گرم و صمیمی روستائیان روبرو شد و این برای فردی که هیچ‌گاه در کار نفت سررشته‌ای نداشت و کار در منطقهٔ نفت‌خیز را تجربه نکرده بود، مایهٔ بسی دلگرمی بود.

عملیات حفاری در روستای تی تاس ویل

وی در قدم نخست به تنظیم سند مالکیت زمین نفت‌خیز پرداخت. سپس عملیات اکتشاف نفت را در این منطقه نفت‌خیز آغاز کرد. در ابتدا همان شیوهٔ سنتی حفاری را به کار بست اما راهی از پیش نبرد. چرا که مته‌های او خیلی زود به صخره‌های سفت برخورد کرد و این مانع از پیشرفت کار می‌شد. لذا در صدد

1. George H. Bissell.

تغییر شیوهٔ حفاری برآمد. آن‌هم در شرایطی که با مخالفت آشکار همگان روبرو بود. او بعدها مخالفت همگان را با تغییر شیوهٔ حفاری چنین بیان می‌کند؛ «من تصمیم خود را گرفته بودم. نفت را می‌شد با استفاده از شیوه‌ای که در حفر چاه‌های آب نمک به‌کار می‌رود به مقادیر زیاد به دست آورد و نیز مصمم بودم که خود این کار را انجام دهم اما دریافتم همه کسانی که در این باب با آنها صحبت می‌کردم مخالف من بودند و همه عقیده داشتند که نفت قطره‌های چکیده شده از یک میدان یا بستر گسترده زغال سنگ است...».[۱]

همچنین دریک برای این که تاونزند را در جریان تصمیم خود قرار دهد، طی نامه‌ای می‌نویسد:

«دیگر با دست به حفر چاه نفت اقدام نخواهم کرد و قانع شده‌ام که حفاری ماشینی ارزان‌ترین راه رسیدن به مقصود است» و نهایتاً برای حصول موفقیت از وی پول بیشتری طلب کرد. تاونزند نیز چنانکه وی خواسته بود مقدار ۱۰۰۰ دلار در اختیار دریک قرار داد.

دریک با این پول گروه کوچک حفاری را تشکیل داد که خلاصه می‌شد از یک پدر و دو پسر که پیش از آن به ساخت ابزار حفاران چاه‌های نمک اشتغال داشتند. دکل حفاری وی ۴ متر ارتفاع داشت با یک موتور و مقادیری لوله. این تمام آن امکاناتی بود که دریک برای بزرگترین عملیات اکتشافی نفت در آن منطقه به‌کار گرفته بود.

عملیات اکتشافی دریک با آن گروه کوچک حفاری و امکانات بسیار کم، در آغاز به کندی پیش می‌رفت. ضمن اینکه موفقیت چندانی نیز نداشت. این شرایط تا مدت‌ها ادامه داشت. به‌طوری که به‌جز دریک کس دیگری امید چندانی به عملیات اکتشافی نداشت. حتی در یک نوبت از سوی تاونزند بازگشت دریک و پایان‌دادن به عملیات بی‌سرانجام حفاری خواسته شد. اما در آن فضای یأس‌آمیز و ناامید کننده، سرانجام روحیهٔ امیدوارانه دریک بود که پیروز میدان بود.

---

۱. دانیل یرگین، نفت، پول، قدرت، جلد اول، ص ۲۲.

او در ۲۷ اوت ۱۸۵۹ پس از یک سال تلاش بی‌وقفه در ۲۱ متری زمین به نفت رسید. این چاه از نوع جهنده نبود. دریک در یک عمل ابتکاری، پمپ دستی معمولی را بر سر چاه نصب کرد و از آن طریق نفت را در بشکه‌ها هدایت می‌کرد.

کشف نفت توسط دریک روستای کم‌جمعیت و فقرزده «تی تاس ویل» را محل تجمع خیل مشتاقان کرد. کشاورزان اطراف با دیدن نفت از سر شوق و هیجان به یکباره فریاد برآوردند؛ یانکی به نفت رسید. عده‌ای برای خرید زمین و عده‌ای برای حفاری نفت و عده‌ای دیگر نیز برای تماشا به سایت حفاری دریک آمده بودند.

روستای تی تاس ویل یک شبه مملو از جمعیت شد. قیمت زمین به یکباره بالا رفت و خیل چادرها بود که برای اسکان مسافران در جای جای روستا برپا شد.

مؤسس و سرمایه‌گذار اصلی شرکت نفت پنسیلوانیا، «جورج بیسل» که خود را سریعاً برای اجاره و خرید مزارع به سایت حفاری رساند، طی نامه‌ای خطاب به همسرش نوشت:

«ما در اینجا با هیجانی بی‌همانند روبرو شدیم. تقریباً همهٔ مردم دیوانه شده‌اند. چنین هیجانی را هرگز ندیده‌ام؛ جمعیت سراسر غرب کشور به اینجا هجوم آورده‌اند و هر زمینی که در مجاورت آن احتمال وجود نفت برود به قیمتهای افسانه‌ای خرید و فروش می‌شود».[1]

بازتاب خبری عملیات موفقیت‌آمیز دریک

روزنامهٔ نیویورک «تریبیون»[2] یکی از محدود روزنامه‌های مهم آن روزگار، تحت تأثیر هیجان ناشی از این اکتشاف چنین نوشت: «این حادثه دقیقاً شبیه به آن رویدادی است که در دوران «تب طلا» در کالیفرنیا شاهد بودیم و آن استخراج

---

۱. همان، ص ۲۹.

2. New YorK Tribune.

تودهٔ عظیمی از طلا بود».[1]

نویسنده‌ای در سال ۱۸۶۰ مشاهدات خود را از روستای تی تاس ویل چنین شرح می‌دهد: «تی تاس ویل»، اکنون به محل ملاقات بیگانگانی بدل شده است که به سوداگری علاقه دارند. آنها با دعاوی و سهام خود به معاملات پایاپای و خرید و فروش زمین می‌پردازند و عمق چاه‌ها و بازده آنها را گزارش می‌کنند. کسانی که امروز این محل را ترک می‌کنند برای دیگران نقل خواهند کرد که چاهی را دیده‌اند که روزانه ۵۰ بشکه نفت خالص بازده دارد... و داستان آنها تعداد بیشتری را در آینده به این محل خواهد کشاند... هرگز هیچ کندوی زنبور عسلی به هنگام ازدحام این‌چنین حرکات هیجان‌انگیزی را شاهد نبوده یا با چنین سر و صدای عظیمی روبرو نشده است.[2]

اکتشاف در روستای تی تاس ویل همگان را غرق در حیرت کرد، حتی یک کشیش محلی را نیز تحت تأثیر قرار داد. تا حدی که بنابر دیدگاه خاص خود به‌طور کلی عملیات اکتشاف نفت را به تیغ نقد کشاند. ادرین هامیلتون در کتاب نفت پاداش قدرت سخنان انتقادآمیز این کشیش را چنین نقل می‌کند: «خداوند این نفت‌ها را از این‌رو در گودال‌های زمین انباشته بود تا با آنها تنور جهنم را روشن نگهدارد. شما می‌خواهید با استخراج این نفت‌ها و سوزاندن آنها، خداوند را از قدرت بیندازید و تبهکاران را بدون مجازات رها کنید!؟[3]

عملیات موفقیت‌آمیز دریک، شرکت نفت پنسیلوانیا را که دورهٔ ورشکستگی خود را می‌پیمود دوباره احیاء کرد و سرمایه‌گذاران آن را بار دیگر به سر شوق آورد. کار دریک، خود سرفصل کار دیگران شد. در روستای تی تاس ویل تا جایی که چشم کار می‌کرد جنگلی از دکل‌های حفاری پدید آمد و چاه‌های نفت خودنمایی می‌کرد و این همه، نقش تأثیرگذار فردی چون دریک را می‌رساند که تا ساعاتی پیش از اکتشاف نفت تلاش‌ها، امیدها و انتظاراتش مورد تمسخر همگان بود.

---

۱. ادرین هامیلتن، نفت پاداش قدرت، ترجمهٔ محمود طلوع، ص ۲۹.
۲. نفت، پول، قدرت، ص ۲۶.
۳. نفت پاداش قدرت، ص ۳۰.

به نوشتهٔ «دانیل یرگین» در کتاب نفت، پول، قدرت، «دریک با حفاری خود نیاز نهایی صنعت جدید یعنی وجود نفت خام به مقدار کافی را ثابت کرد... کشف دریک در طول زمان به مردم جهان تحرک و قدرت بخشید، نقش اساسی در ظهور و سقوط کشورها و امپراتوری‌ها بازی کرد و عنصری عمده در دگرگونی جوامع بشری شد اما حصول همهٔ اینها به گذشت زمان نیاز داشت».[۱]

دریک در سرانجام کار

دریک حالا دیگر خود را خوشبخت‌ترین فرد آمریکایی احساس می‌کرد. با سرمایهٔ حاصل از اکتشاف نفت به خرید و تجارت نفت مبادرت ورزید و با خرید سهام در مؤسسهٔ «وال استریت» شریک شد. اما زمانه همیشه وفق مراد او نبود، سال ۱۸۶۱ در سرزمین آمریکا جنگ داخلی سختی درگرفت. رکود اقتصادی پس از جنگ در سراسر آمریکا همهٔ معادلات اقتصادی را به‌هم زد. بسیاری از کسانی که از رهگذر نفت و معاملات نفتی به نوایی رسیده و ثروتی اندوخته بودند توان ایستادگی در برابر این موج سهمگین را نداشتند. سرهنگ دریک که نام و آوازه‌اش با عملیات اکتشافی نفت در تی تاس ویل بر سر زبان‌ها افتاد در زمرهٔ این دسته از افراد قرار داشت. او نیز سرنوشت مشابهی پیدا کرده بود.

تا سال ۱۸۶۶ یعنی درست پس از ۷ سال از اکتشاف نفت همچون ورشکسته‌ای را می‌مانست که همهٔ سرمایهٔ خود را از دست داده باشد. گذشته از فقر از درد و بیماری ستون فقرات کمر شدیداً رنج می‌برد. تا جایی که دیگر حفظ آبرو نکرد و در نامه‌ای به یکی از دوستانش درخواست یاری کرد. دریک در بخشی از نامه آورده بود:

«اگر ذره‌ای از مهربانی انسانی در وجودتان باقی مانده به من و خانواده‌ام رحم کنید و کمی پول برایم بفرستید. من سخت به آن نیاز دارم و بیمارم».[۲]

ایالت پنسیلوانیا در اواخر عمر به پاس خدمات شایستهٔ وی ماهانه مبلغ مختصری را مقرر نمود که در دوران بازنشستگی به وی پرداخت می‌شد. مقرری

---

۱. نفت، پول، قدرت، ص ۲۶.
۲. همان، ص ۲۵.

ناچیز به فردی تعلق می‌گرفت که مؤکداً ادعا می‌کرد:

«... کار راندن لوله به اعماق زمین را من اختراع کردم و من خود این لوله‌ها را به اعماق زمین راندم و بدون این کار، حفر اعماق زمین در جاهایی که از آب پر شده است امکان‌پذیر نبود و ادعا می‌کنم که نخستین چاه نفت در امریکا را من حفر کردم و می‌توانم این چاه را نشان دهم. اگر من این کار را نکرده بودم تاکنون نیز این کار انجام نشده بود».[1]

دریک به عنوان بنیانگذار صنعت نفت، سرانجام در سال ۱۸۸۰ با تمامی فقر اقتصادی و رنج جسمانی خود وداع گفت. پس از مرگ وی، شرکت استاندارد اویل، ستون یادبود نسبتاً گرانقیمتی را به رسم قدردانی از وی نصب کرد. نصب این ستون تمام آن چیزی بود که در جهت تقدیر و قدردانی از بنیانگذار صنعت نفت ترتیب یافت.

---

۱. همان.

رینولدز
نخستین مسئول حفاری در جنوب ایران

نخستین کسی که در نقش یک مهندس و مسئول عملیات، حفاری چاه‌های نفت را در منطقهٔ جنوب ایران راهبری کرد و اهداف بزرگترین قرارداد نفتی را با ارادهٔ خستگی‌ناپذیر خود محقق ساخت، مردی میانسال موسوم به «جورج رینولدز»[1] بود که ۴ ماه پس از آنکه امتیاز نفت به ویلیام ناکس دارسی اعطا گردید به استخدام وی درآمد. زمین‌شناسی انگلیسی که در سخت‌ترین شرایط و ناامیدوارانه‌ترین حالت بیشترین تلاش‌ها و فعالیت‌ها را به نمایش گذارد و با استواری وصف‌ناپذیر آغاز تا پایان مسئولیت خود را با موفقیت به فرجام رساند.

از کالج مهندسی هندوستان در رشتهٔ نفت فارغ‌التحصیل شد. مدتی را در وزارت خدمات عمومی هندوستان و نیز مناطق نفت‌خیز سوماترای اندونزی به کار اشتغال یافت. آشنایی نسبی به زبان فارسی، مهارت در سوارکاری، گام نهادن در مسیر اعتدال، از جمله ویژگی‌های فردی وی به شمار می‌آمد.[2]

---

1. Goerge Reynolds.

۲. دانش عباس شهنی، تاریخ مسجد سلیمان از روزگاران باستان تا امروز، صص ۷۷ و ۷۸.

او در هر کاری تنها به تعهد و مسئولیت می‌اندیشید و تا رسیدن به نقطهٔ پایان از پای نمی‌نشست. در بدترین شرایط نیز که یأس و ناامیدی رمق کارکردن را از همه می‌گرفت کمترین فتوری در ادامهٔ مسیر به خود راه نمی‌داد. همچنان امیدوار و مصمم اما ساکت و کم‌حرف مسیر طبیعی کار و تلاش را می‌پیمود. هیچ مانعی سد راه او نمی‌شد و او را در مسئولیتی که عهده‌دار شده بود منصرف نمی‌ساخت. هزیمت و شکست در فرهنگ کاری او جایگاهی نداشت آن‌هم در شرایطی که همه چیز به ظاهر از شکست حکایت می‌کرد.

رینولدز از نگاه دیگران

«آرنولد ویلسن»، که در نقش افسر گارد سایت حفاری او را در مأموریت جنوب ایران همراهی می‌کرد ضمن تشبیه او به درخت بلوط، رینولدز را چنین توصیف می‌کند:

او در کشف نفت خود را مصمم نشان می‌دهد. در بدترین شرایط نیز اندکی از سرعت کار خود نمی‌کاهد و پشتکار او وصف‌ناپذیر است و او را باید در این صفات فردی نمونه به‌شمار آورد. وی نسبت به کارگرانی که در استخدام او بودند رفتاری شایسته داشت و با آنان با احترام برخورد می‌کرد. او با هر ایرانی، هندی و اروپایی که برخورد می‌کرد می‌توانست بهترین جنبه‌های وجود آن‌ها را بیرون بکشد جز در مورد کافرمایان اسکاتلندی‌اش که با خست کوته‌بینانهٔ خود نزدیک بود این کوشش بزرگ را ناکام گذارند... قدر خدمتی که رینولدز به امپراتوری بریتانیا انجام داد هیچ‌گاه شناخته نشد. مردانی راکه او نجات داد، بسیار ثروتمند شدند و مورد احترام نسل خود قرار گرفتند.[1]

«دانیل یرگین» در کتاب نفت، پول، قدرت، در توصیف رینولدز می‌گوید: او مردی کم‌حرف، سرسخت و فوق‌العاده محکم بود. تنها ارادهٔ قاطع و تعهد سرسختانه‌اش بود که امکان می‌داد عملیات به پیش رود در حالی که همه چیز و تمام عوامل در جهت معکوس اجرای هدف‌های او جریان داشت. او در عین

---

۱. نفت، پول، قدرت، جلد اول، ص ۱۸۲.

حال مهندس، زمین‌شناس، مدیر، نماینده شرکت در محل، دیپلمات، زبان‌شناس و نیز انسان‌شناس بود. علاوه بر اینها، او مهارت ذاتی بسیار باارزشی در تعمیر فوری ماشین‌ها به هنگام از کار افتادن قطعات یا ناپدیدشدن بعضی از آنها داشت.[۱]

مأموریت در ایران

جورج رینولدز در زمانی به این همه صفات شناخته شد که با شکل‌گیری بزرگترین قرارداد نفتی در سال ۱۲۸۰ شمسی به اصرار دارسی وارد خاک ایران شد. او ۵۰ ساله بود که در مسند مسئول عملیات حفاری چاه‌های سرخ در شمال قصر شیرین فعالیت خود را با یک گروه حفاری آغاز کرد. این فعالیت اگرچه رضایت خاطر شخص رینولدز را فراهم می‌آورد اما عملیات حفاری در این منطقه به لحاظ اقتصادی ثمرهٔ چندانی درپی نداشت. چاه‌های سرخ دیری نپایید که عاری‌بودن خود را از نفت کافی آشکار ساخت.

رینولدز که امید خود را از رسیدن به نفت در این منطقه بی‌نتیجه می‌دید با اطمینان کامل دست از کار کشید و با انتقال ۴۰ تن تجهیزات حفاری این منطقه را به قصد جنوب ایران یعنی مناطق شاردین و نفتان ترک گفت.

آنچه که او را به استقرار در این منطقه دلگرم و امیدوار می‌ساخت اطلاعات مندرج در سفرنامه‌های قدیمی و نیز گزارش یک مأمور ایتالیایی به نام «لوئیس دین»[۲] بود که او را به عملیات حفاری در این منطقه مطمئن می‌ساخت.

او بیش از همه به حفاری در منطقهٔ نفتان فکر می‌کرد و بر این باور بود که صخره‌های این سرزمین گویای همان چیزی است که برای آن مأموریت یافته است. پس می‌توان برای رسیدن به آن امیدوار بود و توان و توشهٔ خود را تا حصول نتیجه مورد نظر به کار بست. این درحالی بود که شرکت سندیکای امتیازات بیشتر به انجام عملیات در منطقهٔ شاردین نظر داشت. چراکه آن منطقه

---

۱. همان، ص ۱۷۷.

2. Louis Dain.

را سرشار از ذخایر نفتی می‌دانست.

به رغم این نظر، رینولدز عملیات حفاری را در خارج از میدان نفتی نفتان بی‌ثمر می‌انگاشت وی به‌عنوان مسئول عملیات حفاری طی گزارشی به دارسی، امتیازگر نفتی، نوشت:

«باید بفهمی اگر عملیات حفاری را در دو منطقهٔ نفتان و شاردین شروع کنیم کار من چیزی بیش از دوباره‌کاری نخواهد بود. به‌علت این که ناگزیرم در بین دو منطقه تردد کنم اما بدان با تمام دشواری‌ها من تا این تصمیم را به نتیجه نرسانم دست از تلاش برنخواهم داشت و اگر به من اجازهٔ حفاری در منطقهٔ نفتان را ندهی مثل این است که هیچ کاری انجام نداده‌ام».[1]

این گزارش در واقع همان چیزی بود که در ضمیر مسئول عملیات حفاری می‌گذشت و جهت کاری او را در آن شرایط بسیار دشوار تعیین می‌کرد.

همچنین گزارش رینولدز از دشواری کار در منطقهٔ عملیاتی حکایت می‌کرد. آب آلوده و مواد غذایی نامناسب در صدر مشکلات قرار داشت. رینولدز در یکی از گزارش‌های خود چنین آورده است:

بهتر است به جای آب نام آن را سرگین راکد بگذاریم. از مواد غذایی که دیگر حرفش را نزن به قدری سفت است که هضم آن معده فولادی می‌خواهد. از این‌رو اگر کسی بخواهد این جا سلامتی‌اش حفظ شود در درجهٔ اول باید دندان‌هایش به حدی قوی باشد که کار هضم را در دهان انجام دهد!![2]

به‌علاوه ناهمواری شرایط جغرافیایی و فقدان راه‌های مواصلاتی به حجم مشکلات می‌افزود. رینولدز که اجرای موفق و کامل عملیات را در گرو رفع این مشکل می‌دید در قدم نخست به احداث جاده‌ای مناسب اقدام کرد و ماشین‌آلات و تجهیزات لازم را برای شروع کار حفاری روانه منطقهٔ عملیاتی ساخت. اما این تازه آغاز مواجهه تنگاتنگ او با انبوه مشکلات بود. البته وجود این همه مشکلات هیچ گاه رینولدز را در کار خود دل‌نگران نمی‌کرد. زیرا او

---

۱. علی یعقوبی‌نژاد، رئیس نفت، رئیس نفت، صص ۷۰ و ۷۱.
۲. دانیل یرگین، تاریخ جهانی نفت، جلد اول، ترجمهٔ غلامحسین صالحیار، ص ۲۵۶.



مهندس جورج رینولدز



رینولدز با رؤسای قبایل محلی



مهندس جورج رینولدز



رینولدز با رؤسای قبایل محلی

مقاوم‌تر از آن بود که شرایط سخت طبیعی مانع فعالیت او شود و یا این که شرایط موجود، روندعملیات را با وجود او، به‌گونه‌ای باکندی مواجه سازد. تنها نگرانی رینولدز از آن بابت بود که مبادا مدیران شرکت، مستقر در لندن، نسبت به دستیابی به ذخایر نفتی قطع امید کنند و طی فرمانی گروه حفار را از ادامهٔ فعالیت بازدارند. به موجب این نگرانی همواره در لابه‌لای گزارش‌های هفتگی خود مدیران شرکت را نسبت به نتیجهٔ کار امیدوار می‌ساخت. ضمن اینکه آنان را از هر گونه تصمیم شتابزده برحذر می‌داشت. چراکه خود او سال‌ها قبل طی گزارشی، لندن‌نشینان را از وجود نفت در صخره‌های جنوب ایران مطمئن ساخته بود.

او پیوسته در برابر این پرسش قرار داشت که حفاری تا دستیابی به نفت در چه میزانی از عمق زمین امکان‌پذیر خواهد بود. وی این توصیه را از لندن دریافت کرده بود که حفاری را بیش از میزان پیش‌بینی شده انجام ندهد. میزان پیش‌بینی شده ۱۶۰۰ پا بود. این میزان برای رینولدز که در جریان عملیات قرار داشت و بیش از مدیران شرکت با شرایط اقلیمی آشنا بود چندان رضایت‌بخش نبود. به‌رغم او محدودکردن عملیات حفاری به این مقدار آن‌هم در آن منطقه از واقعیت به دور است.

باگذشت بیش از ۵ سال از شروع عملیات، سرانجام نگرانی رینولدز جامهٔ تحقق پوشید. عدم دستیابی به منابع کافی نفت و سنگین شدن بار مالی، مدیران شرکت را در لندن به تصمیم بر توقف عملیات واداشت. طی تلگرافی این فرمان در اختیار رینولدز قرار گرفت:

«سرمایهٔ شرکت تمام شده و بالاخره تصمیم قطعی گرفته شد که رینولدز عملیات حفاری را متوقف کرده، کارکنان خود را مرخص نماید و هر نوع وسایلی راکه ارزش حمل و نقل به ساحل برای بارکردن در کشتی به مقصد انگلستان دارد، پیاده نموده و خود به انگلیس بازگردد.»[۱]

تلگراف ارسالی از انگلستان روحیهٔ رینولدز را آزرد و او را بسیار خشمگین

---

۱. همان، ص ۲۶۱.

ساخت. اما وی سرسخت‌تر از آن بود که در برابر این دستور سر تسلیم فرود آورد و به این سادگی دست از کار بکشد. وی به ویلسون گفت که اگر قرار بود دستورات تلگرافی را اجرا کند به خودش لعنت می‌فرستاد.

ضمناً خاطرنشان کرد که درنظر دارد با ارسال تلگرافی به لندن از آن‌ها اجازهٔ کتبی بگیرد که به کار حفاری چاه تا عمق ۱۶۰۰ پا ادامه دهد. ضمن انجام این کار، بی‌اعتنا به تلگراف مدیران شرکت مبنی بر توقف عملیات، امیدوارانه به کار خود ادامه داد و تا حصول موفقیت و دستیابی به مقصود از پای ننشست.

البته سرپیچی رینولدز از این فرمان قابل توجیه بود زیراکه ارسال تلگراف در آن شرایط در زمانی کوتاه ممکن نبود. چند روز وقت نیاز داشت. این همان چیزی بود که تصمیم رینولدز را به ادامهٔ عملیات موجه و قابل قبول می‌ساخت. تلگراف زمانی ارسال شد که عملیات رینولدز تا مرز موفقیت فاصلهٔ چندانی نداشت. همه چیز از وقوع یک اتفاق بزرگ حکایت می‌کرد؛ بوی گاز و صدای مهیب، همان چیزی که مسئول عملیات حفاری سال‌ها به دنبال آن بود.

درست زمانی که ۲ روز به پایان قرارداد ۷ ساله باقی مانده بود در شب ۲۵ مه ۱۹۰۸ نفت، این آرزوی دیریاب گروه حفار، از دل نخستین چاه فوران کرد و بیش از همه مسئول عملیات یعنی رینولدز را خوشحال نمود. این واقعه تلاش‌های بی‌وقفه و امیدبخش او را به نتیجه رساند آن‌هم در شرایطی که یأس و ناامیدی در دل مدیران شرکت خانه گزیده بود.

رینولدز از صحنهٔ عملیات مسرورانه خطاب به مدیران شرکت در لندن چنین گزارش کرد: «مفتخرم گزارش کنم که امروز صبح در ساعت ۴ به وقت ایران نفت در عمق ۱۱۸۰ پا، از چاه شمارهٔ یک فوران کرد. جزئیات دیگر شامل غلظت و مقدار نفت متعاقباً اعلام خواهد شد.

مدیران شرکت که تا قبل از این تاریخ ناامیدانه اخبار مربوط به عملیات حفاری را تعقیب می‌کردند و بارها از سر دلسردی تصمیم بر توقف کار و برچیدن بساط حفاری گرفته بودند در چنین شرایطی روحیه از دست رفتهٔ خود را بازیافتند و مصمم به ادامهٔ عملیات شدند.

گزارش رینولدز همان چیزی بود که سال‌ها مدیران شرکت را به انتظار نشانده بود. پس از جریان این گزارش دیگر کسی تردید نداشت که صخره‌های جنوب ایران، چنان‌که رینولدز به درستی پیش‌بینی کرده بود سرشار از نفت است. همهٔ آنانی که در برابر خوشبینی‌های فرمانده عملیات حفاری؛ رینولدز، جبهه گرفته و زبان ملامت و سرزنش گشوده بودند با دریافت خبر فوران نخستین چاه نفت در خاک جنوب چشم به فردای خود دوخته و یکپارچه سرشار از امید و آرزو شدند.

حالا دیگر به خوبی زمینهٔ حفاری برای سایر نقاط نیز فراهم بود و این رینولدز بود که بیش از هر کس می‌دانست داستان به اینجا ختم نمی‌شود. فوران چاه‌های نفت دیگری را باید انتظار کشید. واقعیت نیز صحت پیش‌بینی‌های او را ثابت کرد. چاه‌های نفت یکی پس از دیگری فوران کرد. به‌طوری که مدیران شرکت که همگی شاهد موفقیت‌های چشمگیر حفاران مستقر در سایت عملیاتی جنوب بودند از فرط خوشحالی طی نامه‌ای موافقت خود را با تأمین اعتبار مالی بیشتر به منظور ادامهٔ حفاری تا عمق ۱۶۰۰ پا اعلام داشتند.

رینولدز با موفقیت‌های پی‌درپی خود اگرچه به‌عنوان کاشف نفت در خاک جنوب شناخته شد و با نقش‌های موثر خود زمینهٔ موفقیت و کامیابی شرکت را فراهم ساخت، اما دیری نپایید که درپی موجی از اختلافات خدمات او به فراموشی سپرده شد و مورد طرد سوداگران نفتی در نقش مدیران شرکت قرار گرفت.

در این مدت تنها شخص دارسی بود که حمایت خود را از وی دریغ نداشت و تا حد ممکن از وی پشتیبانی می‌کرد. او به مدیران شرکت اطمینان داده بود که رینولدز کسی نیست که با حرکت احمقانه‌ای امتیاز نفت را به خطر اندازد و سرنوشت شرکت را بازیچه مطامع خود قرار دهد. اما موج اختلافات آن‌چنان بالا گرفت که حمایت‌های دارسی کمتر می‌توانست کارسازی کند و قدری از شعلهٔ خصومت‌ها بکاهد. پس از کشمکش‌های بسیار سرانجام او از شرکت اخراج شد و به لندن رفت. پرداخت هزار پوند به پاس خدمات او در امر اکتشاف

و حفاری، تمام آن چیزی بود که اخراج رینولدز را به ظاهر موجه می‌ساخت. پس از مدتی از لندن به ونزوئلا رفت تا در آنجا پیشاهنگ عهدی نو گردد و تا سال ۱۹۲۵ برای کشف منابع نفت آن کشور نیز فعالیت کرد و در این تاریخ چشم از جهان فروبست.[۱]

رینولدز در حالی صحنهٔ عملیات حفاری چاه‌های نفت جنوب را ترک می‌کرد که به واسطهٔ صدور نفت ایران به انگلیس سراسر گلاسکو را تب نفت فراگرفته بود. سوداگران نفتی از جمله مدیران شرکت از صدقه سر او به ثروت هنگفتی دست یافتند و خود را برای همیشه از ثمرات آن بهره‌مند ساختند.

---

۱. دانش عباس شهنی، تاریخ مسجد سلیمان، ص ۱۲۵.

سیلیمن
و گزارشی که صنعت نفت را به‌وجود آورد

نخستین گزارش‌های تحقیقی که توسط متخصصین و کارشناسان بزرگ نفتی شکل گرفت و به متولیان و گردانندگان عملیات نفت ارزانی شد، در شکل‌گیری صنعت نفت جهان نقش مؤثری ایفا کرد. آشنایی بیشتر با نفت و مشتقات آن از زمانی آغاز شد که سرمایه‌گذاران نفتی به این قبیل گزارش‌ها دست یافتند و آن را در جریان عمل دنبال کردند.

اگر نبود آن گزارش‌های هدایت‌گر، صنعت نفت این چنین در مسیر رشد و شکوفایی قرار نمی‌گرفت و تا این اندازه تحولات صنعتی و اقتصادی را از خود متأثر نمی‌ساخت. یکی از گزارش‌های تحقیقی که به سرمایه‌گذاران جهانی نفت ارائه شد و در ۱۵۰ سال پیش از این، نوید از طلوع صنعتی عظیم می‌داد به «بنجامین سیلیمن جونیور»[1] استاد برجستهٔ رشتهٔ شیمی در دانشگاه «ییل»، تعلق داشت. گزارشی که در تاریخ صنعت نفت جهان یک نقطه عطف به حساب می‌آمد.

بنجامین سیلیمن اولین شیمیدانی بود که علاوه بر تدریس در دانشگاه به

1. Benjamin silliman junior.

منظور جبران کسری درآمد خود به انجام یک طرح تحقیقاتی مربوط به نفت در خارج از محیط دانشگاه روی آورد و در اواخر سال ۱۸۵۴ به مبلغ ۵۲۶ دلار و ۸ سنت در خدمت یک گروه از سرمایه‌گذاران نفتی قرار گرفت.

جثه‌ای سنگین و نیرومند داشت و از چهره‌ای شاد و گشاده برخوردار بود. مؤلف کتاب‌های درسی فیزیک و شیمی بود. پدرش از بنیانگذاران علم شیمی در آمریکا به‌شمار می‌آمد. سیلیمن بیش از آنکه به جنبهٔ نظری علم شیمی بپردازد به جنبهٔ عملی آن علاقه نشان می‌داد و همین علاقه به جنبه‌های عملی امور بود که او را بـه مشـارکت مسـتقیم در اقـدامـات تـجاری مـخاطره‌آمیزی می‌کشاند که بنا به گفتهٔ خود وی توفیق در آنها «فرصتی مناسب برای وی فراهم می‌آورد که به علوم بپردازد...».[1]

سیلیمن به لحاظ تخصصی که در علم شیمی داشت و از آن‌جاکه به‌عنوان محققی زبردست در این رشتهٔ علمی شناخته می‌شد در خدمت گروهی از سرمایه‌گذاران نفتی قرار گرفت و بنا بر پیشنهاد آنان مبادرت به اجرای طرحی تحقیقاتی نمود.

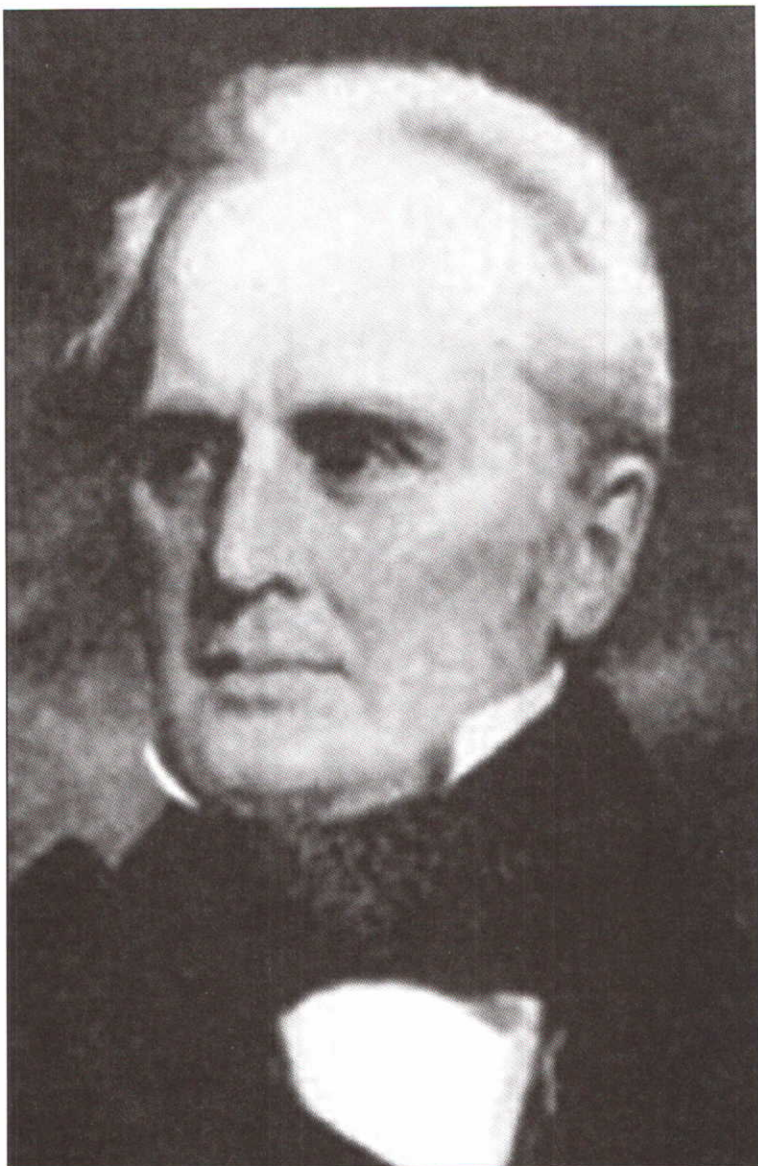
طرح تحقیقاتی سیلیمن

مأموریت سیلیمن در این طرح تحقیقاتی انجام‌دادن آزمایش‌های علمی بر روی نوعی مایع روغنی لزج، غلیظ و سیاه رنگ موسوم به روغن «سنکا» یا روغن مار بود که در میان سرخپوستان سنکایی، گذشته از روشنایی، به‌عنوان یک داروی شفابخش برای بسیاری از بـیماری‌ها و در مـیان مـصری‌ها بـه‌منظور پـوشش کتان‌های مومیایی شده و در میان صنعتگران سومری برای صیقل‌دادن مهره‌ها و تاس‌های تخته نرد، مورد استفاده قرار می‌گرفت.

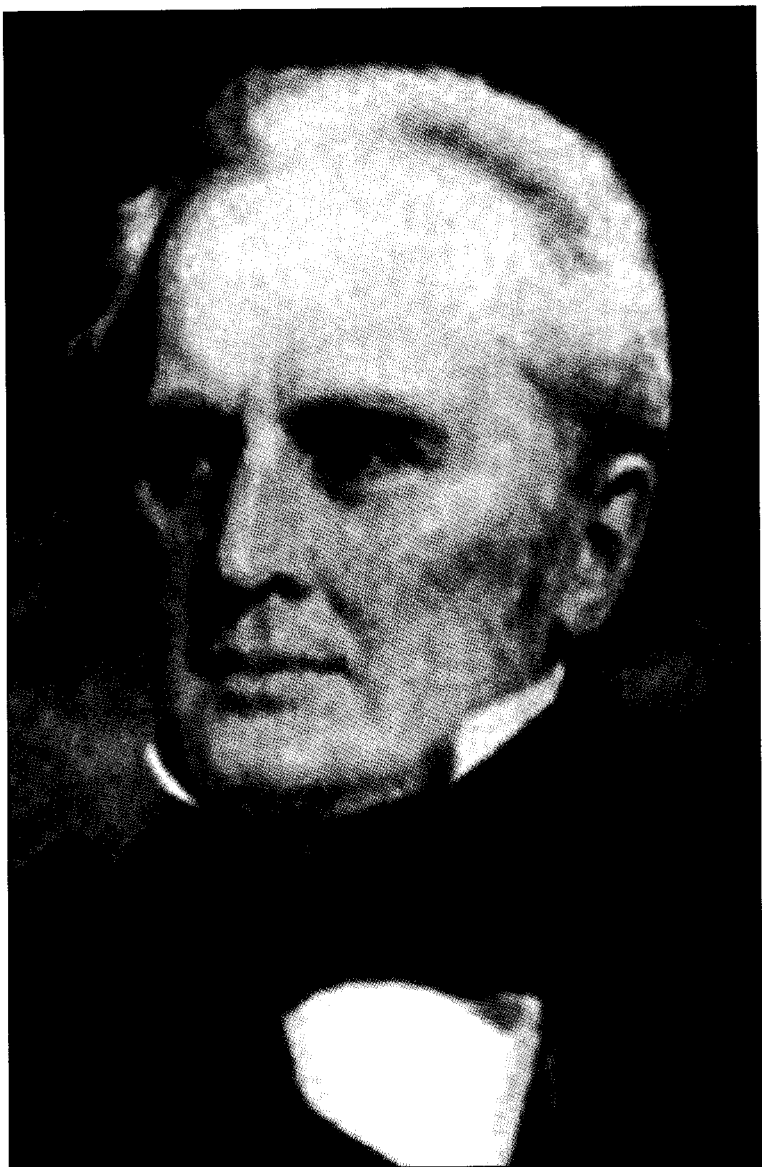
البته آن‌چه که سرمایه‌گذاران گروه را ــ به‌ویژه «جـورج بـیسل» در جـایگاه پیشنهاددهندهٔ اصلی ــ به امـر تـجزیه و مـطالعه بـر روی ایـن مـایع روغـنی برمی‌انگیخت، تحصیل ثروت و دست‌یافتن به سود اقتصادی عاید از فروش آن بود. آنان که هر گونه کامیابی خود را در گرو نتایج مـوفقیت‌آمیز ایـن آزمـایش

---

۱. نفت، پول، قدرت، جلد اول، ص ۱۵.



بنجامین سیلیمن جونیور



بنجامين سيليمن جونيور

می‌دیدند بی‌صبرانه در انتظار گزارش مثبت سیلیمن بودند و به‌طور پیوسته نتیجهٔ یکایک مراحل آزمایش را دنبال می‌کردند.

سیلیمن بعد از انجام‌دادن آزمایش‌های مقدماتی بر روی این مایع روغنی و مشاهدهٔ شواهد و قراین موجود، ناظر بر باارزش بودن مایع روغنی سنکا، طی گزارشی اعلام داشت: «می‌توانم قول بدهم نتیجهٔ آزمایش‌های من انتظارهای شما را در بارهٔ ارزش این مایع برآورده و شما را در نیل به اهداف خود نزدیک و یاری کند.

گزارش دیگری که سه ماه بعد ارایه شد، بر میزان امیدواری‌ها افزود و از موفقیت‌های بیشتر خبر داد. نتیجهٔ گزارش در این عبارت خلاصه شده بود: «موفقیت غیرمنتظره در استفاده از نفت خام تصفیه شده، به‌عنوان یک مایع روشنایی‌بخش».

این گزارش گروه سرمایه‌گذار را بیش از پیش به وجود افق‌های روشن در بخش سرمایه‌گذاری نفت امیدوار می‌ساخت اما تا ارائهٔ گزارش نهایی و اعلام پایان تحقیقات راه درازی در پیش بود. در این فاصله یک اتفاق ساده می‌توانست مراحل تکمیلی را با مانع روبرو سازد و نافرجامی غیرمنتظره آزمایش را موجب شود. سیلیمن که از یک‌سو گشایش اقتصادی گروه سرمایه‌گذار را وابسته به تحقیق علمی خود می‌دید و از سوی دیگر عدم موفقیت در اخذ مطالبات خویش را ممکن می‌دانست، پرداخت مبلغ تعیین شده را در زمان عقد قرارداد خواستار شد و ادامهٔ جریان تحقیق را تا ارائهٔ گزارش نهایی به دریافت کل مبلغ یعنی ۵۲۶ دلار و ۸ سنت مشروط کرد. این تقاضا بر اعضای گروه بسیار گران آمد. اما از آنجا که آینده درخشان آنان با نتایج این آزمایش رقم می‌خورد، حکم عقل ایجاب می‌کرد به این خواسته تن در دهند و تا حد توان، مطالبات او را پاسخگو باشند. از این‌رو مبلغ یک‌صد دلار به‌عنوان پیش‌قسط به حساب او منظور داشتند که به هیچ‌وجه نظر سیلیمن را تأمین نمی‌کرد. چراکه او موفقیت تحقیق خود را تضمین شده می‌دید و آن را نیز یگانه رمز موفقیت گروه سرمایه‌گذار به‌شمار می‌آورد.

سیلیمن، نارضایتی خود را با متوقف‌کردن مراحل نهایی آزمایش به‌طور رسمی اعلام کرد و با عصبانیت دست از کار کشید. او برای این که وانمود کند در این اقدام جدی است نتایج مطالعات خود را در اختیار یکی از دوستان قابل اعتماد خود قرار داد و طی مسافرتی به جنوب کشور از دیده‌ها پنهان شد و تا جلب رضایت گروه سرمایه‌گذار به انتظار نشست.

اقدام عملی سیلیمن، گروه سرمایه‌گذار را به چاره‌جویی واداشت تا اینکه یکی از شرکای «بیسل» حاضر به پرداخت پول از حساب طلب شخصی خود از سرمایه‌گذاران و نه به حساب مؤسسه، شد و به این وسیله راه دسترسی گروه را به گزارش نهایی سیلیمن هموار کرد.

گزارش نهایی در تاریخ ۱۶ آوریل ۱۸۵۵ در اختیار سرمایه‌گذاران قرار گرفت. گزارش به گونه‌ای تنظیم شده بود که نشان می‌داد قابل مقایسه با هزینهٔ پرداختی نیست. زیرا نتایج حاصله افق روشنی به روی سرمایه‌گذاران می‌گشود. یک مورخ سرشناس این گزارش را چنین توصیف می‌کند:

«گزارش سیلیمن را نمی‌توان چیزی کمتر از یک نقطه عطف در تاریخ ایجاد صنایع عظیم نفت جهان تلقی کرد. او با گزارش خود افق روشنی به روی صنعتی نوپا گشود که خیلی زود تحولی شگرف در میان جوامع ایجاد کرد».

سیلیمن در گزارش خود به سرمایه‌گذاران نفتی اطمینان داد که نفت خام، این قابلیت را خواهد داشت که در امور مختلف از جمله روشنایی، گرمایی، حمل و نقل مورد استفاده قرار گیرد و سود سرشاری عاید سرمایه‌گذاران گروه گرداند. در بخشی از گزارش او چنین آمده بود:

«آقایان! از نظر من دلایل کاملاً محکم و مستندی وجود دارد که اینک شرکت شما ماده خامی را صاحب شده است که با آن، از راه‌های ساده و نه چندان پرهزینه، می‌توان محصولات پرارزشی تولید کرد». وی همچنین در گزارش خود چگونگی انجام عملیات بر روی این مادهٔ خام را تشریح و خاطرنشان کرد: این ماده را با رساندن به نقطهٔ جوش می‌توان به اجزاء مختلف تقطیر نمود که یکی از این اجزاء مصرف روشنایی خواهد داشت.

گروه سرمایه‌گذار به پشتوانهٔ چنین گزارشی توانست با استواری و اطمینان در طرح‌های نفتی سرمایه‌گذاری کند و با جلب سرمایه‌گذاران دیگر بر توان اقتصادی خود بیفزاید. از جمله سرمایه‌گذارانی که از این شرکت مبادرت به خرید سهم کردند خود سیلیمن بود که با دراختیار گرفتن ۲۰۰ سهم، اعتبار و حیثیت خاصی به شرکت بخشید و با حضور خود در گروه، مایهٔ افتخار سایر اعضا شد.

آری گزارش بنجامین سیلیمن جونیور قریب ۱۵۰ سال پیش از این نوید از طلوع صنعتی عظیم می‌داد که خیلی زود در تار و پود زندگی بشر نفوذ کرد و انسان را در بروز خلاقیت‌ها و شکوفایی استعدادها، در عرصه‌های مختلف صنعت، یاری رساند.

فصل دوم

مدیران نفت

تیگل
شخصیتی که لقب «رئیس» گرفت

«والتر سی تیگل»[1] رئیس بزرگترین شرکت نفت جهان و یکی از برجسته‌ترین چهره‌های دنیای نفت بود که به سال ۱۸۷۸ در انگلستان در یک خانواده نفتی زاده شد. از طرف پدر دومین نسل نفتی و از طرف مادر نسل سوم نفتی خانواده محسوب می‌شد. جد مادری وی «موریس کلارک» همان شریک معروف «جان دی راکفلر» بود که سهام خود را در سال ۱۸۶۵ در حراج کلیوند به راکفلر فروخت.

پدر تیگل یکی از موفق‌ترین پالایشگران مستقل نفت در کلیوند به شمار می‌رفت که سال‌ها در برابر تهاجمات استاندارد اویل مقاومت کرد و هیچگاه زیر بار فروش شرکت خود نرفت.

در گفتار بسیار صریح و صادق شناخته می‌شد. در جمع از هر کس دیگری مهمتر و مقتدرتر به نظر می‌رسید. بیش از ۲ متر ارتفاع قامت وی بود و درعین حال تنومند و چاق بود. وزن او گاهی به ۱۵۰ کیلو می‌رسید. در پوشش نسبتاً متفاوت از دیگران ظاهر می‌شد به‌طوری که نظر هر بیننده‌ای را ابتدائاً به خود

1. Walter Teagle.

جلب می‌کرد. هربرت هوور[1] وزیر بازرگانی وقت آمریکا وی را در این ویژگی چنین توصیف می‌کند: **«آدمی عجیب و غریب در لباس اسپرت و کفش سفید تنیس».**[2]

بسیار با استعداد و اهل مطالعه بود و به نویسندگانی چون «دان»[3] و «براد استریت»[4] عشق می‌ورزید.

پس از طی مراحل تحصیل مقدماتی به دانشگاه راه یافت و با موفقیت چشمگیر در رشتهٔ تکنولوژی نفت و با نوشتن رساله‌ای دربارهٔ گوگردزدایی نفت فارغ‌التحصیل شد. به‌رغم تمایل شخصی و داشتن استعداد سرشار، بنا به خواست پدر از ادامهٔ تحصیلات تکمیلی صرف‌نظر کرد و در یکی از پالایشگاه‌های خانوادگی در قسمت برج تقطیر به‌کار اشتغال یافت. با کارکردن در این محیط عملیاتی عملاً با سختی‌های آن آشنا شد. ایضاً بنا به توصیهٔ پدر پس از مدتی محیط پالایشگاه را ترک گفت و در زمینهٔ فروش نفت آغاز به کار نمود. طولی نکشید که با بروز لیاقت و شایستگی از خود در رشتهٔ بازرگانی نفت سرآمد همگان شد. به همین جهت از سوی پدر مسئولیت فروش شرکت خانوادگی به شرکت استاندارد اویل، به عهدهٔ وی گذاشته شد؛ چیزی که پدر تا آن موقع مقاومت نشان می‌داد اما دورهٔ این مقاومت دیگر سپری شده بود و پدر به ناچار روزی باید بدان تن می‌داد، آن روز با آمدن پسر او؛ والتر، رقم خورد.

تیگل با استفاده از تمام توان خود این وظیفه را به خوبی به انجام رساند. از آن پس شرکت خانوادگی او به شرکت «ریپابلیک اویل»[5] تغییر نام داد.

او با منصوب‌شدن در سمت ریاست شرکت عملاً راهی را پیمود که در بخش بازرگانی نفت به تجربه آموخته بود؛ چانه‌زدن در انجام معامله تا حصول نتیجه. یکی از همکاران تیگل وی را چنین توصیف می‌کند:

«تیگل بر سر هر چیز چانه می‌زد. او ساعت‌های متمادی را به معامله

---

1. Herbert Hoover.

۲. دانیل یرگین، نفت، پول، قدرت، جلد اول، ص ۲۵۲.

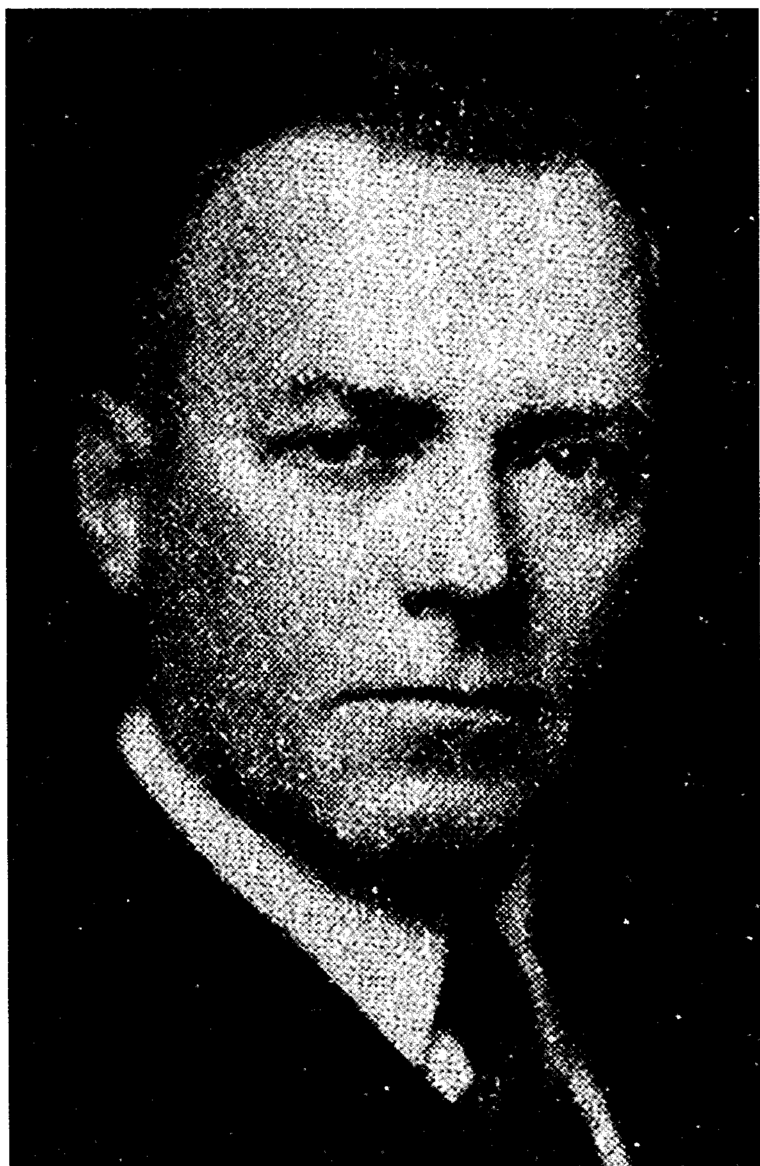
3. Dun.

4. Bradstreet.

5. Republic oil.



والتر تیگل



والتر تیگل

می‌گذراند. اگر پای پول شرکت در میان بود، می‌پنداشت که برای یک سیگار برگ، پنج سنت پرداختن اسراف است و باید سیگار برگ ۴ سنتی خرید».[۱]

برقراری ارتباط عاطفی با دیگران به‌منظور حل اختلاف و نیز برخورداری از انرژی تمام‌ناشدنی و حافظه‌ای سرشار، از ویژگی‌های دیگر او بود که از او در دوران مسئولیت، شخصیتی ویژه ساخته بود. برپایهٔ همین ویژگی‌ها بود که خیلی زود مسئولیت‌های بالای شرکت را یکی پس از دیگری پیمود؛ در سال ۱۹۰۸ در سن ۳۰ سالگی سمت ریاست کمیتهٔ صادرات خارجی استاندارد اویل را عهده‌دار شد. در سال بعد در زمرهٔ یکی از مدیران عالیرتبه آن شرکت قرار گرفت. در سال ۱۹۱۷ در سی و نه سالگی با به نمایش نهادن شیوهٔ جدیدی از مدیریت، بالاترین عنوان یعنی رئیس استاندارد اویل آو نیوجرزی را کسب کرد.

با عهده‌دار شدن این مسئولیت ساختار عملیات استاندارد اویل را به‌طور کلی دگرگون ساخت و آن را به شکلی نوین طراحی کرد. سوء ظن افکار عمومی را نسبت به شرکت استاندارد اویل که از گذشته به جای مانده بود، با به‌کاربستن طرح‌های نوین تغییر داد؛ سازماندهی روابط عمومی‌ای قوی و فعال و انتشار مجله‌ای داخلی موسوم به «لمپ»[۲] و بازگشودن درهای شرکت به روی مطبوعات و استقبال از مصاحبه با خبرنگاران از جمله طرح‌های وی در جهت جلب افکار عمومی به شمار می‌آمد.

دستیابی به نفت خاورمیانه

با خاتمهٔ جنگ جهانی اول شرکت‌های نفتی در سطح جهان به تدریج در میدان رقابت قرار گرفتند. میزان تولید نفت خام کمتر از آن بود که تکافوی تقاضای جهانی را بنماید. از این‌رو یکی از طرح‌های تیگل خارج کردن شرکت از یک فروشنده صرف و هدایت آن در مسیر عملیات اکتشاف نفت به‌منظور ورود در عرصهٔ رقابت بود. **طرحی که آشکارا مخالفت مدیران سنتی شرکت را درپی داشت.**

---

۱. نفت، پول، قدرت، جلد اول، ص ۲۵۳.

2. The Lamp.

تیگل به‌رغم این مخالفت در سال ۱۹۲۰ در مراسم پنجاهمین سالگرد تأسیس استاندارد اویل، با این گفته که «سیاست کنونی شرکت استاندارد اویل توجه به مناطق نفت‌خیز است»، اجرای طرح خود را زمینه‌سازی کرد. از آن پس برای تجهیز شرکت به اکتشاف و تولید نفت خام، در داخل و خارج از کشور، دست به فعالیت‌هایی زد که مهمترین آن دستیابی به منابع نفت خاورمیانه بود.

در تابستان ۱۹۲۲ به لندن رفت تا برای سهیم‌شدن در نفت عراق با شرکت‌های مختلف به مذاکره بپردازد. هم‌چنین یکی از موضوعات مورد مذاکره این بود که آیا شرکت‌ها باید طبق مقررات قبلی برای تولید نفت در کشورهای امپراتوری عثمانی سابق از طریق شرکت نفت ترکیه اقدام نمایند یا این مقررات مربوط به گذشته بوده و دیگر امتیاز شرکت نفت ترکیه فاقد اعتبار است.[۱]

تیگل بر این اعتقاد بود که نفت خام باید به قیمت تمام شده، البته بدون دریافت سود، به سهامداران شرکت نفت ترکیه فروخته شود. اما این پیشنهاد با مخالفت عراق روبرو شد. زیرا این کشور درنظر داشت که در درآمدهای نفتی مستقیماً سهیم شود. ضمن این که پیشنهاد تیگل مخالفان جدی دیگری نیز داشت که گلبنگیان، مشهور به آقای ۵ درصد، از جملهٔ آنها بود. دیگر اینکه میزان سهمی که به گروه شرکت‌های آمریکایی تعلق می‌گرفت کمتر از آن چیزی بود که تیگل درنظر داشت؛ نخست ۱۲ درصد پیشنهاد شد بعد این نسبت به ۲۰ درصد افزایش یافت[۲] تا اینکه در نهایت بالغ بر ۲۴ درصد گردید.

مذاکرات متعدد شرکت‌های نفتی بر سر چگونگی سهیم‌شدن در منابع نفتی عراق به دلیل موج اختلافات، مدت‌ها حاصلی دربر نداشت تا اینکه اکتشاف نخستین چاه نفت عراق در شش سال بعد از ورود تیگل به لندن ولعی در بین شرکت‌های نفتی در جهت رفع اختلافات جزیی و انعقاد قرارداد به‌منظور بهره‌برداری از منابع نفتی عراق ایجاد کرد که حاصل آن انعقاد قراردادی کامل توسط شرکت‌های مختلف نفتی بود که شرکت استاندارد اویل و نیز سایر

---

۱. بنجامین شوادران، خاورمیانه، نفت و قدرت‌های بزرگ، ترجمهٔ عبدالحسین شریفیان، صص ۱۹۱ و ۱۹۲.
۲. همان، ص ۱۹۵.

شرکت‌های آمریکایی به نمایندگی تیگل از جملهٔ آنها بود.

توافقی که نهایتاً پس از سال‌ها اختلاف و البته تحمل خسارت، حاصل شد گفته «فردریک گادبر»، یکی از مدیران شل را به یاد می‌آورد. وی در جایی گفته بود: «به عقیدهٔ تیگل میان بیشتر شرکت‌های نفتی همکاری وجود ندارد و این همکاری هنگامی امکان‌پذیر خواهد بود که همهٔ آنها زیان‌های کلانی دیده باشند».[1]

---

۱. نفت، پول، قدرت، جلد اول، ص ۳۲۶.

دریک (اریک)
و ماجرای خروج از ایران

۷ تیرماه سال ۱۳۳۰ شاهد شیرین‌ترین رویدادی بود که پس از سال‌ها انتظار و مقاومت در تاریخ ایران ثبت شد و فصلی نو از تاریخ پرماجرای نفت را رقم زد. این رویداد به یادماندنی، درپی ملی‌شدن نفت و در دفتر کار فردی شکل گرفت که تا سال‌ها مدیرعامل شرکت نفت انگلیس و ایران شناخته می‌شد.

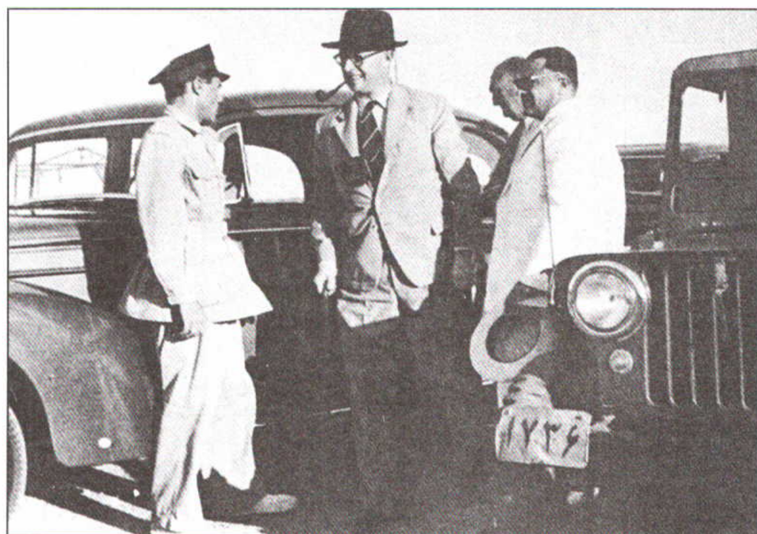
اریک دریک[1] در مقام این سمت فردی انگلیسی بود که در طول دوران تصدی، این شرکت را از دفتر خود در آبادان هدایت می‌کرد. او که از سر خوش‌خیالی و ساده‌اندیشی در ۵ اردیبهشت همان سال طی گزارشی به شرکت، جریان اعتصاب کارکنان ایرانی را خاتمه یافته اعلام نمود،[2] تا به نوعی در کوران حوادث ملی‌شدن نفت نیز امکان دسترسی انگلستان را به نفت ایران تضمین دهد، هیچ‌گاه گمان نمی‌کرد روزی خود را رسماً در مقابل مجریان قانون خلع ید از شرکت متبوع خود، و کمیتهٔ انحلال شرکت نفت انگلیس و ایران، ببیند.

سرنوشت اما به‌گونه‌ای دیگر رقم خورد و او را لاجرم به امری واداشت که هیچ‌گاه در مخیلهٔ او و هیچ کس نمی‌آمد.

---

1. A. Eric Drake.

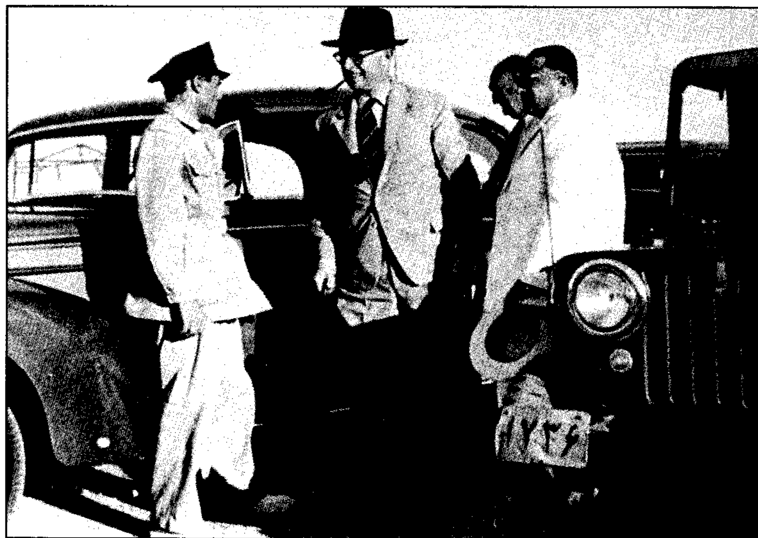
۲. الول ساتون، نفت ایران، ترجمه دکتر رضا رئیس طوسی، ص ۲۷۰، صابرین، ۱۳۷۲.



اریک دریک آخرین مدیر عامل شرکت نفت انگلیس و ایران هنگام ورود در آخرین جلسهٔ مذاکره با هیأت مدیره موقت شرکت ملی نفت ایران



دریک به اتفاق دو تن از مدیران شرکت نفت انگلیس و ایران در آبادان ـ ۱۳۳۰



اریک دریک آخرین مدیر عامل شرکت نفت انگلیس و ایران هنگام ورود در آخرین
جلسهٔ مذاکره با هیأت مدیره موقت شرکت ملی نفت ایران



دریک به اتفاق دو تن از مدیران شرکت نفت انگلیس و ایران در آبادان ـ ۱۳۳۰

داستان از آن‌جا شروع شد که در پی بخشنامهٔ دولت دکتر مصدق دائر بر انحلال شرکت نفت انگلیس و ایران، هیأت مدیره موقت شرکت ملی نفت ایران شکل گرفت. این هیأت در ۱۹ خردادماه ۱۳۳۰ به‌منظور اجرای قانون خلع ید عازم آبادان شد و در اقدامی سریع ضمن نصب پرچم ایران بر فراز ساختمان ادارهٔ مرکزی شرکت نفت و صدور اطلاعیه‌ای در سطح کارکنان مبنی بر اجرای قانون ملی‌شدن نفت، در دفتر اریک، مدیرعامل شرکت نفت انگلیس و ایران، حضور یافت.

دریک که تا آن لحظه چندان این اقدامات را جدی نمی‌گرفت با عبارتی کوتاه واکنش تندی از خود نشان داد؛ «شرکت نفت انگلیس و ایران نمی‌تواند بپذیرد در امور مدیریت شرکتی که من در برابر هیأت مدیره آن در لندن مسئول هستم، مداخله‌ای صورت بگیرد».[۱]

این عبارت تند و نیشدار چیزی نبود که بتواند هیأت اعزامی را در مأموریت خود کمترین شائبه‌ای ایجاد کند. از این‌رو به گونه‌ای دستوری، خطاب به دریک اطلاع داده شد که او نیز مانند بقیهٔ کارمندان و نیروی کار شرکت در استخدام دولت ایران می‌باشد و هر گونه امتناع از همکاری با نمایندگان دولت، عملی غیرقانونی خواهد بود. همچنین آنان از وی خواستند که شمای تشکیلاتی صنعت و صورت درآمد حاصل از فروش نفت صادره از ۲۰ مارس به بعد و ۷۵ درصد کل پول دریافتی در ایران و لندن در نتیجهٔ فروش نفت پس از آن تاریخ را ارائه نماید.[۲]

دریک اما پیوسته در برابر خواست‌های نمایندگان دولت مقاومت نشان می‌داد و از هیأت می‌خواست مطالب خود را روی کاغذ آورد تا جهت کسب تکلیف، آنها را در اختیار متصدیان شرکت در لندن قرار دهد. ضمن اینکه می‌گفت شخصاً در قبال هیأت مدیره شرکت مسئول است و به میهمانانش نه

---

۱. همان، ص ۲۹۹.

۲. ج. بمبرگ، ۲۶ سال با صنعت نفت ایران، ترجمهٔ علیرضا حمیدی یونسی، از انتشارات ادارهٔ کل روابط عمومی وزارت نفت، ص ۲۴۵.

به‌عنوان هیأت مدیره موقت شرکت ملی نفت ایران بلکه به‌عنوان مقامات دولت ایران خوشامد می‌گوید.[۱]

متین دفتری یکی از اعضای هیأت نیز متقابلاً متذکر می‌شد که سرپیچی از دستورات هیأت اعزامی، مجازات‌های قانونی، از جمله ممنوعیت شرکت از صدور نفت را درپی خواهد داشت.

اریک دریک کماکان بر مواضع خود که مستقیماً از ناحیهٔ انگلستان تعیین می‌شد، پای می‌فشرد و از هیأت می‌خواست توجه به موقعیت مخصوص و محظورات وی که صرفاً نماینده و مأمور شرکت می‌باشد، داشته، او را از اینکه نمی‌تواند خارج از وظایف و دستورات مربوطه عملی انجام دهد، معذور بدارند.[۲] ضمناً این تهدید را تکرار می‌کرد که اگر هیأت ایرانی مستقلاً عمل کند یا در فعالیت‌های شرکت به نحوی مداخله نماید تمام کارکنان بریتانیایی استعفا خواهند داد.[۳]

البته این گفته برای هیأت ایرانی تهدیدی جدی شمرده نمی‌شد زیرا فعالیت کارکنان ایرانی آشکارتر از آن بود که بتوان نادیده گرفت و دریک نیز تا حدی به این واقعیت پی برده بود.

تعبیر یک خواب ساختگی

دریک در شرایطی که اوضاع خوزستان با آمدن هیأت اعزامی مأمور خلع ید، روبه وخامت نهاد و مکی یکی از اعضای هیأت در اظهارات خود، شرکت را به بستن شیرهای نفت تا اجرای کامل قانون خلع ید تهدید می‌کرد، برای محق جلوه‌دادن خود به تعریف خوابی ساختگی، در مذاکرهٔ خود با مکی، توسل جست که آشکارا شایستگی خود و بی‌کفایتی ایرانیان را در هدایت عملیات نفت به تصویر می‌کشاند.

بمبرگ[۴] در کتاب «تاریخ بی پی»[۵] این خواب ساختگی را که اتفاقاً برای

---

۱. همان، ص ۲۴۵.
۲. شمس‌الدین امیر علائی، خلع ید از شرکت نفت انگلیس و ایران، ص ۵۹، دهخدا، ۱۳۵۷.
۳. الول ساتن، نفت ایران، ص ۳۰۰.

خواب دیده شیرین نیز می‌نمود، چنین روایت می‌کند:

دریک در خواب دیده که نمایندگان، کارکنان شرکت و دولت ایران به‌همراه یکی از عکاسان روزنامهٔ اطلاعات با هواپیمایی در شرایط جوی نامساعد پرواز می‌کنند که وی خلبان آن است. در حین پرواز مکی به وی گفت بر اساس قانون مصوب، هواپیما متعلق به مردم ایران شده و او یعنی مکی به‌عنوان خلبان، هدایت هواپیما را برعهده خواهد گرفت در حالی که تا آن زمان خلبان هیچ هواپیمایی نبوده است. دریک از قبول موضوع امتناع ورزید. زیرا خود را مسئول امنیت هواپیما و مسافران می‌دانست.

مکی نزد بقیهٔ مسافران رفت و با ایراد یک سخنرانی طولانی توضیح داد که کارگران باید برای ایران فداکاری کنند تا به اهداف خود نایل آیند و دیگر اینکه او باید به عنوان خلبان هواپیما کار خود را انجام دهد. بعضی از کارگران تحت تأثیر قرار گرفتند ولی برخی از اعضای کمیته خلع ید که از تکان‌های شدید هواپیما در شرایط جوی نامطلوب نگران شده بودند توصیه می‌کردند که تا قبل از به زمین نشستن هواپیما نباید اقدامی نمود. مکی به کابین خلبان برگشت و گفت حال که نمی‌تواند خلبان هواپیما بشود دست کم به او اجازه داده شود که یک دستگیره سیاه‌رنگ واقع در روبروی خلبان را بچرخاند و به این ترتیب خود را در هدایت این ماشین سهیم بداند و ارضا شود. دریک خاطرنشان می‌کند درعین حال که وضع مکی برایش قابل درک است ولی چرخاندن دستگیره مورد نظر، جریان سوخت‌رسانی به هر دو موتور هواپیما را قطع می‌کند. در این لحظه مکی به او نگاه کرد و پرسید پس چه باید بکند. دریک توصیه نمود که پس از فرود آمدن هواپیما، عکاس روزنامهٔ اطلاعات باید عکسی از مکی بگیرد که نشان دهد او به‌عنوان خلبان، هدایت هواپیما را برعهده داشته است. دریک گفت در همین لحظه بیدار شدم.[۶]

---

4. J. H. Bamberg.
5. The History of the British Petroleum Company.
۶. بمبرگ، ۲۶ سال با صنعت نفت ایران، ص ۲۴۷.

چنان‌که گفته آمد مضمون و پیام خواب دریک نشان از ساختگی بودن آن دارد. دریک با طرح این خواب می‌خواست مقصود خود را خارج از روش‌های معمول به مخاطب منتقل کند و به گروه اعزامی بفهماند که در شرایط بحرانی نیز او یگانه منجی خواهد بود!

مقاومت در برابر خلع ید

هیأت اعزامی به‌رغم مقاومت‌های دریک و همکاران وی همچنان مأموریت خود را دنبال می‌کرد. در سی‌ام خرداد دستورات تازه‌ای از تهران توسط هیأت دولت ارسال شد که از تغییر اوضاع جاری خبر می‌داد. مضمون دستورالعمل‌ها چنین بود: تمام دستورالعمل‌ها در آینده بایستی به امضای هیأت مدیره شرکت ملی نفت ایران برسد. سرویس اطلاعات شرکت نفت انگلیس و ایران می‌باید منحل شود. عنوان «شرکت نفت انگلیس و ایران» باید به «شرکت ملی نفت ایران» تغییر یابد. میدان نفت شاه، پالایشگاه کرمانشاه، ادارهٔ مرکزی شرکت سابق در تهران و سازمان پخش آن در سراسر کشور باید بلافاصله در اختیار گرفته شود و نهایتاً، تمام درآمدها باید به حساب دولت ایران سپرده شود.[۱]

با این دستورالعمل روح تازه‌ای به هیأت اعزامی دمیده شد. همه چیز از تغییر اوضاع مدیریت شرکت حکایت می‌کرد. یک‌بار دیگر از دریک پرسیده شد که فعالیت خود را در قالب شرکت ملی نفت ایران ادامه خواهد داد؟ دریک نیز همان جواب همیشگی خود را تکرار کرد: من چیزی از قانون ملی‌شدن نفت نمی‌دانم!

ضمن اینکه، در برابر دستورالعمل صادره از سوی هیأت دولت مقاومت **نشان می‌داد و طی اطلاعیه‌ای از سرپرست تانکرها خواست که در رسیدهای خود قید کنند امضای رسید به معنی به‌رسمیت شناختن ملی‌شدن نفت نیست و این کار بدون پیش‌داوری نسبت به حقوق قانونی شرکت نفت انگلیس و ایران به عمل می‌آید».**[۲]

هیأت اعزامی در نوبتی دیگر به اریک دریک خاطرنشان کرد قانونی از

---

۱. الول ساتن، نفت ایران، ص ۳۰۱.   ۲. همان، ص ۳۰۲.



اریک دریک رئیس کل شرکت نفت انگلیس و ایران، سمت چپ، به‌اتفاق سیدحسین مکّی
عضو هیأت خلع ید، سمت راست، در حال بازدید از تأسیسات پالایشگاه آبادان،سال ۱۳۳۰



اولین هیأت مدیرهٔ شرکت نفت ـ ۱۳۳۰



اریک دریک رئیس کل شرکت نفت انگلیس و ایران، سمت چپ، به‌اتفاق سیدحسین مکّی عضو هیأت خلع ید، سمت راست، در حال بازدید از تأسیسات پالایشگاه آبادان،سال ۱۳۳۰



اولین عیأت مدیرهٔ شرکت نفت ـ ۱۳۳۰

مجلس ایران گذشته و هر کس در اجرای این قانون مخالفت و ممانعت نماید قانوناً از جنبهٔ حقوق بین‌الملل عمل او خرابکاری تلقی و مجازات می‌شود.[۱] نیز نامه‌ای خطاب به دریک ارسال داشت مبنی بر اینکه اگر تصمیم خود را در خلال یک هفته روشن نسازد این کار به منزلهٔ استعفای او تلقی خواهد شد.

روزها گذشت و ضرب‌الاجل هیأت اعزامی همچنان با بی‌اعتنایی دریک مواجه می‌شد. دریک در خلال این مدت خود را همچون گذشته فردی مسئول نشان می‌داد و به‌گونه‌ای وانمود می‌کرد که مدیریت شرکت را همچنان در اختیار دارد. برای اینکه در مقابل دستورالعمل‌های هیأت اعزامی، خودی نشان دهد کمابیش بخشنامه‌های الزم‌آوری را صادر می‌کرد که البته در عمل اثر چندانی نداشت و نهایتاً با مخالفت هیأت اعزامی روبرو می‌شد.

بی‌اعتنایی دریک در برابر ضرب‌الاجل هیأت اعزامی بیشتر متأثر از توصیه‌های مقامات انگلیسی شرکت بود. چنان که خطاب به وی آمده بود: «حتی‌الامکان موقعیت خود را حفظ کند... ما مطمئن هستیم که شما می‌دانید چگونه این کار را انجام دهید و از تسلیم ضروریات خودداری نمایید».[۲] این توصیه در واقع ناظر بر همان مطلبی بود که بارها از سوی دریک خطاب به هیأت اعزامی خاطرنشان می‌شد. بدین ترتیب که «... چون من نمایندهٔ شرکت نفت می‌باشم فقط می‌توانم در حدود قرارداد ۱۹۳۳ و تا آنجاکه با این قرارداد منافاتی نداشته باشد، دستور آقایان را اجرا کنم و خارج از قرارداد محتاج به کسب دستور از مقامات مدیرهٔ شرکت می‌باشم.[۳]

خروج دریک از ایران

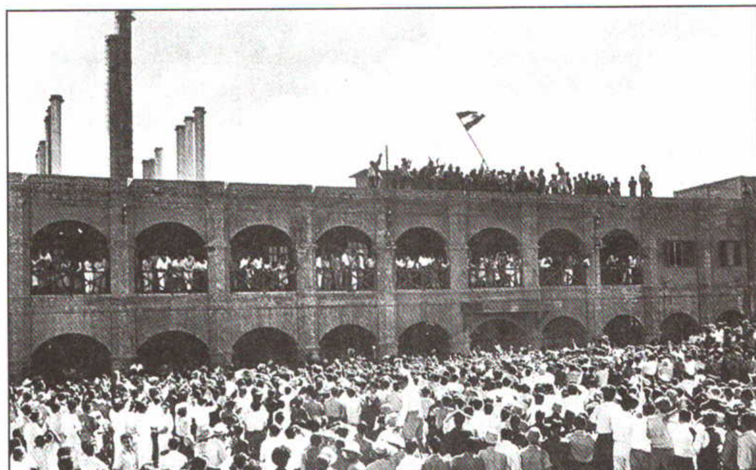
آخرالامر در ۷ تیر ۱۳۳۰ پس از مدت‌ها کشمکش بین دریک و هیأت اعزامی، آخرین برگ از جریان خلع ید در دفتر کار دریک، کسی که سال‌ها اوضاع شرکت

---

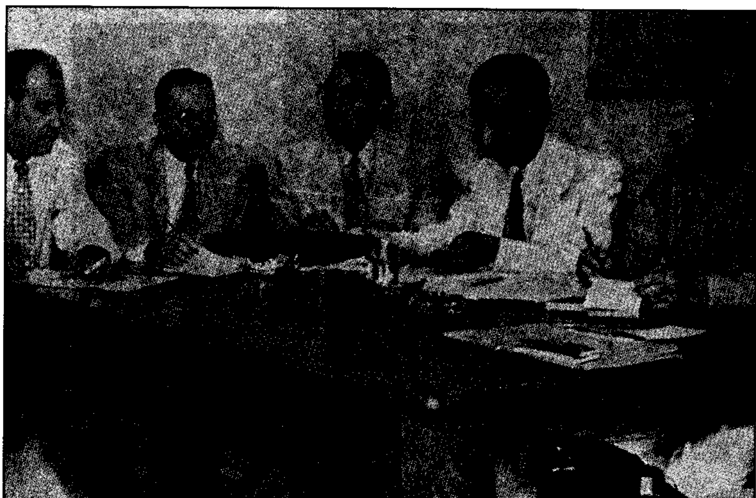
۱. نشریهٔ ایران فردا، شمارهٔ ۷ خرداد و تیر ۱۳۷۲.
۲. بمبرگ، ۲۶ سال با صنعت نفت ایران، ص ۲۵۰.
۳. شمس‌الدین امیرعلائی، خلع ید از شرکت نفت انگلیس و ایران، ص ۸۲.



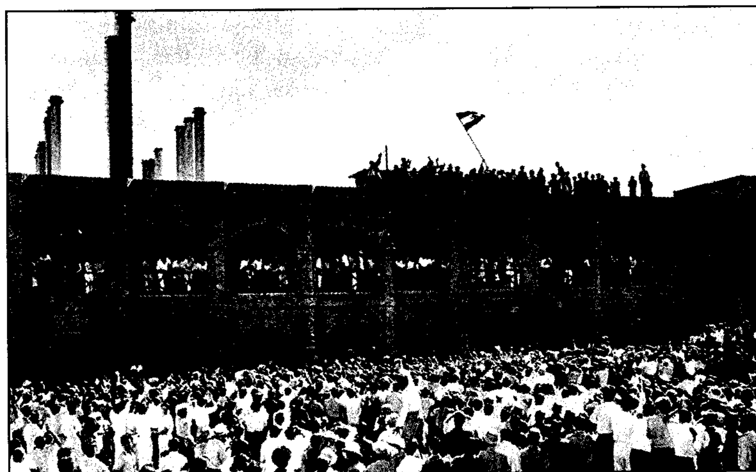
اعضای هیأت پنج نفری خلع ید از راست به چپ آقایان: مهندس مهدی بازرگان، دکتر عبدالحسین علی‌آبادی، مهندس محمد بیات، ناصرقلی اردلان و سیدحسین مکّی



مراسم خلع ید از شرکت نفت سابق انگلیس و ایران در آبادان. کارگران و مردم با ورود هیأت مدیرهٔ موقت ایرانی تابلوی شرکت نفت سابق را پایین کشیدند و تابلوی شرکت ملی نفت ایران را به جای آن نصب کردند.



اعضای هیأت پنج نفری خلع ید از راست به چپ آقایان: مهندس مهدی بازرگان، دکتر عبدالحسین علی‌آبادی، مهندس محمد بیات، ناصرقلی اردلان و سیدحسین مکّی



مراسم خلع ید از شرکت نفت سابق انگلیس و ایران در آبادان. کارگران و مردم با ورود هیأت مدیرهٔ موقت ایرانی تابلوی شرکت نفت سابق را پایین کشیدند و تابلوی شرکت ملی نفت ایران را به جای آن نصب کردند.

نفت انگلیس و ایران را در آبادان تمشیت می‌کرد، رقم خورد و آن نیز با تصرف ادارهٔ مرکزی شرکت همراه بود که ماجرای آن خواندنی است.

مهندس بازرگان که با خروج دریک از ایران به سمت مدیرعامل شرکت ملی نفت ایران برگزیده شد، ماجرای تصرف ادارهٔ مرکزی شرکت و خروج وی را چنین حکایت می‌کند:

«قرار چنین شد که در فرمانداری خرمشهر جمع شده از آن‌جا حرکت را شروع کنیم. به محوطه و ساختمان دفتر مرکزی وارد شدیم و یکراست به طبقهٔ بالا و اتاق دریک رفتیم.

قبلاً در ملاقات و مذاکراتی که در اتاق دریک با وی داشتیم او از پشت میزش بلند می‌شد و با ما دور میز گرد وسط، می‌نشست و دستور شیر و چای می‌داد. این دفعه هم، دریک همان‌کار را کرد و به طرف ما آمد. پیش از آنکه دور آن میز بنشینم مکی به من گفت: «برو سر جایش بنشین». من هم معطل نکردم و این کار را بی‌سر وصدا انجام دادم. مستر دریک هاج و واج شد؛ بعد از چند لحظه کلاهش را برداشت و از اتاق بیرون رفت و ما دیگر او را ندیدیم».[1]

البته روایتی دیگر حضور دریک را در زمان واقعه در دفتر کار خود نفی می‌کند، زیرا در این روایت آمده است: «دریک در آن روز که بازرگان یا متین دفتری، یکی از اعضای گروه اعزامی، پشت میز او جای گرفت در خرمشهر نبود. این واقعه در ۷ تیر ماه ۱۳۳۰ صورت گرفت و دریک دو روز پیشتر یعنی در ۵ تیرماه ۱۳۳۰ به دستور لندن ایران را ترک کرده و به بصره رفته بود و آن روز میسن معاون دریک بود که در اتاق وی نشسته بود و از هیأت خلع ید پذیرایی می‌کرد. میسن هم پس از این واقعه استعفا داد».[2]

به هر صورت دریک پس از مدت‌ها مقاومت عرصه را بر خود تنگ می‌بیند و بنا به صلاحدید مدیران خود و توصیهٔ سفیر انگلیس در ۵ تیرماه ۱۳۳۰ با

---

۱. نشریهٔ ایران فردا، شمارهٔ ۷، خرداد و تیر ۱۳۷۲ و نیز خواب آشفتهٔ نفت، محمدعلی موحد، جلد اول، ص ۱۶۶.

۲. محمدعلی موحد، خواب آشفتهٔ نفت، جلد اول، ص ۱۶۷.

هواپیمای کوچکی شتابزده ایران را به مقصد بصره ترک می‌گوید و سرانجام دفتر کار خود را در ایران برای همیشه در اختیار هیأت مدیره نفت قرار می‌دهد. بدین‌ترتیب دیگر هیچ‌گاه موقعیتی برای ادامهٔ مدیریت شرکت نفت انگلیس و ایران از داخل ایران نمی‌یابد.

وی پس از مدتی که در دفتر کار خود در بصره سرنوشت شرکت متبوع خود را دنبال می‌کرد با نام مستعار، به کشور انگلستان باز می‌گردد و به دور از چشم خبرنگاران به جلسهٔ هیأت وزیران فراخوانده می‌شود.

دریک به اعضای هیأت ضمن ارائهٔ آخرین گزارشی از اتفاقات جاری در شرکت نفت انگلیس و ایران یادآور می‌شود که اگر دولت درخصوص آبادان اقدامی به عمل نیاورد سرانجام چیزهای بسیار دیگری، از جمله کانال سوئز را از دست خواهد داد.

دریک همچنین برای ارائهٔ گزارشی به ملاقات رهبر حزب مخالف وینستون چرچیل رفته و وی را در جریان امور مربوط به شرکت در ایران قرار می‌دهد. چرچیل در خاتمه این ملاقات به‌طور کنایه‌آمیزی از دریک می‌پرسد: تپانچه داری؟ دریک توضیح می‌دهد که او تپانچهٔ خود را به مقامات ایرانی، تحویل داده است. زیرا به موجب قانونی جدید، حمل اسلحه غیرمجاز در ایران، مجازات اعدام دارد. چرچیل به وی اندرز می‌دهد: «دریک تو می‌توانی با یک تپانچه کار انسانی را بسازی، من این را می‌دانم زیرا خود چنین کرده‌ام!!»[1]

---

۱. دانیل یرگین، نفت، پول، قدرت، ترجمهٔ دکتر منوچهر غیبی ارطه‌ای، جلد دوم، ص ۶۲۹.

دوهرتی
شخصیتی که بر تنظیم مقررات تولید نفت اصرار داشت

امریکا در دهۀ ۱۹۲۰ شخصیتی را به جهان نفت عرضه کرد که «هنری دوهرتی»[1] نام داشت. او اگر چه در آغاز از سوی دست‌اندرکاران نفت و همکاران خود، به علت پاره‌ای نظرات خاص، «دیوانه» لقب گرفت اما دیری نپایید که با تغییر شرایط و تحقق پیش‌بینی‌های او همه چیز به نفع وی رقم خورد. به لحاظ هیأت ظاهری هیچ نشانی از بازرگانان و مدیران نفت نداشت. با عینک بزرگ و ریش بزی بیشتر به هنرپیشه‌ای شباهت داشت که نقش استاد دانشگاه را در صحنه بازی می‌کرد.

در سال ۱۸۷۰ دیده به جهان گشود. ۹ ساله بود که به بازار کار راه یافت و با فروش روزنامه در خیابان‌های شهری از شهرهای ایالت اوهایو، با دنیای کسب و کار آشنا شد. در اوان کودکی اصلاً حضور مرتب در کلاس درس و حشر و نشر با همکلاسی‌ها را خوش نداشت و خیلی زود مدرسۀ روزانه را ترک گفت. خود او همیشه می‌گفت: «وقتی که فهمیدم از مدرسه بیشتر از شیطان متنفرم ده روز بعد مدرسه را ترک کردم!» اما چندی نگذشت که از کردۀ خود پشیمان شد و به

---

1. Henry Doherty.

گونه‌ای دیگر به تحصیل علم روی آورد. با ثبت نام در یک مدرسهٔ شبانه و حضور مرتب در کلاس درس گذشته خود را جبران کرد و تا کسب مدرک مهندسی پیش رفت. اندوخته‌های علمی در او توانی مضاعف آفرید. به‌طوری که در اندک زمانی مراحل ترقی و پیشرفت را طی کرد و مدیریت بیش از ۱۵۰ شرکت مختلف را در زمینه‌های نفت، گاز و برق عهده‌دار شد.

دوهرتی هنگامی رسماً به دنیای نفت راه یافت و نفتگری مجرب و کارآزموده شناخته شد که یکی از شرکت‌هایش پس از مدت‌ها کاوشگری در میادین نفتی به نفت دست یافت. طعم شیرین اکتشاف نفت برای همیشه آرام و قرار را از او گرفت و انگیزه‌ای در او ایجاد کرد که فراتر از حد مورد نیاز در عملیات سنگین حفاری در حوزه‌های نفتی بود. از این‌رو در نزد او کارهای دشوار نیز نوعی بازی شناخته می‌شد و به دیگران توصیه می‌کرد از کار خود نوعی بازی بسازید. درحین کار از فرمان‌دادن پرهیز داشت و فرامین خود را در قالب تعالیم آموزشی به زیردستان خود صادر می‌کرد. این شعار پیوسته ورد زبان او بود: هرگز فرمان ندهید، آموزش بدهید.[1]

به طرز عجیبی در آراء و نظرات خود استقلال نشان می‌داد و بر ابراز و اظهار آن اصرار می‌ورزید و همین ویژگی بود که پیوسته با مخالفان زیادی روبرو می‌شد. در برابر آنان هیچ‌گاه احساس ضعف نشان نمی‌داد بلکه بالعکس برای به کرسی نشاندن نظرات خود در برابر مخالفان حالت تهاجمی می‌گرفت.

موضع‌گیری در برابر قانون تصرف

یکی از مواضع او که شدیداً از سوی دیگران مورد مخالفت قرار می‌گرفت الغای قانون تصرف بود که در آن زمان در غرب پنسیلوانیا بر عملیات صنعت نفت حاکم بود و این قانون را برای آینده میدان‌های نفت‌خیز خطرساز قلمداد می‌کرد.

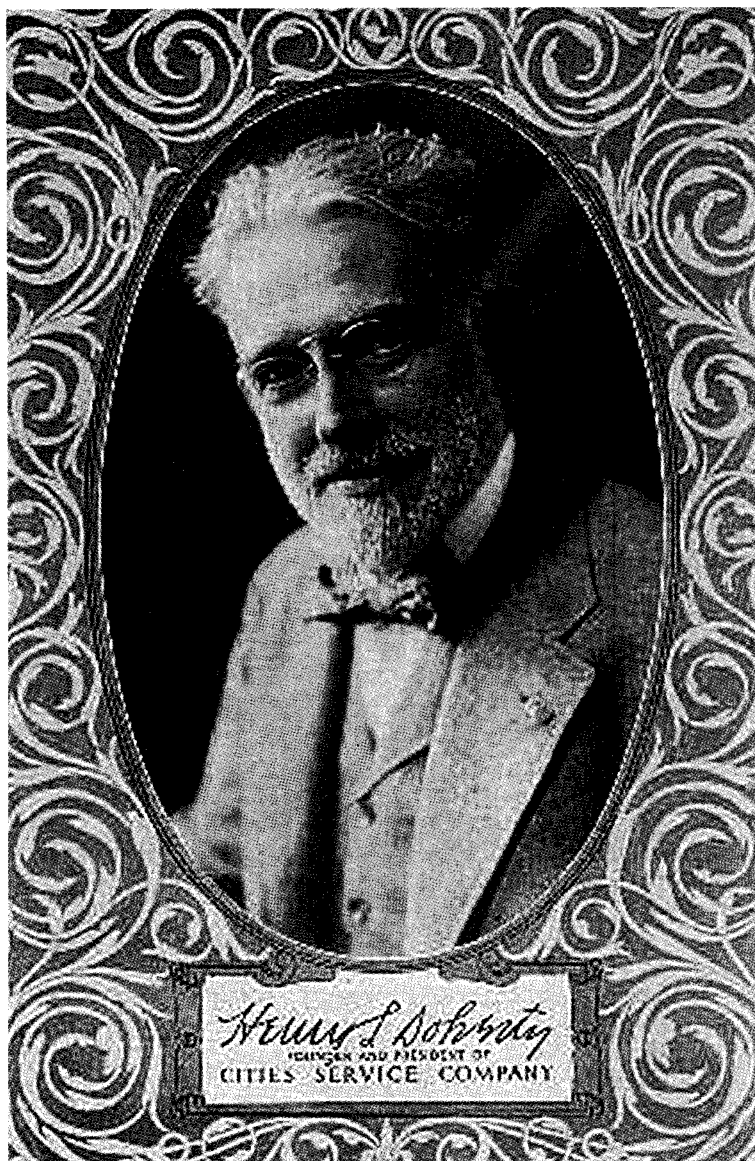
به موجب قانون تصرف هر کس می‌توانست در ملک خود بدون مانع اقدام به حفاری چاه نفت نموده و نه‌تنها نفت موجود در زیر ملک خود را، بلکه نفت

---

۱. دانیل یرگین، نفت، پول، قدرت، مترجم دکتر منوچهر غیبی ارطه‌ای، جلد اول، ص ۲۸۲.



هنری دوهرتی



هنری دوهرتی

زمین‌های مجاور را تصرف کند. به زعم دوهرتی عمل به این قانون به افسارگسیختگی در حفر چاه‌های نفت انجامیده و موجب از میان رفتن فشار تحت‌الارضی میدان‌های نفت‌خیز آن منطقه خواهد شد. در نتیجه به علت عدم فشار گاز و آب کافی، نفت در اعماق زمین حفظ شده و غیرقابل استحصال خواهد بود که خود تهدیدی است برای ذخایر نفتی آمریکا.

از این‌رو دوهرتی معتقد بود میدان‌های نفت‌خیز باید یکی شده و در قالب یک واحد بهره‌برداری شکل گیرد. در این‌صورت است که می‌توان نفت را به میزان کنترل‌شده‌ای استخراج نمود، از تولید بی‌رویه و ناهماهنگ جلوگیری به‌عمل آورد، منابع طبیعی و فشار تحت‌الارضی را حفظ و کلیهٔ مالکان را به نسبت، در منافع آن سهیم کرد.

این طرح، طرحی نبود که مورد استقبال همگان واقع شود چرا که دست‌اندرکاران نفت و شرکت‌های مستقل نفتی همواره به ثروت‌اندوزی و جلب منافع شخصی خود می‌اندیشیدند و هیچ‌گاه حاضر نمی‌شدند به چنین طرحی که عملیات نفتی آنان را تحت مدیریت دیگری قرار می‌داد، تن دردهند. دوهرتی برای مقابله با سیل انتقادات ناگزیر به تبلیغ مواضع خود شد و با حضور در مجامع عمومی، در تبیین طرح پیشنهادی خود به ایراد سخنرانی‌های متعدد پرداخت. مخالفان نیز در مقابل اقدامات وی از پای ننشسته و ضمن ایجاد مانع در جریان سخنرانی‌های وی، او را مردی دیوانه لقب دادند. وی نیز متقابلاً با سخنان نیشدار، آنان را وحشیانی خطاب کرد که لباسی عادی به تن کرده‌اند و خود را در میان جمع صنعتگران نفتی جا زده‌اند.

دوهرتی سرانجام برای جلب حمایت دولت از پیشنهاد خود، نامه‌ای به رئیس‌جمهور وقت نوشت و کمبود احتمالی ذخایر نفتی کشور را در آینده نزدیک گوشزد کرد. در بخشی از این نامه آمده بود: «... اگر مردم در آینده‌ای نزدیک به این واقعیت پی‌برند که آمریکا به لحاظ منابع نفتی کشور ورشکسته‌ای است، دیگر همهٔ انواع اقدامات مربوط به حفظ منابع طبیعی برای حمایت از تولید نفت، دیر خواهد بود و من اطمینان دارم مردم، نه‌تنها دست‌اندرکاران

صنعت نفت که صاحبان مقامات دولتی را نیز، از بابت اینکه به موقع اقدامات لازم را به‌منظور حفظ منابع طبیعی به‌عمل نیاورده‌اند، نکوهش خواهند نمود. کمبود نفت نه‌تنها مسأله‌ای جدی در جنگ احتمالی آینده خواهد بود، بلکه دعوتی است از دیگران که علیه ما اعلان جنگ دهند».[۱]

«کالوین کولیج»، رئیس جمهور وقت آمریکا نیز ضمن استقبال از این نامه، روش‌های تولید مسرفانه را تهدیدی علیه موقعیت صنعتی، نظامی و امنیت عمومی ایالات متحده آمریکا ذکر کرد و به منظور مقابله با روش‌های جاری تولید، اقدامی عملی در جهت حمایت از پیشنهاد دوهرتی انجام داد و به تأسیس شورای فدرال حفاظت از منابع نفت همت گمارد.

تصمیمات این شورا چیزی نبود جز اجرایی کردن پیشنهاد دوهرتی. حمایت رئیس جمهور وقت آمریکا و شورای جدیدالتأسیس حفاظت از منافع نفت، تمامی نقشه‌های مخالفان را نقش بر آب کرد. طولی نکشید که تعدادی از مخالفان از جمله ویلیام فریش[۲] رئیس شرکت هامبل[۳] که در گذشته نظرات دوهرتی را به دید حقارت می‌نگریستند، به جمع طرفداران دوهرتی پیوستند و طرح وی را به خاطر جلب منافع ملی، به‌رغم انتقادات گذشته، ستودند.

اما حوادث و اتفاقات بعدی چندان هم پیش‌بینی‌های دوهرتی را تأیید نکرد چرا که ایالت اوکلاهمای آمریکا شاهد کشفیات پی‌درپی نفت بود. استحصال نفت خام فراوان ذخایر نفتی آمریکا را در سراسر کشور به حد اشباع رساند و این برخلاف پیش‌بینی‌های دوهرتی بود. اما این بار تهدید به‌گونه‌ای دیگر رخ می‌نمود که عبارت می‌شد از به‌هم ریختگی ساختار قیمت‌گذاری نفت که همان طرح اولیهٔ دوهرتی را ــ کنترل تولید و حفظ منابع طبیعی از طریق یکی‌کردن واحد بهره‌برداری ــ مجدد تقویت و احیاء می‌کرد.

اما اینکه چه کسی باید تولید را کنترل کند؟ و آیا این کار باید داوطلبانه انجام گیرد یا تحت نظات دولت؟ پرسش‌هایی بود که بحث‌های فراوان و گفت

---

۱. همان، ص ۲۸۴.

2. William Farish.

3. Humble.

وگوهای بی‌حاصلی را در میان شرکت‌های نفتی و دست‌اندرکاران عملیات نفت موجب گشت. برخی از جمله والتر سی تیگل معتقد بودند که کنترل تولید باید داوطلبانه صورت گیرد چراکه دولت به‌هیچ وجه نمی‌تواند نحوهٔ ادارهٔ شرکت‌ها را به صاحبان آنها دیکته کند. برخی دیگر نیز که در رأس آنها فریش، رئیس شرکت هامبل قرار داشت معتقد بودند کنترل باید تحت نظارت دولت و با مداخلهٔ آن صورت پذیرد. زیرا صنعت نفت توانایی آن را ندارد که در پاره‌ای مستقل عمل کند، بلکه برای اجرای بعضی از طرح‌های بزرگ به کمک دولت نیازمند است. علاوه بر اینکه این گروه معتقد بود مدیران موجود در صنعت نفت به لحاظ ضعف دانش قادر نخواهند بود تا چنین برنامه‌ای را تنظیم نمایند.

هنری دوهرتی از اینکه می‌دید طرح اولیه او ناظر بر اعمال مقررات مربوط به تولید نفت در اثر گفت وگوهای بی‌حاصل معطل مانده، سخت ناراحت شد؛ طی سخنانی خاطرنشان کرد: «صنعت نفت طی مدتی طولانی گرفتار دردسر خواهد شد... من نمی‌دانم این دردسر چقدر طول خواهد کشید، اما حاضرم تمامی شهرت و آبروی خود را بر سر این نکته شرط‌بندی کنم که روزی خواهد رسید که همهٔ دست‌اندرکاران نفت خواهند گفت کاش درصدد برمی‌آمدیم دولت فدرال مقرراتی برای تولید وضع کند».[1]

چنانکه گفته شد دوهرتی برای شناساندن و اثبات نظر خود تقلای بسیار کرد و در این راه از سلامتی خود مایه گذاشت به‌طوری که در اواخر عمر از اینکه وارد صنعت نفت شده است خود را سرزنش و آرزو می‌کرد کاش هرگز نمی‌کوشید در این صنعت اصلاحات به‌عمل آورد.

وی در سال ۱۹۲۹ در این رابطه نوشت:«بسیار مایلم با فردی آشنا شوم که از صنعتی بیش از آن‌چه که من از صنعت نفت صدمه خورده‌ام، صدمه خورده باشد. همواره به درگاه خداوند دعا می‌کردم که کاش هرگز وارد صنعت نفت نمی‌شدم و هم‌اکنون بیشتر آرزو می‌کنم که کاش هرگز نمی‌کوشیدم در این صنعت اصلاحاتی به عمل آورم».[2]

---

۱. نفت، پول، قدرت، ص ۲۹۴.
۲. همان.

اگرچه کمتر به پیش‌بینی‌های او توجه می‌شد اما وقایع اتفاقیه در پایان دههٔ ۱۹۲۰ ترجمان پیش‌بینی‌های او بود. سقوط بهای سهام در بازار بورس، کاهش رشد تقاضا برای نفت، ظهور بی‌سابقهٔ بیکاری، فقر و تنگدستی، خود دلیلی بود بر درستی هشدارهایی که بیش از یک دهه بر زبان نفتگری چون دوهرتی جاری می‌شد.

هنری دوهرتی در سال ۱۹۳۹ و در سن ۶۹ سالگی درگذشت.

دیتردینگ

مردی که قدرت را در اتحاد می‌دید

«... از وحدت قدرت می‌زاید» ضرب‌المثلی است هلندی که تمامی دوران فعالیت یک شخصیت نفتی را به خود معطوف داشت. «هنری دیتردینگ»[1] شخصیت نام‌آوری بود که با سرمشق گرفتن از این ضرب‌المثل، شرکت نفتی «رویال داچ» را در برابر امواج سهمگین و پرتلاطم تهدیدات دشمن مصون نگاه داشت و با اتخاذ این سیاست علاوه بر دستیابی به بالاترین مقام اجرایی در شرکت‌های نفتی، تصویری ماندگار و شخصیتی نام‌آور در تاریخ صنعت نفت از خود برجای نهاد.

«هنری دیتردینگ» در سال ۱۸۶۶ در شهر آمستردام هلند در خانواده‌ای دریانورد دیده به جهان گشود. در همان اوان کودکی از مهر پدری محروم شد آن هم در شرایطی که برادران بزرگتر او، هنری را در استفاده از میراث پدر محروم داشتند. در نتیجه خیلی زود طعم فقر و تنگدستی را چشید و در این دوران شیوهٔ مقاومت و پایداری را آزمود. در طول دوران تحصیل در درس ریاضی استعدادی

1. Deterding, Henri.



سر هنری دیتردینگ



سر هنری دیتردینگ

درخشان از خود بروز داد و همچون راکفلر شیفته محاسبات ریاضی بود. از این رو برای تأمین معاش به پیشهٔ بانکداری روی آورد. با علاقه‌ای که در بررسی ترازنامه‌های شرکت‌ها از خود نشان می‌داد خیلی زود به رمز و راز موفقیت‌های اقتصادی پی برد و عوامل شکست و پیروزی شرکت‌های بزرگ اقتصادی را از نظر گذراند. به‌طوری که در این زمینه عاملی از دید او پنهان نماند و از سوی همکاران خود به فردی تیزبین در ترازنامه‌ها و ارقام شناخته شد. اما تسلط بر حرفهٔ بانکداری برخلاف انتظار، راه او را در ارتقاء شغلی هموار نکرد و در مسیر پیشرفت قرار نداد. به یکباره تصمیم به ترک دیار خود گرفت و به منظور یافتن فرصت‌های بهتر و بیشتر در سال ۱۸۸۸ به مستعمرات هلند روی آورد و در آن‌جا به استخدام شرکت بازرگانی هلند درآمد.

دیتردینگ با بروز قابلیت‌های روزافزون خود در این شرکت قدیمی توانست ادارهٔ قسمتی از آن را عهده‌دار شود و با راه یافتن به دنیای وسیع معاملات بر دارایی شرکت بیش از پیش بیفزاید. پس از مدتی، اتفاقی کوچک سرنوشت او را تغییر داد. هنگامی که شرکت رویال داچ در اوایل دههٔ ۱۸۹۰ با کمبود شدید سرمایه مواجه شد، دیتردینگ در قالب وام، سرمایه مورد نیاز شرکت را تأمین کرد و بدین‌وسیله شرکت از فقدان سرمایه نجات یافت. این امر صاحب امتیاز شرکت را که «کسلر» نام داشت به تحسین واداشت به‌طوری که کسلر بعدها طی نامه‌ای از وی برای ادارهٔ شرکت خود در خاور دور دعوت نمود. وی نیز این دعوت را با کمال میل پذیرفت و رسماً وارد دنیای پرغوغای نفت شد.

دیتردینگ با پذیرش این مسئولیت بی‌درنگ سیستم فروش رویال داچ را در سراسر خاور دور سامان داد. در این دوران پیوسته درپی آن بود که با اتخاذ روش‌هایی خاص و ابتکار عمل رویال داچ را صاحب عنوان کرده و در عرصهٔ معاملات نفتی به شرکتی بین‌المللی تبدیل کند. قیمت‌شکنی را به مثابهٔ حربه‌ای برای از میدان به درکردن رقبا، کاری زشت می‌دانست و از آن، به‌عنوان سر بریدن به شیوه‌ای ظریف نام می‌برد و بر این باور بود که قیمت‌شکنی به یک سری از نوسانات مستمر در بازار منجر می‌شود زیرا قیمت‌شکنی در یک نقطه مستلزم

افزایش قیمت‌ها در نقاط دیگر می‌گردد و افزایش قیمت‌ها نیز به نوبهٔ خود بر میزان مصرف تأثیرات نامطلوبی می‌گذارد.[۱]

ادغام شرکت‌های نفتی جدید اصلی‌ترین ایده‌ای بود که ذهن او را در طول دوران مسئولیت به خود مشغول می‌داشت. زیرا در پس پنهان این ایده، قدرت بلامنازع شرکت را می‌دید که چه‌سان گوی سبقت را از تمامی رقبای قدرتمند ربوده و به شهرت جهانی دست یافته است. تحقق این ایده با قابلیتی که در شخص دیتردینگ دیده می‌شد چندان دشوار به نظر نمی‌رسید. او خود موضوع را بسیار ساده می‌نگریست و بیش از هرکس در دستیابی به آن احساس امیدواری نشان می‌داد. شرکتی که نظر او را نسبت به خود جلب کرده بود، «شل» بود. این شرکت به مدیریت «مارکوس ساموئل» اداره می‌شد که همچون رویال داچ در امر صادرات نفت روسیه و خاور دور فعالیت داشت. اما نخستین مانع در سر راه او، سوداگری چون مارکوس ساموئل بود که بیش از هر چیز به مقام و جایگاه اجتماعی خویش فکر می‌کرد و هیچ‌گاه حاضر نمی‌شد اعتباری که طی سال‌های متمادی از رهگذر تفوق شل به‌دست آورده است در جریان ادغام از دست داده و میدان را برای رقیبی چون دیتردینگ که سودای قدرت را در سر می‌پروراند، خالی کند.

دیتردینگ، نخست طرح خود را از طریق گفت وگو آزمود اما چندان در نیل به مقصود فایده نکرد، تا اینکه به ناگزیر متوسل شخصی میانجی شد.

«فردلین»، دلال کشتیرانی و نمایندهٔ گروه نفتی «روچیلدها» در لندن و دوست و مشاور ساموئل، مذاکرات متعددی را بین این دو سوداگر نفتی ترتیب داد. تا اینکه این فرد نهایتاً ماجرا را پس از فراز و نشیب‌های بسیار در جهت منافع دیتردینگ، یعنی تأسیس گروه رویال داچ/شل با ترکیب هلندی ـ بریتانیایی، تمام کرد.

البته ادغام این دو شرکت ابتدا به‌طور کامل صورت نگرفت و تنها بخشی از آن را که به فعالیت‌های فروش محدود می‌شد، شامل گردید اما بعدها غرض

---

۱. ادرین هامیلتن، نفت پاداش قدرت، ترجمهٔ محمود طلوعی، صص ۸۲ و ۸۳.

دیتردینگ به‌طور کامل حاصل شد.

دیتردینگ اگرچه تا قبل از ادغام فعالیت‌های فروش دو شرکت، از مدیریت مشترک سخن می‌گفت اما به محض پیشرفت کار به کمتر از بالاترین مقام اجرایی شرکت یعنی مدیریت عاملی رویال داچ/شل، رضایت نداد. آن هم به مدت بیست و یک سال تمام، ساموئل نیز به ناچار به پذیرش مسئولیت پایین‌تر یعنی رئیس هیأت مدیره شرکت اکتفا کرد. شرکت جدید تا آن‌جا قدرت یافت که در سطح جهانی رقیب واقعی «استاندارد اویل» شناخته شد. به‌طوری که دیتردینگ در سال‌های اولیه شکوفایی شرکت در یکی از سخنان خود گفته بود: «اگر استاندارد اویل سه سال پیش کوشیده بود ما را از صحنه خارج کند مطمئناً موفق می‌شد، ولی حالا شرایط فرق کرده است».

دیتردینگ برای بالا رفتن بازده کار شرکت با هماهنگی شریک خود ساموئل و گروه نفتی «روچیلدها» ترکیب بزرگتری را موسوم به «شرکت نفت آسیا» ایجاد کرد. شرکتی که فقط به فروش نفت روسیه با تمام خطرات و بی‌ثباتی‌های آن منحصر نمی‌شد، بلکه از سهم عمده‌ای در بازار رو به رشد بنزین اروپا برخوردار بود. ضمن آنکه کنترل و نظارت تولید نفت خام تولیدکنندگان مستقل در مستعمرات خاور دور هلند و برقراری یک سیستم سهمیه‌بندی در این مستعمرات را نیز عهده‌دار شده بود.

استقرار در لندن

دیتردینگ برای آنکه بتواند شرکت جدید را به خوبی اداره کند در لندن استقرار یافت و از نزدیک تمامی امورات شرکت را زیر نظر گرفت. علاوه بر آن در یکی از نواحی روستایی آن ملک بزرگی را خریداری کرد و همچون ملاکان انگلیسی به زندگی اشرافی پرداخت. در ادارهٔ شرکت، آن‌طور که نظر هر شخص آگاه و صاحب تجربه‌ای را به خود جلب کند، دقت به خرج می‌داد و در گرفتن هرگونه اطلاعاتی که در این راستا به نوعی به کار او می‌آمد قرار و آرام نداشت.

وی بر این اعتقاد بود که طبیعت صنعت نفت چنان است که آدم باید از

فرصت‌ها سریعاً استفاده کند، در غیر این‌صورت فرصت‌ها از دست می‌روند. تلاش‌های بیش از پیش او در جهت اعتلای شرکت به انعقاد قراردادهای مهمی در عرصهٔ فروش نفت انجامید که همواره به منزلهٔ سند افتخار او یاد می‌شد. او که هم مدیر عامل رویال داچ و هم مدیر عامل شرکت نفت آسیا بود در ظرف مدت کمی توانست رویال داچ را به لحاظ درآمد به آن‌چنان سطحی برساند که سهام رضایت‌بخشی را بالغ بر ۷۳ درصد به سهامداران خود بپردازد. درحالی که شل بیشترین سهامی که به سهامداران خود پرداخت تنها ۵ درصد را شامل می‌شد.

دیتردینگ *از نگاه دیگران*

توانمندی او در راهبری یک شرکت بزرگ که از ادغام چند شرکت حاصل آمده بود بر کسی پوشیده نبود. حتی شخصی چون مارکوس ساموئل که زمانی خود را در مدیریت شرکت بزرگی چون شل صاحب عنوان می‌شمرد و دیتردینگ را در مقایسه با خود هیچ‌گاه به حساب نمی‌آورد، آشکارا در وصف او زبان به اعتراف گشود و وی را به یک نابغه تشبیه کرد که کسی را در هدایت شرکت‌های نفتی و زمینه‌سازی قراردادهای بزرگ یارای رقابت با او نیست.

همچنین دریاسالار «جان فیشر» که مارکوس ساموئل از او به‌عنوان «پدرخواندهٔ نفت» یاد می‌کرد در نامه‌ای به چرچیل نوشت: دیتردینگ ترکیبی است از ناپلئون و کرامول. او بزرگترین انسانی است که تاکنون دیده‌ام. در شجاعت همانند ناپلئون و در کمال و همه‌جانبه بودن نظیر کرامول».[1]

نمایندهٔ شرکت‌های نفتی روچیلدها در نامه‌ای به رییس روچیلدها، دیتردینگ را چنین توصیف می‌کند؛ «... عادت او این است که بگذارد مسائل تا آن‌جا که ممکن است روشن شود و او مانند جغدی بر این مسائل نظاره می‌کند و به آن‌ها می‌اندیشد...».

جان لودن[2] رئیس هیأت مدیرهٔ شل در تمامی دورهٔ پس از جنگ، در مورد

---

۱. دانیل یرگین، نفت، پول، قدرت، صفحهٔ ۲۰۵.

2. John Loudon.

دیتردینگ می‌گوید: «شخصاً اعتقاد ندارم که او یک طرفدار پر و پاقرص نازیسم بود بلکه فکر می‌کنم که او مردی بود که پس از آن همه موفقیت در زندگی به این نتیجه رسیده بود که ــ مثل مردانی از امثال خودش ــ پاسخ همهٔ سؤالات لاینحل را می‌دانست. او تصور می‌کرد که راهی را که هیتلر می‌پیماید تا آلمان را دوباره در صحنهٔ جهانی مطرح کند، راهی درست و تلاشی ارزشمند بوده است... هیچ‌کس فراموش نمی‌کند که او بعد از جنگ، به‌خصوص در هلند ــ که توسط آلمانی‌ها اشغال شده بود ــ و تا قبل از مرگش در خدمت نازی‌ها بود. ولی هر چه بوده مربوط به گذشته است. عکس او چندی بعد دوباره در اتاق هیأت مدیره شل نصب شد و تصور می‌کنم که عقلا بر این باورند که هم او بود که سنگ بنای این گروه عظیم بین‌المللی را بنیان گذارد».[۱]

ادغام برای کسب اقتدار

دیتردینگ در مأموریتی که برای خود ترسیم کرده بود حد و حصری نمی‌شناخت. ورود به صحنهٔ رقابت آن چیزی نبود که بتواند رضایت خاطر او را جلب کند بلکه او هم‌چنان به ادغام‌های بیشتر و بیشتر فکر می‌کرد. او می‌خواست در فرایند ادغام بیش از پیش بر اقتدار خود بیفزاید و خود را قدرت بلامنازع معاملات نفتی نشان دهد. از این‌رو در شرایطی که در اوج قدرت، رقابت سنگین را با شرکت استاندارد اویل برقرار نمود به دیدار مدیران این شرکت در نیویورک شتافت تا امکان مصالحه و بعد ادغام بزرگتری را فراهم آورد. اما مدیران استاندارد اویل از این خواسته تن زده و به طعنه، خرید رویال داچ/شل[۲] را به مبلغ یکصد میلیون دلار پیشنهاد کردند. دیتردینگ نیز که این طعنه او را بسیار گران آمد، اظهار داشت: «متأسفم که باید این نکته را در سوابق امر ثبت کنم که دیدار من از نیویورک هیچ ثمره‌ای در بر نداشت».

طولی نکشید که شرایط در جهت منافع دیتردینگ تغییر کرد و قیمت‌های

---

۱. ادرین هامیلتون، نفت پاداش قدرت، ترجمهٔ محمود طلوعی، صص ۱۲۰ و ۱۲۱.

2. Royal Dutch Shell Group of Compaines.

نفت روبه کاهش نهاد و جنگی دیگر در عرصهٔ نفت درگرفت. رویال داچ/شل همه چیز را برای رقابتی سنگین با استاندارد اویل کارسازی کرد. اولین گام پیش به سوی بازار نفت آمریکا بود. دیتردینگ مأمور ویژه‌ای را به ایالات متحده گسیل داشت تا برای گسترش دفاعی، شرکت‌های کوچک نفتی را خریداری نموده و آن‌ها را در شرکت جدیدی موسوم به «راکسانا پترولیوم»[1] ادغام کند.

دیتردینگ به این وسیله در قلمرو عملیاتی رقیب نفوذ یافت و در برابر تحرکات آن، که با گرفتن امتیازهای نفتی در جنوب سوماترا همراه بود، دژی دفاعی برقرار ساخت. دیتردینگ با این اقدام، خود را مرد پیروز میدان احساس می‌کرد و شادمانه می‌گفت: «سرانجام به آمریکا راه یافتیم».

اگر دیتردینگ میدان رقابت را آمریکا اختیار نمی‌کرد پیوسته در برابر کاهش قیمت‌های نفت از سوی شرکت بزرگی چون استاندارد اویل آسیب می‌دید زیرا استاندارد اویل قادر بود بنزین مازاد را در سطح اروپا با قیمت‌های پایین به فروش رسانیده و در عوض قیمتها را در داخل آمریکا بالا نگاه داشته تا از سود آن منتفع شود.

اما شرکت انگلیسی «رکسانا پترولیوم» که به ابتکار دیتردینگ شکل گرفته بود، چندان با اقبال آمریکایی‌ها روبرو نشد. پیوسته در معرض حملات گوناگون عوامل سیاسی و اقتصادی قرار داشت. با این برداشت که آن شرکت تحت کنترل مستقیم دولت انگلستان اداره می‌شود و دیتردینگ نیز کسی جز عامل یک دولت بیگانه نیست. آن هم در شرایطی که اعطای امتیاز به شرکت‌های تحت کنترل دولت‌های بیگانه طبق قانون آمریکا در آن روزگار، ممنوع شناخته می‌شد. طبیعی است که این اتهامات دیتردینگ را در رسیدن به اهداف خود با موانع جدی روبرو می‌ساخت اما او کسی نبود که در برابر این اتهامات ضعف نشان دهد و میدان رقابت را با این حربه‌ها خالی کند. از این‌رو ترفند همیشگی خود را یعنی ادغام برای کسب قدرت دوباره دنبال کرد. وی اعلام نمود که آماده است با شرکت سهامی نفت انگلیس و ایران طرح ادغام را اجرا کند. زیرا در پی این اقدام

---

1. Roxana Petroleum.

موقعیتی تازه برای ورود شرکت به عرصهٔ رقابتی بزرگتر فراهم می‌شد، خاصه آن که رقبا در زمرهٔ شرکت‌های آمریکایی به شمار می‌آمدند. البته وی پس از این اعلام آمادگی بعدها با مشکلاتی روبرو شد.

دیتردینگ پس از سال ۱۹۲۰ که میادین نفت باکو توسط دولت شوروی سابق ملی اعلام گردید به‌عنوان یکی از مخالفان حزب کمونیسم به رژیم آلمان نازی کمک مالی کرد. در همان سال دولت انگلستان لقب «سر» را به او اعطا کرد[1] که از آن پس وی به «سر هنری دیتردینگ» شهرت یافت.

وی در سال ۱۹۳۷ به دلیل خستگی ناشی از کار به تدریج دست از کار کشید و دورهٔ بازنشستگی را در یکی از مستغلاتش در آلمان گذراند.

وی در سپتامبر ۱۹۳۹، درست شش ماه قبل از شروع ناگهانی جنگ جهانی، پس از گذشت ۷۳ بهار از عمر خود، در حالی که پیوسته سودای قدرت بلامنازع را در سر می‌پروراند و تحقق آن را از رهگذر ادغام ممکن می‌دید، دیده از جهان فروبست و برای همیشه با آرزوهای بلند اما نسبتاً نافرجام خود، وداع گفت. در مراسم خاکسپاری او از طرف هیتلر و مارشال گودینگ دسته‌های گل به جنازه‌اش اهدا شد.

---

۱. مهندس مهدی مهرورز، دانشنامهٔ نفت و انرژی، صفحهٔ ۲۲۳.

راکفلر
آغازگر صنعت نفت مدرن

در سال ۱۸۳۹ در یکی از روستاهای نیویورک نوزادی دیده به جهان گشود که خیلی زود به‌عنوان آغازگر صنعت نفت مدرن نام گرفت. وی در طول یک قرن زندگی آن‌چنان ثروت و مکنتی به هم زد که نادرهٔ روزگار شناخته شد. او «جان راکفلر» (۱۹۳۷-۱۸۳۹) نام داشت. شخصیتی توانمند که با استفاده از هنر مدیریت و سازماندهی در تاریخ توسعهٔ صنعتی آمریکا و ظهور شرکت‌های مدرن جایگاهی ویژه یافت.

در دوران تحصیل ذهن او با ریاضیات شکل گرفت و با دست وپنجه نرم‌کردن با محاسبات و معادلات ریاضی خود را برای ورود به آزمون‌های بزرگ و موفق تجاری آماده کرد. آن‌چنان در محاسبه دقیق می‌شد که برای اعداد و ارقام کوچک نیز اهمیت بسیار قائل بود. خیلی کم سخن می‌گفت و بیشتر خود را آمادهٔ شنیدن و عمل‌کردن نشان می‌داد. در درستی هدفی که برگزیده بود کمترین تردیدی روا نمی‌داشت و پیوسته شعر کوتاهی را که بیشتر به یک ضرب‌المثل شبیه بود، با خود زمزمه می‌کرد:

جغد پیر خردمندی بر درخت بلوطی می‌زیست،

هر چه بیشتر می‌دید، کمتر سخن می‌گفت

و هر چه کمتر سخن می‌گفت بیشتر می‌شنید،
ما چرا همانند آن پرندهٔ پیر نباشیم!!

راکفلر در حضور جمع همواره سعی می‌کرد با کم‌گویی و گزیده‌گویی خود را مسلط بر اوضاع نشان دهد به‌گونه‌ای که اطرافیان را در تشخیص سن حقیقی خویش به اشتباه می‌انداخت. یکی از همکاران راکفلر در ارزیابی او چنین گفته است: «.. او می‌گذاشت همه حرف‌هایشان را بزنند و خود ساکت و آرام بدون اینکه سخنی بگوید سر جای خود می‌نشست اما ظاهراً همهٔ حرف‌ها را به خاطر می‌سپرد و وقتی که شروع به صحبت می‌کرد هر موضوعی را در جای درست خود قرار می‌داد... حدس می‌زنم ۱۴۰ ساله است، زیرا به هنگام تولد باید ۱۰۰ ساله بوده باشد!»[۱]

در زندگی شخصی خیلی قانع بود، از استعمال دخانیات و مصرف مشروبات الکلی به شدت پرهیز می‌کرد. حتی در ضیافت‌های باشکوهی که گهگاه ترتیب می‌داد جز شربت آب‌لیمو هیچ نوشیدنی دیگری بر روی میزهای غذا دیده نمی‌شد. همیشه از الغای قانون منع مصرف مشروبات الکلی به تلخی یاد می‌کرد. برنامهٔ زندگی او مرتب بود و از نظم خاصی حکایت داشت. دربارهٔ برنامهٔ غذایی او در کتاب «جنگ مخفی برای نفت» چنین یاد شده است:

«ساعت ۹ شب به رختخواب می‌رود و بعد از ده ساعت خواب کامل درست ساعت ۷ صبح برمی‌خیزد و در وسط روز هیچ نمی‌خوابد؛ صبحانهٔ اول او بسیار مایه‌دار و فراوان می‌باشد. بلافاصله پس از صرف غذا در دریای روزنامه‌ها غوطه می‌خورد و به قرائت یک به یک آنها مشغول می‌گردد. ساعت ۱۰ دو منشی مخصوص خود را می‌طلبد و کلیهٔ نامه‌های وارده را یک به یک خوانده، جوابش را دیکته می‌کند. پس از صرف دومین صبحانه به بازی گلف می‌شتابد. معمولاً بازی گلف را به راهپیمایی و گردش در باغ ترجیح می‌دهد، شب‌ها را عموماً انجیل می‌خواند و...».[۲]

---

۱. نفت، پول، قدرت، جلد اول، ص ۵۰.
۲. آنتوان زیشکا، جنگ مخفی برای نفت، ترجمهٔ داود داودی، ص ۲۴۷.



جان دی، راکفلر



جان دی، راکفلر

ورود به دنیای تجارت

نخستین‌بار در هفت سالگی با فروش بوقلمون با دنیای تجارت آشنا شد. این آشنایی مسیر زندگی آینده او را رقم زد. در ۱۶ سالگی با استخدام در یک شرکت حمل و نقل بلوغ زودرس خود را در گام نهادن در عرصهٔ کار و تلاش نشان داد. چندی نگذشت که برای تجارت فراورده‌های همین شرکت با همکار خود «موریس کلارک» شریک شد و بدین وسیله برای نخستین بار به رمز و راز مشارکت در دنیای معاملات تجاری پی برد و آن را پایه و اساس حرکت‌های پیشاروی خود قرار داد. اما ماجرای دستیابی سریع راکفلر به ثروت به‌طور جدی از زمانی شکل گرفت که «کلیولند»، محل فعالیت او به خطوط ارتباطی راه‌آهن مجهز شد. این خطوط ارتباطی ایالت کلیولند را در موقعیت ممتاز تجاری قرار می‌داد به‌طوری که میدانی از رقابت در زمینهٔ تجارت بین رقبا ایجاد کرد. احداث خطوط راه‌آهن خیلی زود مسیر ورود صنایع مختلف را از جمله صنعت پالایش به کلیولند هموار کرد. حالا دیگر این صنعت نوپا بود که با تجهیز پالایشگاه‌های متعدد، کلیولند را از موقعیت کشاورزی به موقعیت کاملاً صنعتی و روبه پیشرفت تبدیل می‌ساخت.

این همان چیزی بود که تاجر جوانی چون راکفلر را در دامن خود پرورد و وی را با افق‌های روشن فردا پیوند زد. اما راکفلر در آغاز به علت بی‌تجربگی شوقی در سرمایه‌گذاری در صنعت نفت از خود نشان نمی‌داد. چرا که صرفاً آن را یک فعالیت جنبی به شمار می‌آورد. اما پس از یک سال ورود در این آزمون به اشتباه خود پی برد و سرمایه‌گذاری در این صنعت را بسیار پرسود یافت. این آزمون تازه راکفلر را به همراه شریک محتاط خود «موریس کلارک» برای نخستین بار صاحب پالایشگاه کرد.

سودآوری غیرقابل تصور این صنعت به طرز عجیبی حس استقلال و استیلاطلبی راکفلر را برانگیخت. از آن پس مناقشه‌ای بین دو شریک درگرفت و پالایشگاه میدانی برای رقابت شرکا واقع شد. موریس کلارک به تصور اینکه با توسل به حربه تهدید خواهد توانست شریک را از خواسته خود منصرف گرداند،

خواستار انحلال شرکت شد اما راکفلر که از پیش نقشهٔ او را خوانده بود، به تهدید او تن درداد و درخواست او را پذیرفت. این دو با کشمکش‌های بسیار سرانجام توافق کردند طی مزایده‌ای شرکت را از چنگ دیگری درآورند. موریس کلارک در آغاز ۵۰۰ دلار را برای خرید شرکت پیشنهاد کرد. این رقم از سوی وی تا ۷۲۰۰۰ دلار هم رسید. اما آخرین پیشنهاد به شریک او، راکفلر تعلق داشت که ۵۰۰ دلار بیش از رقم پیشنهادی موریس کلارک بود.

با پیشنهاد ۷۲۵۰۰ دلار، کلارک تسلیم شد و شرکت را به رقیب خود واگذار کرد. راکفلر با بیرون راندن رقیب از صحنه آرام گرفت و صاحب پالایشگاهی شد که از میان ۳۰ پالایشگاه ایالت کلیولند بزرگترین آن‌ها به شمار می‌آمد. موفقیتی که در این روز نصیب راکفلر شده بود در خاطرهٔ او جاودانه ماند و همواره به‌عنوان آغاز موفقیت‌های بزرگ در زندگی این سرمایه‌دار پرآوازه یاد می‌شد.

این موفقیت درست زمانی راکفلر را از خود بهره‌مند می‌ساخت که ایالات متحده پس از پشت سر نهادن یک دوره جنگ‌های داخلی، به‌طور بی‌سابقه‌ای، مسیر توسعهٔ اقتصادی و تجاری را طی می‌کرد. در این دوره همه چیز برای شکفتن و به‌کار آمدن استعدادهای جوانی فراهم بود. فرصت‌های شغلی به استقبال جوانان پرشور و نیروهای پرتوان آمده بود. دنیای کسب و کار همچون مغناطیسی، ارادهٔ مصمم و بازوهای پر انرژی را به سمت خود فرا می‌خواند.

در این شرایط موجی از مهاجرت به سمت کلیولند، این شهر تماماً صنعتی، درگرفت و این رخدادی عادی و معمولی در آن ایالت دور افتاده برای راکفلر تلقی نمی‌شد. او با تصاحب پالایشگاهی بزرگ که حساب شده از چنگ رقیب و تنها شریک خود خارج ساخته بود، توانست فرصت‌های مناسب، را در اختیار گرفته و به انباشت درآمدهای خود همت گمارد. چیزی نگذشت که درآمدهای هنگفت، او را صاحب دومین پالایشگاه کرد. برای صدور نفت سفید و روغن‌های موتور و انجام معاملات تجاری در بخش فراورده‌های کشاورزی شرکت دیگری را در نیویورک سازمان داد و با راه‌اندازی آن فروش خود را یکباره در سال ۱۸۶۶ به مرز دو میلیون دلار رسانید.

۲۸ ساله بود که برحسب اتفاق با هنری فلگ‌لر[1] یکی دیگر از سرمایه‌گذاران نفتی آشنا شد، این آشنایی و سپس رفاقت صمیمانه به همکاری موفقیت‌آمیزی منجر شد که برای راکفلر موقعیتی ویژه و استثنایی فراهم می‌کرد. او از رهگذر این آشنایی توانست به تأسیس شرکتی بزرگ مبادرت ورزد که برای همیشه نام راکفلر را تداعی می‌کرد. این شرکت عنوان «استاندارد اویل» را بر پیشانی خود داشت، شرکتی که با سهام‌گذاری ۵ نفر و رهبری راکفلر و فلگ‌لر در ۱۰ ژانویهٔ ۱۸۷۰ با تأکید بر کیفیت استاندارد فرآورده‌های نفتی، شکل گرفت.

شرکت استاندارد اویل در همان آغاز تأسیس یک دهم صنعت پالایش آمریکا را تحت کنترل خود درآورده بود و در مجموع بیست و پنج سهم را در اختیار راکفلر قرار می‌داد.

صاحب بزرگترین شرکت، در آغاز دههٔ هفتاد که صنعت پالایش را وحشتی عظیم فراگرفته بود، درصدد برآمد تا موقعیت رقابتی خود را در برابر رقیبان با تضمین کیفیت فرآورده‌های نفتی و آسودن خاطر مشتریان از مصرف آن، بیش از پیش تقویت کند. رسیدن به چنین هدفی تنها بخشی از ذهن او را به خود مشغول می‌داشت چرا که او در همان دوران که سودای گذر از بحران پالایش را در سر می‌پروراند، به ایدهٔ شجاعانه ادغام فعالیت‌های پالایش نفت در یک شرکت بزرگ و غول‌آسا می‌اندیشید و همواره بر این اعتقاد بود که اگر همهٔ شرکت‌های پالایش نفت در هم ادغام می‌شدند قادر به انجام کاری بودند که از عهدهٔ هیچ شرکتی به تنهایی برنمی‌آمد. طرح او به‌طور خلاصه این بود که با جلوگیری از نوسانات شدید قیمت‌ها و کاهش ظرفیت پالایشگاه‌ها می‌توان صنعت نفت را از بحران پیش‌آمده نجات داد و به راحتی بر مشکلات آن فائق آمد.

راکفلر در بحران

اما رویدادها چندان هم در جهت اهداف راکفلر شکل نمی‌گرفت. در فوریهٔ ۱۸۷۲، یعنی پس از گذشت ۲ سال از تأسیس شرکت استاندارد اویل، به یک‌باره

---

1. Henry Flagler.

هزینهٔ حمل نفت خام به‌طور چشمگیری بالا کشید که پالایشگران مستقل را از جمله راکفلر، با بحران روبرو ساخت. این افزایش هزینه توسط شرکتی انجام گرفت که تا آن زمان در میان تولیدکنندگان و پالایشگران نفتی ناشناخته بود. این شرکت نوظهور بعدها تحت عنوان «شرکت عمران جنوب» شناخته شد.

شرکت عمران جنوب با دنبال کردن طرح ادغام شرکت‌های راه‌آهن و پالایش، سودای کارتل بزرگ دیگری را در سر می‌پروراند و این برای راکفلر که پیوسته در شکار فرصت‌ها لحظه‌شماری می‌کرد، موقعیت خوبی را فراهم می‌ساخت تا در قالب هم‌پیمانی با این شرکت با پالایشگران مستقل مقابله نماید و به هدف اصلی خود یعنی ادغام فعالیت‌های پالایش نفت در یک شرکت بزرگ نائل آید. این هم‌پیمانی تا آن‌جا به زیان راکفلر تمام شد که شرکت وی از سوی تولیدکنندگان نفت خام، مورد تحریم قرار گرفت. ضمن آنکه روزنامه‌های داخلی نیز مقالات تند و انتقادآمیزی را در مخالفت با راکفلر و طرح‌های شیطنت‌آمیز او به چاپ رسانیدند. در اثر این اقدام، شرکت استاندارد اویل به جهت عدم تأمین نفت خام با رکود کاری روبرو شد. این شرکت به ناچار تعداد کارکنان خود را از مرز ۱۲۰۰ نفر به ۷۰ نفر کاهش داد. راکفلر بعدها از این روزهای سخت به روزهای اضطراب و دلهره یاد می‌کرد، حتی وی یک بار گفت: «همهٔ ثروتی که اندوخته‌ام جبران اضطراب آن روزها را نمی‌کند».

اما راکفلر جوان که تماماً به آینده درخشان استاندارد اویل می‌اندیشید همچنان محکم و استوار بر مواضع خود ایستادگی می‌کرد و در برابر مخالفان سرسختانه جبهه می‌گرفت. وی خطاب به روزنامه‌های منتقد چنین اظهار داشت: «پرکردن روزنامه‌ها از مقالات انتقادآمیز کار آسانی است، اما کار ما چیز دیگری است ما کار درست را انجام خواهیم داد و از نوشته‌های روزنامه‌ها مضطرب و ناراحت نخواهیم شد».[1]

راکفلر اما سرانجام همکاری با شرکت عمران جنوب را چندان به صلاح ندانست و خیلی زود صف خود را از صف آن شرکت جدا ساخت. وی به انتظار

۱. همان، ص ۴۲.

انحلال شرکت عمران جنوب نماند و با درس‌آموختن از تجربهٔ تلخ گذشته، طرح‌های مختلف خود را تماماً در مسیر خرید مهمترین پالایشگاه‌ها و مؤسسات تجاری قرار داد.

برای پیشبرد اهداف خود، از به‌کار بستن هیچ ترفند و شگردی فروگذار نکرد. با پالایشگران گاه با احترام و اکرام، گاه با تملق و چاپلوسی روبرو می‌شد. در برابر پالایشگران سرسخت و متمرد با اجرای ترفندهای دیگر از جمله قحطی چلیک و یا کاهش قیمت‌های نفت، فشار وارد می‌کرد.

او با این روش توانست تا پایان جنگ نفت در سال ۱۸۷۹، به پیروزی دلخواه خود دست یافته و با در اختیارگرفتن ۹۰ درصد ظرفیت پالایش آمریکا، سلطهٔ بلامنازعی را در سطح شرکت‌های پالایش برقرار سازد.

تولیدکنندگان نفت خام برای رهایی از تسلط خفقان‌آور استاندارد اویل دست به کار شده و اقدامات وسیعی اعم از عملیاتی و حقوقی، در جهت تضعیف قدرت آن به‌عمل آوردند که از جمله اقدامات عملیاتی می‌توان به احداث بزرگترین خط لوله در جهان اشاره کرد. اما راکفلر به خوبی از پس این اقدام برآمد و در فاصلهٔ کوتاهی با احداث چهار خط لوله بزرگتر برگ برنده را از آن خود ساخت.

اقدامات قانونی تولیدکنندگان علیه استاندارد اویل نیز نتوانست کاری از پیش ببرد چراکه راکفلر از طریق برقراری رشته‌های ارتباطی با مقامات سیاسی، حکم دادگاه را خنثی کرد و به‌طور معجزه‌آسایی از چنگ قانون گریخت.

این حرکات مرموزانه و شیطنت‌آمیز از راکفلر آن‌چنان شخصیتی ساخت که رقبا، وی را حاکم مستبد و سردستهٔ دزدان لقب دادند و ساکنان مناطق نفت‌خیز از او به‌عنوان موجودی ترسناک یاد می‌کردند؛ مادران جهت ترساندن کودکان خود پیوسته گوشزد می‌کردند: «اگر گوش به حرف ندهی راکفلر حسابت را خواهد رسید»!! کودکان نیز با شنیدن این عبارت از سر ترس تسلیم فرامین مادران می‌شدند و قیافه‌ای سر به زیر و مؤدب به خود می‌گرفتند.

این عبارت طنزآلود از عمق نفرت و بدبینی مردم نسبت به وی حکایت

می‌کرد. بسیاری از تولیدکنندگان و پالایشگران مستقل، راکفلر و شرکت وی را به اختاپوسی خون‌آشام تشبیه می‌کردند که برای تغذیه خود از خون رقیبان خود مایه می‌گذاشت.

سیل انتقادات مردمی اگرچه در روحیهٔ راکفلر تأثیر چندانی نداشت اما از حوصلهٔ همکاران وی خارج بود. یکی از آنان در مقطعی که استاندارد اویل عصر طلایی خود را می‌گذراند طی نامه‌ای خطاب به راکفلر نوشت: «نام ما در سراسر جهان شناخته شده است اما مردم نظر خوبی نسبت به ما ندارند آن‌ها ما را نمایندهٔ همه بدی‌ها، سنگدلی‌ها، ستمگری‌ها و درنده‌خویی‌ها می‌دانند».

به نوشتهٔ «دانیل یرگین» در کتاب «نفت، پول، قدرت»، استاندارد اویل، رقیب بی‌رحمی بود که رقبای خود را از میان می‌برد. همو در جای دیگر راکفلر را چنین معرفی می‌کند: «... غالباً انتقادها را نادیده می‌گرفت... او حتی خطیبان پروتستان و روحانیون «انجمن انجیل» را به یاری طلبید تا از استاندارد اویل دفاع کنند...».

راکفلر به هر ترتیبی که بود دامنهٔ عملیات استاندارد اویل را در اقصی نقاط جهان گسترد و ضمن تحمیل نقشهٔ خود بر تمامی جهان توان برابری را از رقیبان ستاند. حالا دیگر تجارت نفت سفید بود که به ثروت انحصاری شرکت بیش از پیش می‌افزود. آن هم در قالب شرکت‌های وابسته که در کشورهای اروپایی تأسیس کرده بود. ضمن اینکه بیش از چهار پنجم کل نفت سفید داخلی آمریکا را عرضه می‌کرد و صادرات بیش از چهار پنجم کل نفت سفید را در دست داشت. گذشت زمان رقبای جدیدی را از میان تولیدکنندگان روسی وارد صحنه کرد. مهمترین آنها «روچیلدها» و «نوبل‌ها» بودند. اینان برای از میان بردن رقیب شگردهای مختلفی را می‌آزمودند، گاه شیوهٔ کاهش قیمت‌ها را به کار می‌بستند. گاه نیز با اظهار علاقه به یکدیگر بازارهای جهان را میان خود تقسیم می‌کردند. البته در پایان همچنان استاندارد اویل بود که با به زمین مالیدن پشت حریف، برگ برنده را از آن خود می‌ساخت.

در فاصلهٔ سال‌های ۱۸۹۳ و ۱۹۰۱ شرکت استاندارد اویل بیش از ۲۵۰ میلیون دلار سود سهام پرداخت که یک چهارم آن به راکفلر تعلق داشت.

سرمایه‌دار قرن اکنون دههٔ هفتم عمر خود را می‌گذرانید. پزشک خانوادگی او به درستی صد سال عمر را برای این دارنده بالاترین ثروت پیش‌بینی کرده بود. پیش‌بینی او مرهون سه چیز بود که در شخصیت راکفلر مشاهده می‌شد: «کم‌خوردن»، «در هوای آزاد ورزش کردن» و «پرهیز از هرگونه اضطراب».

روحیهٔ خستگی‌ناپذیر او با عنوان بازنشستگی بیگانه بود. به هیچ رو خوش نداشت با خانه‌نشینی تنها نظاره‌گر بی‌مسئولیت شرکتی باشد که چون فرزند در قلب او جای گرفته بود. در طول سال‌های عمر خود بدون کوچکترین وقفه‌ای مسئولیت همهٔ عملیات استاندارد اویل را برعهده داشت و با وسواسی خاص امورات مربوط به آن را رسیدگی می‌کرد.

از این‌رو نام راکفلر با استاندارد اویل مترادف بود و هر یک دو روی از یک سکه را تشکیل می‌دادند، بنابراین هر انتقادی که متوجه استاندارد اویل می‌شد، انتقاد از او بود.

پایان عصر راکفلر

در پایان قرن نوزدهم، استاندارد اویل بار دیگر مورد حملات شدید منتقدان قرار گرفت اما این‌بار یک گروه سیاسی مشهور به اصلاح‌طلب بود که با شعار اصلاحات سیاسی، حمایت از مصرف کننده، عدالت اجتماعی، بهبود شرایط کار و کنترل شرکت‌های بزرگ، این جریان را کارگردانی می‌کرد.

افراد این گروه با انتشار کتب و مجلات، راکفلر و شرکت وی را به تیغ نقد کشانده و با تبلیغات وسیع به افشای وی پرداختند. یکی از آنان «هنری دیمارست لوید»[1] نام داشت که با نوشتن کتابی تحت عنوان «ثروت علیه منافع مشترک مردم» استاندارد اویل را مورد هجوم نوشتاری خود قرار داد. «آیدا تاربل» نیز یکی دیگر از منتقدان بود که با چاپ سلسله مقالاتی از رقابت وحشیانه استاندارد اویل سخن می‌راند. این مقالات آن‌چنان جذاب و گیرا بود که مورد توجه بسیاری از خوانندگان مجله قرار گرفت. نویسنده در این مقالات راکفلر را به

---

1. Henry Demarest Lioyd.

چپاولگری بی‌اخلاق و ملتزمی دروغین به اصول اخلاقی مسیحیت توصیف می‌کرد. در شماره‌ای از آن مقالات آمده بود: «راکفلر همواره در کارهایش تقلب می‌کرد و تردید است که از ۱۸۷۲ تاکنون حتی یک بار در مبارزه با رقبایش جانب عدل و انصاف را رعایت کرده باشد».

فشار علیه استاندارد اویل آن‌چنان شدت گرفت که حتی روزولت رئیس جمهور آمریکا نیز به صحنه آمد و عملکرد آن را تقبیح کرد. وی همچنین در یک گفت وگوی خصوصی به وزیر دادگستری خود گوشزد کرد که راکفلر و مدیران استاندارد اویل بزرگترین جنایتکاران این کشورند. وزارت جنگ نیز اعلام داشت که از این پس فرآورده‌های نفتی خود را از این شرکت نخواهد خرید. «ویلیام براین»[1] نامزد دایمی ریاست جمهوری از سوی حزب دموکرات زندانی‌شدن راکفلر را خواستار شد و آن را مهمترین اتفاق در کشور خواند.

به موازات این حملات پرونده‌های قضایی نیز یکی پس از دیگری علیه راکفلر و شرکت او شکل می‌گرفت. حالا دیگر راکفلر به‌طور جدی وارد عرصه نبرد شده بود اما نه نبردی که چون گذشته به سادگی بتواند با موفقیت و سرافرازی از آن بیرون آید.

پرونده‌ای که دولت علیه راکفلر تنظیم کرده بود مجموعاً ۱۴۴۹۵ برگ داشت که در ۲۱ جلد صحافی شده بود! در پروندهٔ دیگری راکفلر به پرداخت مبلغ ۲۹ میلیون دلار جریمهٔ نقدی محکوم شد.

در سال ۱۹۰۹ دادگاه فدرال حکم انحلال شرکت استاندارد اویل را صادر کرد. راکفلر پس از اطلاع از این حکم، از دیوانعالی کشور درخواست فرجام کرد. اما این فرجام‌خواهی نهایتاً نتیجهٔ حکم را تغییر نداد. در ماه مه ۱۹۱۱ همان حکم نخست، بار دیگر صادر شد. در برابر این رأی قطعی دادگاه، راهی جز تسلیم‌شدن و اجرای حکم برای راکفلر باقی نماند و حکم انحلال خیلی زود اجرا شد. راکفلر با آن همه ثروت آن هم در شرایطی که دارایی شخصی وی به ۹۰۰ میلیون دلار می‌رسید و همواره در سال‌های پایانی عمر، در حالی که در ملک ۲۱ هکتاری

---

1. William Brain.

خود ایام را سپری می‌کرد، ترجیح می‌داد از مبارزات و درگیری‌های گذشته خود چیزی به خاطر نیاورد و جملگی آن را فراموش کند.

مؤسس بزرگترین شرکت نفتی جهان که روزی در سمت کمک محاسب ماهیانه ۱۷ دلار دریافتی داشت از حاصل دسترنج خود آنچنان ثروتی به‌هم زد که یگانه روزگار شناخته شد. قصری را بنیاد نهاد که به گفتهٔ آنتوان زیشکا در کتاب جنگ مخفی برای نفت، ارزش آن به صدها میلیون دلار بالغ می‌شد. آنچنان باشکوه و با عظمت که دائماً تحت حفاظت یک گردان افراد مسلح قرار داشت. اطراف قصر را یک باغ وسیع و چند ویلای قشنگ احاطه می‌کرد، این ویلاها مسکن دائمی فرزندان خردسال این میلیاردر مقتدر بود.

خود او رمز و راز موفقیت خویش را در کسب ثروت در عبارتی چنین خلاصه می‌کند: «سعی، عمل، تحمل کارهای سخت و دشوار با یک فکر روشن و مآل‌اندیش، دانایی به اصول و رموز اقتصاد، خونسردی و پشتکار، اینها هستند سرّ موفقیت و کلید خوشبختی و سعادت».[1]

---

۱. جنگ مخفی برای نفت، ص ۲۴۵.

طریقی
ملقب به «شیخ سرخ»

میدان‌های نفتی در کشورهای خاورمیانه مدت‌ها در تسلط شرکت‌های بزرگ غربی قرار داشت و این، شرایط نابرابری را به کشورهای نفت‌خیز تحمیل می‌کرد که برون‌رفت از آن دغدغهٔ اصلی گروهی از شخصیت‌های نفتی و ملی را در داخل آن کشورها تشکیل می‌داد.

عبدالله طریقی را باید در زمرهٔ افرادی به‌شمار آورد که برای نخستین بار از طرح ملی کردن میدان‌های نفتی خاورمیانه سخن به میان آورد.

او که رقیب سرسخت زکی یمانی، وزیر نفت عربستان سعودی قلمداد و یکی از مؤسسین سازمان اوپک شمرده می‌شد، در سال ۱۹۲۰ در عربستان سعودی زاده شد. تحصیلات تکمیلی خود را در دو رشتهٔ دانشگاهی، شیمی و زمین‌شناسی به پایان رساند و برای آشنایی با فعالیت‌های شرکت‌های نفتی مدتی را از کشور خارج شد و در شرکت تکزاکو به کار اشتغال یافت. در این شرکت عملاً در جریان رمز و راز عملیات شرکت‌های نفتی قرار گرفت. پس از آن در سال ۱۹۴۸ برای اجرای آموزه‌های تجربی به کشور خود عربستان بازگشت. در دوره‌ای، واحد جدیدالتأسیس نفت و معادن را مدیریت کرد که بعدها به وزارتخانه تبدیل شد. در این زمان افرادی متخصص و کارآزموده را در بخش نفت

تربیت کرد که هشام ناظر، از وزیران قبلی نفت عربستان از جملهٔ آنها است.

از نوجوانی با فضای فعالیت‌های سیاسی و صنفی آشنا و به‌عنوان یک ناسیونالیست عرب شناخته شد. از همان سال‌های نخست از اندیشه‌های سیاسی، اجتماعی جمال عبدالناصر استقبال کرد و آن را مورد حمایت خود قرار داد، این حمایت‌ها رفته‌رفته خشم مقامات سیاسی عربستان را برانگیخت تا آن‌جا که به او لقب «شیخ سرخ» دادند.[1]

گرایشات ناسیونالیستی نوعی بدبینی را در وی نسبت به شرکت‌های بین‌المللی نفت به‌وجود آورد که پیوسته در سخنان خود منعکس می‌ساخت. در همین راستاست واکنش تند او نسبت به کاهش تدریجی قیمتهای نفت که در دستور کار شرکت‌های بزرگ نفتی قرار داشت. وی که پیوسته توصیه‌هایی را دربارهٔ تاکتیک و استراتژی نفت به گردانندگان این صنعت در کشورهای الجزایر، لیبی، عراق و کویت می‌کرد، از مخالفان سرسخت ورود شرکت‌های بزرگ آمریکایی به کشورهای نفت‌خیز خاورمیانه محسوب می‌شد و این مخالفت دیدگاه همیشگی او را در خصوص طرح ملی شدن میدان نفت معنادار می‌کرد.

روشنگری‌های طریقی در راستای قطع سلطه شرکت‌های خارجی بر منابع نفتی خاورمیانه نهایتاً منجر به اقدامات بیدارگرانهٔ برخی از کشورهای خاورمیانه از جمله کشور عراق شد. دولت عراق در اول ژوئن ۱۹۷۲ متأثر از طرح طریقی، **حوزهٔ شمالی منطقه عملیات شرکت نفت را ملی اعلام کرد. آن هم در شرایطی که شیخ طریقی در بغداد به سر می‌برد. به‌زعم برخی متن سخنرانی آتشین ژنرال حسن‌البکر، رئیس شورای انقلاب عراق، در خطرناک خواندن شرکت‌های نفتی، برگرفته از نظرات و دیدگاه‌های طریقی است. در بخشی از سخنان حسن‌البکر آمده است:**

«می‌دانید که شرکت‌های نفتی ابزار خطرناکی هستند که مظهر منطق امپریالیستی به‌شمار می‌آیند؛ منطق چپاول و استثمار در قالب انحصارات نفتی و فقیرتر کردن توده‌های مردم. این شرکت‌ها همواره مظهر سلطهٔ امپریالیسم به

---

۱. مهدی مهرورز، دانشنامهٔ نفت و انرژی، ص ۲۸۷، انتشارات انجمن نفت ایران، مهر ۱۳۷۸.



عبدالله طریقی، ملقب به شیخ سرخ



عبدالله طریقی، ملقب به شیخ سرخ

دو صورت نمایشی یا واقعی آن بوده‌اند و اینک روشن شده است که به‌دست آوردن‌آزادی واقعی ملی، بدون تحمیل حاکمیت ملی کشورها بر این شرکت‌ها ناقص است. زیرا این شرکت‌ها براساس ماهیت امپریالیستی خود، همواره به زیان منافع خلق‌ها و روح زمان و روند تاریخ عمل کرده‌اند و خود را دولتی در داخل یک دولت مستقل دانسته‌اند. خلق‌های رزمنده از تجربه‌های گذشته خود این درس را فراگرفته‌اند که تنها راه پایان‌دادن به سلطهٔ انحصاری شرکت‌های نفتی، عبارت است از تضمین حاکمیت ملی و استقلال اقتصادی که نهایتاً اساس آشکار استقلال سیاسی را تشکیل می‌دهد».[1]

چنان‌که گفته شد به زعم برخی، این نوع عبارات کلامی و ابراز احساسات نشان از طریقی داشته که در تجمعات مختلف به زبان می‌آورد، حتی برخی حدس زده‌اند که متن سخنرانی حسن‌البکر را هم طریقی تهیه کرده است.

ملک فیصل پسر دوم ابن سعود هنگامی که در ۱۹۶۲ در مصاف با برادر خود، ملک سعود، بر او فائق آمد و بر تخت سلطنت نشست، از آنجا که وزیر نفت ناسیونالیست، طریقی را به دلیل مواضع رادیکالی که داشت مانع از اجرای برخی از سیاست‌ها و طرح‌های خود می‌دید، وی را از سمت خود برکنار و از کشور اخراج کرد. آنگاه مشاور حقوقی خود، زکی یمانی ۳۲ ساله را به‌عنوان جانشین وی برگزید که هر چند ظاهراً راه طریقی را در اوپک دنبال می‌کرد، اما در خفا با شرکت‌های بزرگ نفتی سر و سرّی داشت و انتصاب او به مقام وزارت نفت عربستان سعودی رضایت خاطر آن شرکت‌ها را فراهم ساخت.

طرح مشارکت کشورهای تولیدکننده نفت در عملیات شرکتهای نفتی نیز به پیشنهاد زکی یمانی در قطعنامه‌های اوپک گنجانیده شد و این پیشنهاد هر چند منافعی برای کشورهای تولیدکننده دربرداشت ولی از اقدامات تندتری مانند ملی‌شدن نفت و آن‌چه در ایران و عراق رخ داد جلوگیری می‌کرد.[2]

---

۱. لئونارد ماسلی، نفت، سیاست و کودتا در خاورمیانه، جلد سوم، ترجمهٔ محمد رفیعی مهرآبادی، ص ۸۷، رسام، ۱۳۶۵.

۲. محمود طلوعی، بازی قدرت، جنگ نفت در خاورمیانه، ص ۲۳۵.

ممانعت طریقی از شرکت در اجلاس اوپک

عبدالله طریقی، طراح ملی‌شدن میدان‌های نفتی و مخالف سیاست‌های دولت وقت عربستان و شرکت‌های بزرگ نفتی، از آن‌جا که پیوسته با مواضع رادیکالی و نظرات ناسیونالیستی در مجامع عمومی حاضر می‌شد، از شرکت در اجلاس فوق‌العاده اوپک که در ۹ و ۱۰ ژوئن ۱۹۷۲ در بیروت برگزار شد، بازماند. این ممانعت از سوی دولت لبنان که وی را عنصری نامطلوب می‌دانست و بنا به درخواست دولت عربستان، انجام گرفت.

موضوع این اجلاس پیرامون طرح ملی‌شدن نفت عراق دور می‌زد. هریک از کشورهای عضو در اطراف این موضوع بنابر دیدگاه خاص خود به بحث و بررسی پرداختند. جالب اینکه مقامات سه کشور عراق، الجزایر و کویت در این اجلاس موضعی مشترک اتخاذ نموده و ضمن تجهیز خود به استدلال‌های طریقی، ملی شدن شرکت نفت عراق را مورد تأیید قرار دادند.

در این اجلاس شایعه شده بود که طریقی قبلاً به عراقی‌ها گفته بود مطمئناً در ظرف یک سال پس از ملی‌شدن نفت عراق، عربستان سعودی نیز آرامکو را ملی خواهد کرد و سایر امتیازات نفتی خاورمیانه نیز خود به خود آزاد خواهند شد،[1] که البته چنین نیز شد. زکی یمانی که در این اجلاس به‌لحاظ حمایت از سیاست‌های ملک فیصل و بنابه درخواست وی حضور یافته بود، به‌رغم مخالفت‌های خود با طرح طریقی، سرانجام زبان به تأیید رویداد نفت عراق گشود و سازمان اوپک را به حمایت از عراق در برابر تعرضات احتمالی شرکت‌های نفتی خارجی متعهد ساخت.

منع طریقی از شرکت در اجلاس اوپک در شرایطی انجام گرفت که او چنان که گفته شد از بنیان‌گذاران اوپک به‌شمار می‌آمد. سازمانی که متعاقب کنفرانس نفت در قاهره در آوریل ۱۹۵۹، نطفهٔ آن در جلسه‌ای در باشگاه قایقرانی قاهره، توسط طریقی و نمایندگانی از کشورهای عراق، ایران و کویت منعقد شد.

---

۱. نفت، سیاست و کودتا در خاورمیانه، جلد سوم، صص ۸۶ و ۸۸.

فیشر
پدرخواندهٔ نفت

سوخت ناوگان دریایی در آغاز از زغال‌سنگ تأمین می‌شد. این ماده تا قبل از جنگ جهانی اول هم‌چنان بالاترین سوخت مصرفی را در نیروی دریایی کشورها به خود اختصاص می‌داد. نیروی دریایی انگلستان نیز تا آن زمان از این امر مستثنی نبود. مصرف این نوع سوخت بعضاً مشکلاتی درپی داشت که کاهش سرعت، پایین بودن کارایی و عدم قابلیت مانور ماشین دریایی از آن جمله بود.

ورود نفت به بازار جهانی و استفاده از آن در ناوگان دریایی می‌توانست انقلابی در استراتژی نیروی دریایی کشورها، از جمله انگلستان پدید آورد که تا آن زمان شناخته شده نبود. زیرا علاوه بر افزایش سرعت، کارایی و قابلیت مانور ناوگان دریایی، به میزان قابل توجهی از نیروهای به‌کار گرفته شده، زمان سوخت‌گیری، سختی کار و فشار عصبی کارگران می‌کاست.

نخستین کسی که ماشین دریایی انگلستان را با نفت آشنا کرد «سر جان فیشر»[1] انگلیسی بود که از سوی یکی از همکاران خود به پدر خواندهٔ نفت خوانده شد. نامی که برای همیشه به او اختصاص یافت و او را در تاریخ نفت نامدار کرد.

---

1. Sir John Fisher.



وزیر دریاداری وینستون چرچیل در کنار دریاسالار فیشر



وزیر دریاداری وینستون چرچیل در کنار دریاسالار فیشر

جان فیشر در سال ۱۸۴۱ در خانواده‌ای کشاورز اما فقیر در شهر سیلان زاده شد. پس از پایان تحصیلات ابتدایی به سال ۱۸۵۴ در ۱۳ سالگی به دبیرستان نیروی دریایی راه یافت و با اشتیاق و علاقهٔ فراوان به فراگیری فنون و آموزش‌های دریایی پرداخت. گرچه از داشتن امتیازات خانوادگی و موقعیت اجتماعی محروم بود اما پشتکار، ارادهٔ قوی و هوش سرشار، از او یک دانش‌آموز موفق ساخت که خیلی زود زمینهٔ رشد و پیشرفت وی را در عرصهٔ کار فراهم آورد.

اولین مسئولیت وی در ردهٔ بالای اداری، معاونت وزارت دریاداری انگلستان بود. چندی بعد در سال ۱۹۰۴ با کسب درجهٔ دریاسالاری به سمت وزیر دریایی منصوب شد و تا سال ۱۹۱۰ به مدت ۶ سال در این سمت باقی ماند.

پیاده‌سازی الگوهای مدرن در نیروی دریای انگلستان

او در آغاز مسئولیت خود به بیشترین چیزی که فکر می‌کرد حذف روش‌های سنتی و به‌کارگیری الگوهای مدرن در نیروی دریایی انگلستان بود، آن هم با حداکثر سرعت و طی کمترین زمان ممکن. بدین‌ترتیب تبدیل سوخت ناوگان دریایی از زغال‌سنگ به نفت، بر اساس تجربهٔ آلمانی‌ها، مهم‌ترین طرح‌های او را به‌منظور رساندن سطح نیروی دریایی انگلستان به دوران صنعتی، تشکیل می‌داد.

اما جان فیشر که در میان دریانوردان به متحول‌کنندهٔ بزرگ نیروی دریایی شهرت داشت[1] در اجرای این طرح تنها شناخته می‌شد. در اطراف خود کمتر کسی را در این طرح هم‌جهت با خود می‌دید. او در درستی طرح خود کمترین تردیدی به خود راه نمی‌داد و در جلب افکار مخالفان نسبت به طرح خود و روشنگری آنان آرام نمی‌نشست؛ اگر جا داشت با گفتار و اگر نه با نوشتار مزایای استفاده از نفت در مقایسه با زغال‌سنگ و نیز پیامدهای خطرناک تأخیر در اجرای این طرح را متذکر می‌شد. او یک بار به وینستون چرچیل که در پایان سال

۱. ادرین هامیلتون، نفت، پاداش، قدرت، ص ۹۲.

۱۹۱۱ از وزارت کشور به وزارت دریاداری منتقل شد و در ابتدا با مواضع وی مخالفت نشان می‌داد، طی نامه‌ای هشدار داد: «زنان سالخورده‌تان هنگامی که مشاهده کنند نبرد ناوهای آمریکایی تنها با سوخت نفت دریاها را می‌نوردند و کشتی‌های جنگی موتوردار آلمانی با سرعت سرسام‌آور خود، در برابر کشتی‌های لاک‌پشت مانند ژست می‌گیرند بسیار رنج خواهند برد.»[1]

همچنین فیشر در نامهٔ دیگری خطاب به «مارکوس ساموئل»[2] در خصوص مزایای تبدیل سوخت خاطرنشان کرد: «.. وقتی یک کشتی باری تجاری بتواند با استفاده از موتورهای احتراقی درون‌سوز ۷۸ درصد در مصرف سوخت و ۳۰ درصد در فضای انبار محمولهٔ خود صرفه‌جویی کرده و عملاً از شر متصدی کوره و مهندسان رهایی یابد، مسلم است که کاربرد نفت دگرگونی بزرگی در نیروی دریایی پدید خواهد آورد».

نیز در ملاقات با چرچیل و ساموئل چنین اظهار می‌دارد: «باید به‌خاطر داشت نفت مانند زغال‌سنگ نیست که ضایع شود و برای حفاظت آن در برابر آتش‌سوزی و بمباران‌ها و شورش‌های مردمی، می‌توان آن را در مخازن بزرگی در زیر آب ذخیره کرد...».

او بیش و پیش از همه به توسعه و تفوق نیروی دریایی انگلستان فکر می‌کرد و بر این اعتقاد بود که اجرای طرح تبدیل سوخت اگر با موفقیت روبرو شود کاری است در این راستا. ضمن آنکه با توجه به شرایط موجود، آینده را از آنِ آلمانی‌ها می‌دید. او از آن بیم داشت که آلمان با توجه به موقعیت‌های ویژه‌ای که در نیروی دریایی دارد و باتوجه به روش‌های نوینی که در راستای تقویت ناوگان دریایی خود به‌کار بسته است در آیندهٔ نزدیک خواهد توانست رقیب بلامنازع انگلستان شده و ماشین جنگی این کشور را مورد تهدید قرار دهد.

دغدغهٔ او زمانی به اوج خود می‌رسد که می‌بینند آلمانی‌ها در آزمایش‌های موتورهای نفت‌سوز و تولید ناوهای نفت‌سوز تعدادی از عوامل انسانی خود را

---

۱. دانیل یرگین، نفت، پول، قدرت، جلد اول، ص ۱۹۵.

2. Markus Samuel.

از دست داده‌اند و هم‌چنان در این مسیر کشته می‌دهند. او در بخشی از یکی از نامه‌ها چنین اظهار می‌دارد: «آلمانی‌ها ۱۵ نفر را در آزمایش‌های موتورهای نفت‌سوز به کشتن دادند حال آنکه ما یک نفر را هم در این آزمایش‌ها از دست نداده‌ایم و یک سیاستمدار ابله انگلیسی چند روز پیش به من گفت که این خود می‌تواند مایهٔ اعتبار ما باشد»!!![1]

تمامی این دغدغه‌ها برگ برنده را در اختیار دریاسالار فیشر قرار می‌داد که با قدرت هر چه تمامتر بر اعلام موضع خود پافشاری کند و با هوشمندی فرصت‌های فراهم را برای تحقق چنین خواسته‌ای شناسایی و از آن به نحو مطلوب استفاده کند.

درست زمانی که دارسی در سال ۱۹۰۴ از کوشش‌های خود در ایران نومید شد و قصد فروش امتیاز خود را کرد، دریاسالار جان فیشر با اغتنام فرصت در صدد اجرای مقدمات طرح خود برآمد و هیأتی را مأمور کرد تا امتیاز دارسی را برای دولت انگلستان تحصیل نماید.[2] بدینوسیله هم زمینهٔ تبدیل سوخت نیروی دریایی فراهم می‌شد و هم دولت انگلستان در برابر رقبای خود از جمله آلمان قدرت می‌یافت، زیرا وی عقیده داشت در آینده این نفت است که نقش حیاتی را در موازنهٔ سیاسی ایفا خواهد کرد.

هیأت مذکور پس از مطالعه و بررسی، تحصیل این امتیاز را برای دولت انگلستان مغایر با سیاست و اصول کلی تشخیص داد و آن را به صلاح کشور ندانست ولی درعوض استفاده از سرمایه‌های بخش خصوصی انگلستان را برای این امر ممکن شناخت. به همین منظور هیأت برای اجرای طرح فیشر به شرکت نفت انگلیسی برمه متوسل شد. پس از بحث و مذاکره بین این شرکت و هیأت منتخب توافقی به عمل آمد که تشکیل شرکت جدیدی با عنوان سندیکای امتیازات حاصل آن بود.

سهامداران اصلی این شرکت را افرادی چون دارسی، لرد استراتکونا و شرکت نفت برمه تشکیل می‌دادند. شرکت سندیکای امتیازات نیز پس از شکل‌گیری،

---

۱. همان، ص ۱۹۸.

۲. دکتر ایرج ذوقی، نفت ایران، صص ۶۷-۶۸.

کاوش نفت را در خاک جنوب ایران پی گرفت که نهایتاً در سال ۱۹۰۸ به فوران نخستین چاه نفت و چاه‌های نفت دیگر در مسجد سلیمان منجر شد. نتیجه در سال‌های بعد همان چیزی بود که فیشر از همان آغاز سودای آن را در سر داشت؛ دستیابی به نفت و تزریق آن به ماشین جنگی انگلستان.

موفقیت طرح فیشر چیزی نبود که حتی از دید مخالفان وی دور مانده باشد. وینستون چرچیل که پیوسته علیه برنامهٔ توسعهٔ دریایی فیشر مبارزه می‌کرد و بعدها در سال ۱۹۱۰ با کنار رفتن فیشر سمت او را در نیروی دریایی اشغال کرد، تفوق دریایی انگلستان را در نتیجهٔ اقدامی می‌دانست که فیشر طراح و مبتکر آن بود. وی یکبار گفت: مسایل مربوط به نفت که بنابر گفته فیشر جزء لاینفک تفوق دریایی است از مهم‌ترین درس‌هایی است که در طول دوران خدمت آموختم.

از همین‌رو بود که چرچیل پس از تکیه بر سمت ریاست ستاد نیروی دریایی انگلستان به‌رغم اختلافات دیرین خود با سرجان فیشر، او را به عنوان مشاور غیررسمی خود و نیز ریاست کمیسیون سلطنتی سوخت و موتورهای دیزلی انتخاب کرد. چرچیل برای اینکه از فیشر دلجویی و اشتباهات گذشتهٔ خود را به نوعی جبران کرده باشد در نامه‌ای خطاب به وی آورده است:

«فیشر عزیز!

دوستی ما چنان عمیق و موضوعاتی که با آن سر و کار داریم چنان جدی است که تنها باید با صراحت کامل مطالب خود را با شما درمیان گذارم.

این مسألهٔ سوخت مایع باید حل شود و دشواری‌های طبیعی، ذاتی و اجتناب‌ناپذیر آن چنان است که نیروی اراده و شور و شوق مرد بزرگی را طلب می‌کند. من می‌خواهم شما این کار را برعهده گیرید و این گره کور را بگشایید. هیچ‌کس دیگری به خوبی شما از عهدهٔ این کار برنمی‌آید. شاید هیچ‌کس دیگر نتواند این کار را انجام دهد. من شما را در موقعیتی قرار خواهم داد که اگر این گرهٔ کور گشودنی باشد، آن را بگشایید. اما این کار مستلزم آن است که همهٔ زندگی و

نیروی خود را بر سر آن بگذارید و من نمی‌دانم این فداکاری و ایثار را چگونه جبران کنم.

شما باید منبع تأمین نفت را بیابید و نحوهٔ ذخیره‌سازی ارزان آن را نشان دهید: نحوهٔ خرید منظم و ارزان نفت در زمان صلح و با اطمینان کامل در زمان جنگ. آنگاه توسعهٔ موارد کاربرد نفت با استفاده از همهٔ وسایل و به بهترین روش ممکن در کشتی‌های کنونی و آینده... پس از حل این معما مخاطبان دقیقی را خواهید داشت که در سکوت کامل به سخنانتان گوش فراخواهند داد...».[۱]

به زعم چرچیل، فیشر تنها کسی بود که ظرف ده سال تمامی گام‌های مهم را در راه توسعه، بهبود و مدرنیزه‌کردن نیروی دریایی برداشت. توصیف دیگر او این بود: فیشر دریایی است از دانش و منبع الهام.

فیشر علاوه بر اقدام نخست در جهت تزریق نفت به شریان کم‌رمق نیروی دریایی انگلستان، مقدمات ساخت ناوشکن‌ها و زیردریایی‌های نفت‌سوز را فراهم کرد که در دوران تصدی چرچیل این اقدام به نتایج نهایی خود رسید. ساخت ۵۶ ناوشکن و ۷۴ زیردریایی نفت‌سوز از آن جمله بود. با این نتیجه، هم نظر فیشر تأمین می‌شد و هم سرعت نبرد ناوهای دریایی افزایش می‌یافت که روی‌هم رفته در بالابردن توان جنگی نیروی دریایی انگلستان تأثیر مستقیم داشت.

در چنین شرایطی فیشر به چرچیل یادآور شد: «جنگ دریایی همان استفاده از عقل سلیم است. سرعت در این جنگ از ضروریات اولیه محسوب می‌شود تا بتوان در هر زمان و مکان و به شیوه‌ای که برای نیروهای خود مناسب است نبرد را آغاز کرد».

تبدیل سوخت نیروی دریایی انگلستان و تزریق نفت به ناوهای دریایی آن کشور اگرچه به کندی و دیرهنگام صورت گرفت، اما اقدامی بود که در نتیجه طرح و ابتکار فیشر و در دوران صدارت چرچیل به وقوع پیوست. این اقدام سرانجام به تفوق دریایی انگلستان منجر شد، امری که هدف اصلی وینستون

---

۱. نفت، پول، قدرت، صص ۱۹۷ و ۱۹۸.

چرچیل را در دوران ریاست ستاد نیروی دریایی انگلستان تشکیل می‌داد.

وی که در خطابه‌ای در ژوئیهٔ ۱۹۱۳ قریب ۳ سال بعد از تصدی خود بر نیروی دریایی انگلستان، در مجلس عوام ایراد نمود، هدف خود را چنین بازگو کرد: «هدف نهایی ما این است که نیروی دریایی، مالک و تولیدکنندهٔ مستقل ذخایر سوخت مایع خود بشود... ما باید مالک، یا به هر قیمتی که شده است لااقل کنترل‌کنندهٔ ذخایر نفت طبیعی مورد نیاز خود باشیم.[۱]

---

۱. رضا رئیس طوسی، نفت و بحران انرژی، ص ۱۳، انتشارات کیهان، چاپ دوم، زمستان ۱۳۶۳.

کدمن

از اهداف تجاری تا خط مشی‌های سیاسی

شرکت نفت انگلیس و ایران که در سال ۱۹۰۹ با سرمایه‌ای بالغ بر ۲ میلیون لیره استرلینگ و با هدف گسترش فعالیت‌های اکتشافی و حفاری چاه‌های نفت مسجد سلیمان تأسیس شد، یگانه شرکتی محسوب می‌شد که با برخورداری از امتیاز ایران به چاه‌های سرشار از نفت مسجد سلیمان دست یافته بود. این شرکت اما بعدها با تغییر مدیریت، بیش از پیش توانست در محافل سیاسی و تجاری انگلستان به اعتبار و نفوذ دست یابد و به‌طور جدی در جهت سیاست‌های دولت انگلستان متمایل گردد. البته آنچه که بیش از همه به برگرفتن چنین تجربه‌ای دامن می‌زد وجود «سرجان کدمن»[1] بود که از سال ۱۹۲۷ تا ۱۹۴۱ با حمایت‌های دولت انگلستان در سمت مدیر عامل به استخدام شرکت نفت انگلیس و ایران درآمد.

البته او در سال‌ها قبل در قالب هیأتی سه نفره برای تهیهٔ گزارشی از منابع نفت شرکت نفت انگلیس و ایران که به دستور چرچیل تعیین شده بود به ایران عزیمت کرد. توضیح این که چرچیل با اعزام این هیأت سه نفره به ایران

1. Sir John Cadman.



لرد کدمن



لرد کـدمن

می‌خواست درصورت امکان دولت بریتانیا را در نفت ایران شرکت دهد. چرچیل در شرایطی این هیأت را به ریاست دریادار «سر ادموند اسلید» جهت تهیهٔ گزارش به ایران گسیل داشت که در ژوئیهٔ ۱۹۱۳ در مجلس عوام هدف خود را از این کار چنین تشریح کرده بود: «هدف نهایی ما این است که نیروی دریایی بریتانیا، مالک و تولیدکننده مستقل ذخایر سوخت مصرفی خود بشود... بریتانیا باید مالک و به هر شکل ممکن دست‌کم کنترل‌کنندهٔ ذخایر نفتی مورد نیاز خود باشد».[1]

جان کدمن برخلاف «گروین وی» که قبل از وی سمت مدیریت شرکت را به‌عهده داشت فردی انعطاف‌پذیر بود. در برقراری ارتباط از مهارت‌های شخصی بالایی برخوردار بود. مهارت‌های شخصی خود را در برقراری یک رابطهٔ تنگاتنگ بین اهداف تجاری شرکت و خط مشی‌های سیاسی دولت به خوبی به‌کار می‌بست.

وی پیش از این، در سال‌های ۱۹۰۴ـ۱۹۰۸ در «ترینیداد» بازرس معادن بود. در سال ۱۹۰۸ به‌عنوان استاد فناوری معدن و نفت دانشگاه بیرمنگام منصوب شد. مدت کوتاهی را نیز مشاور نفت وزارت مستعمرات بود. وی همچنین دوران کوتاهی به عضویت کمیتهٔ سیاست نفتی سلطنتی درآمد که در سال ۱۹۱۸ تأسیس شده بود تا راهبرد نفتی دراز مدتی را برای دولت انگلستان تدوین نماید.

سرجان کدمن با احراز سمت مدیریت شرکت نفت انگلیس و ایران همواره می‌کوشید با به‌کار بستن تجارب شخصی خود در حوزهٔ روابط اجتماعی، توجه عموم را به فعالیت‌های شرکت معطوف دارد. او با آگاهی کامل از امور فنی و برخورداری از دانش و حرفهٔ روابط عمومی توانست نقش و جایگاه شرکت نفت انگلیس و ایران را در شکل‌گیری و توسعهٔ صنعت نوپای نفت برجسته و بااهمیت جلوه دهد. اما آنچه که بیش از همه کدمن را در مقایسه با سایرین متمایز می‌ساخت (چنانکه گفته شد) اهتمام او در جهت تقویت روابط دولت

---

1. Elwell Sutton Persian Oil (London Lawrence and Wishart 1955) pp. 22-23.

انگلستان و شرکت بود و در این جهت به نوشتهٔ ج. بمبرگ در کتاب «تاریخچهٔ شرکت بریتیش پترولیوم»[1] نه‌تنها در لحظات بحرانی لغو امتیاز دارسی در سال ۱۹۳۲ بلکه در مسائل روزمره‌تری چون روابط خارجی و یا امور تجاری به‌خصوص امور تأثیرگذار بر خاورمیانه، فعالیت بسیار داشت.[2]

وی از آن‌جا که امتیاز نفتی ایران را برای شرکت بسیار بااهمیت می‌خواند، ایجاد رابطهٔ صمیمانه و نزدیک با ایران را توصیه می‌کرد و با تشکیل یک مثلث متوازن در روابط بین تهران، لندن و آبادان به این امر اصرار می‌ورزید.

کدمن این شیوه هدفمندانهٔ خود را بعضاً در قالب عبارات جذاب و گیرا دنبال می‌کرد. از آن جمله است؛ «می‌خواهیم پارس‌ها بدانند که هدف ما در کشورشان نه‌تنها استخراج نفت، بلکه ایجاد یک صنعت ملی در آنجاست» و یا اینکه «سلامت و رفاه شرکت چقدر وابسته به سلامت و رفاه ایران است».[3]

سیاست راهبردی کدمن در برابر لغو امتیاز دارسی

سیاست راهبردی کدمن دایر بر ایجاد رابطهٔ صمیمانه با دولت ایران اما همیشه مقرون موفقیت نبود و به عللی بعضاً با مشکلاتی روبرو می‌شد که تنزل میزان حق‌الامتیاز قابل پرداخت به دولت ایران در سال ۱۹۳۱ و در نتیجه لغو امتیاز دارسی توسط رضاشاه در سال ۱۹۳۲ از آن جمله بود. کدمن به عنوان مدیر شرکت نفت انگلیس و ایران که در اجرای سیاست راهبردی خود هیچ‌گاه چنین رویدادی را پیش‌بینی نمی‌کرد با اظهار این مطلب که «دولت ایران حق لغو امتیاز را نداشته و باید اعلامیه را مسترد نماید» واکنش نشان می‌دهد. آن هم در شرایطی که ایران الغای یک‌جانبهٔ امتیازنامه را حق مسلم خود می‌داند.

جریان لغو امتیاز تنها به بروز اختلافات فی‌مابین شرکت و دولت ایران منجر

---

1. The History of the British Petroleum Company.

۲. ج. بمبرگ، ۲۶ سال با صنعت نفت ایران، ترجمهٔ علیرضا حمیدی یونسی، ص ۲۲، انتشارات ادارهٔ کل روابط عمومی وزارت نفت.

۳. همان، ص ۲۸.

نشد که نوع مدیریت کدمن بتواند در کوتاه‌مدت کارسازی کند. چرا که تصمیم دولت ایران خشم دولت انگلیس را نیز برانگیخت. طولی نکشید که مخاصمات سیاسی بین مقامات دو کشور بالا گرفت و مذاکرات صلح‌جویانه را به نامه‌پراکنی‌های خشمگینانه بدل ساخت و این جریان نظر به شعاع وسیعی که داشت سیاست راهبردی کدمن را درکوتاه‌مدت قدری دچار مشکل کرد. تا جایی که موضوع دعوا به جامعهٔ ملل متحد کشیده شد. طرح موضوع در شورای جامعهٔ ملل این نتیجه را دربرداشت که مذاکرات فی‌مابین شرکت و دولت ایران در تهران از سر گرفته شود. چنانکه کدمن نیز بر این باور بوده که دسترسی به یک امتیاز جدید تنها در تهران امکان‌پذیر است. لذا سرجان کدمن به همراه هیئتی متشکل از دکتر یانگ و فریزر در ۱۴ فروردین ۱۳۱۲ برای شروع مذاکرات و حصول توافق نهایی ناگزیر به عزیمت به خاک ایران شد.

با رسیدن هیأت اعزامی به تهران به‌طور رسمی مذاکراتی بین شرکت و دولت ایران انجام شد. کدمن برای اینکه زمینهٔ مذاکرات را هموارتر نموده و روند آن را در سطحی قابل قبول قرار دهد پس از یک هفته از ورود خود به تهران، در ۲۲ فروردین با شاه ملاقات کرد و با او به گفت وگو نشست.

حاصل گفت وگوی کدمن با شاه در کتاب «تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در دورهٔ رضاشاه» چنین گزارش شده است:

«به گفتهٔ کدمن شاه در پاسخ به گلایهٔ او در مورد لغو امتیاز اظهار داشت که او (شاه) تنها از شرایط مالی پیشنهادی شرکت عدم رضایت داشته و این اقدام را نیز صرفاً بدان منظور مجری ساخته بود که حساب‌ها را پاک کرده و زمینهٔ طرح و عقد امتیاز جدیدی را فراهم سازد. کدمن برداشت اولیهٔ خود را از شاه چنین خلاصه می‌کند: برداشت من این بود که اعلیحضرت موجبات تسریع امر را فراهم خواهند کرد، ولی تردیدی نیست که اعلیحضرت درپی پول می‌باشند».[1]

نخستین ملاقات به هر ترتیبی که بود برای کدمن حاصل چندان

---

۱. دکتر علی‌اصغر زرگر، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در دورهٔ رضاشاه، ترجمهٔ کاوه بیات، ص ۳۱۹، تهران، پروین، ۱۳۷۲.

رضایت‌بخشی دربرنداشت. لذا دست به حیله جدیدی زد و در دومین ملاقات با شاه از خود موضع قاطع نشان داد و گفت: «از آنجا که امیدی بر نتایج مذاکرات نمی‌رود تصمیم گرفته است که روز بعد تهران را به قصد کشورش ترک نماید». شاه که انتظار چنین برخوردی را نداشت با جدیت دست به کار شد و در همان روز، جلسهٔ شش نفره‌ای را متشکل از هیأت‌های ایرانی و شرکت نفت (با ترکیب هریک سه نفره) ترتیب داد. کدمن در این جلسه خطاب به شاه گفت: شرکت نمی‌تواند به دلیل رکود تقاضای جهانی، حداقل تولید شش میلیون تن در سال را بپذیرد ضمن اینکه ۷۵۰ هزار پوند، حداقل مبلغی است که شرکت می‌تواند پرداخت سالانهٔ آن را تضمین کند و نیز در این جلسه از سوی کدمن چنین مطرح شد که شرکت خواهان آن است که برای پرداخت حق‌الامتیاز به جای طلا از لیره استرلینگ استفاده کند.

رضاشاه که کدمن را در موضع خود استوار می‌دید در برابر دیدگان حیرت‌زده هیأت ایرانی با پیشنهاد کدمن موافقت کرد و بدین‌وسیله هیأت ایرانی را از ادامهٔ مذاکرات با نمایندگان شرکت بر سر اختلافات مزبور بازداشت و به وزرای خود چنین وانمود ساخت که این مسائل به شیوه‌ای دوستانه و مسالمت‌آمیز مورد بررسی قرار گیرد.

بدین‌سان کدمن در دومین ملاقات با شاه توانست نظر وی را نسبت به پیشنهاد خود جلب و موافقت بالاترین مقام کشور را جلب کند اما دو مسأله از مسائل اساسی تمدید قرارداد همچنان لاینحل باقی ماند. این دو مسأله عبارت می‌شد از مدت زمان امتیاز و دیگری حوزهٔ نفتی نفتخانه. شاه در برابر اصرار کدمن مبنی بر افزایش مدت امتیاز، چنین گوشزد کرد که اگر مدت امتیاز جدید از مدت امتیاز اصلی تجاوز کند دیگر نمی‌تواند با مردمش روبرو شود. شاه همچنین در برابر سماجت دیگر کدمن که خواستار افزایش طول مدت قرارداد بود، **این‌گونه واکنش نشان داد: «گفتم که اعطای ۶۰ ساله از من برنمی‌آید و روشن ساختم که بیش از این نیز از من مقدور نیست. حال سرجان با من چانه**

می‌زنند!!؟[1]

اما ایستادگی شاه بر موضع خود در خصوص مدت زمان امتیاز، در برابر شگردهای گفتاری کدمن و رفتار شیطنت‌آمیز او چندان دوام نیاورد و خیلی زود جای خود را به نرمش و انعطاف داد.

کدمن در سومین ملاقات با شاه بالاخره نظر خود را به اولین شخص مملکت تحمیل کرد و نظر موافق او را در خصوص تمدید مدت امتیاز جدید به مدت ۶۰ سال گرفت؛ مشروط بر اینکه حوزهٔ امتیاز به ۱۰۰هزار مایل مربع کاهش یابد. اما اینکه چرا و چگونه شاه به‌رغم مواضع قبلی خود سرانجام در برابر اصرار کدمن سر تسلیم فرود آورد، پرسشی است که تاکنون پاسخی قاطع بدان داده نشده است.

کدمن چند روز بعد از پایان این مذاکرهٔ موفقیت‌آمیز در آخرین دیدار با شاه در حالی که خود را از نتایج حاصله خشنود نشان می‌داد به شاه اظهار داشت: «خوشحالم که توانستیم به راه حلی مسالمت‌آمیز دست یابیم در حالی که فکر می‌کردم خلاصی از بن بست به وجود آمده غیرممکن است».[2]

پس از آخرین ملاقات با شاه بلافاصله تهران را به مقصد لندن ترک گفت و بدین‌وسیله به سفر موفقیت‌آمیز خود پایان داد.

در ۲۹ اردیبهشت ۱۳۱۲ حاصل توافقات کدمن و شاه در قالب قراردادنامه‌ای مشتمل بر ۲۷ ماده بدون نقد و بررسی جدی به اتفاق آرا به تصویب نمایندگان مجلس شورای ملی رسید. انعقاد این قرارداد اسباب خوشحالی مقامات شرکت نفت انگلیس و ایران را فراهم آورد و آنان را نسبت به ظهور یک عصر طلایی برای شرکت امیدوار ساخت به‌طوری که سرجان کدمن در مجمع عمومی سالانهٔ شرکت طی نطقی شادمانه گفت:

«روابط ما با دولت شاهنشاهی ایران با هم‌کاری بسیار دوستانه‌ای توأم بوده است. حال اینگونه که به نظر می‌آید روحیه‌ای سرشار از مشارکت حقیقی در

---

۱. همان، ص ۳۲۰.

۲. بمبرگ، ۲۶ سال با صنعت نفت ایران، ص ۵۸.

توسعه و اکتشاف منابع نفتی ایران بر کلیهٔ دست‌اندرکاران حکمفرماست و... ترتیبات این قرارداد جدید می‌رود که مبنای همکاری دیرپای دولت ایران و شرکت قرار گیرد. نمایندگان دولت از در مساعدت برآمده و شرکت نیز متقابلاً از هرگونه مساعدتی فروگذار نکرده است.[۱]

در ورای این شادمانی و روابط دوستانهٔ دولت ایران و کدمن به عنوان رئیس شرکت، نارضایتی و عدم خرسندی ملت ایران قرار داشت که سال‌ها بعد به جریان ملی‌شدن صنعت نفت انجامید.

کدمن پس از بازگشت به لندن طبق تعهد قبلی خود کارشناسانی را برای سفر به ایران جهت ارائهٔ مشاورهٔ فنی به دولت در خصوص احداث راه‌آهن سراسری و بررسی زمینه‌های تولید سیمان مأمور ساخت.

همچنین اقداماتی را در جهت بهبود روابط سیاسی ایران و انگلستان انجام داد اما تلاش‌های او در این جهت با موانع متعددی روبرو شد. چرا که پاره‌ای اختلافات که از اتفاقاتی چند ناشی می‌شد بسیار گسترده‌تر از مسائل مربوط به امتیاز نفت بود که شخصی چون کدمن بتواند وارد عمل شده و نقش کارآمدی را در حوزهٔ اختلافات سیاسی از خود نشان دهد. هر چند که کدمن مطلقاً با این نظر مخالف بود و خود را شایسته‌ترین فرد برای حل مناقشات سیاسی فی‌مابین دولت انگلستان و ایران می‌دانست زیرا او پیچیدگی‌های ناشی از آمیختگی سیاست و تجارت را در مقایسه با مشکلات ناشی از رایزنی‌های رسمی بین مقامات سیاسی بسیار ناچیز می‌انگاشت.

گسترش عملیات نفتی و بروز اختلافاتی دیگر

عملیات استخراج نفت در نخستین سال‌های پس از موافقت‌نامه ۱۳۱۲ روند عادی خود را طی می‌کرد. اما پس از پایان‌یافتن دورهٔ رکود اقتصادی جهان، سیل تقاضای جهانی به سمت فرآورده‌های نفتی سرازیر شد و درپی آن، حجم عملیات شرکت نفت انگلیس و ایران رو به گسترش نهاد. این جریان، اختلاف

---

۱. تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در دورهٔ رضاشاه، ص ۳۲۶.

نظرهایی را بر سر واحد سنجش در محاسبات حق‌الامتیاز و میزان درآمدها بین شرکت و دولت ایران پدید آورد. شاه که در جریان گسترش عملیات نفتی، خواهان افزایش درآمد نفتی بود طی نامه‌ای به کدمن چنین نوشت:

«حتماً قبول دارید برای کشوری مترقی چون ایران که باید بر اساس برنامه‌های قطعی به ادارهٔ امور خود بپردازد، سپردن امور به شانس و یا دل‌بستن به پاره‌ای مساعدت‌ها در مواجهه با چنین وضعی چندان خوشایند نمی‌باشد... حال آیا ایران نیازمند به درآمد نفتی... قادر است این وضع را تحمل کند؟

آرزوی من این است که شرکت شما موفق شود، ولی متأسفانه سیاست اتخاذ شده در فعالیت‌های تجاری آن مطلقاً با نیازها و انتظارات ایران مغایرت دارد».[۱]

کدمن نیز در پاسخ به نامهٔ شاه ضمن توجیهاتی، به عدم تعارض میان اهداف شرکت و نیازها و انتظارات ایران اشاره کرد اما این توجیهات شاه را متقاعد نکرد و در نامهٔ بعدی چنین وانمود ساخت که: «وضعیت چنان ناگوار است که فکر می‌کنم بهتر است از بحث مستقیم دربارهٔ این مسأله امتناع ورزم».[۲]

کدمن که ادامهٔ مکاتبات را بی‌حاصل می‌دید برای حصول نتیجه عازم تهران شد و در ملاقاتی با شاه تلاش کرد تا توجیهات خود را به‌طور مشروح در اختیار وی قرار دهد. شاه متقابلاً از کدمن خواست تا راهکاری را در جهت تأمین هزینهٔ طرح‌های اقتصادی پیدا کند. کدمن نیز در پاسخ، دریافت اعتبارات مورد نیاز ایران را تضمین کرد، به این‌معنا که ایران می‌تواند در چارچوب طرح اعتبار صادرات، کالای مورد نیاز خود را از کشور انگلستان خریداری و هزینهٔ آنها را در آینده پرداخت کند.

کدمن پس از این ملاقات بود که به «نویل چمبرلین»،[۳] نخست‌وزیر انگلستان نوشت: بسیار خوشوقتم که توانستم اعلیحضرت را متقاعد کنم طرز فکر خود را در قبال شرکت نفت انگلیس و ایران تغییر دهد و همان رویهٔ دوستانهٔ قبلی را درپیش گیرد.

---

۱. ۲۶ سال با صنعت نفت ایران، ص ۷۰. ۲. همان.

3. Neville Chambrlain.

وی در این نامه چنان که نقش خود را در جریان مذاکرات نشان داده باشد، همچنین خاطرنشان کرد که شاه قصد داشت امتیازمان را لغو نماید ولی مسلم است که از این پس با هیچ کس به جز رئیس شرکت گفت وگو و مذاکره نخواهد کرد.[۱]

کدمن در سال‌های آخر عمر خود خسته از سال‌های فعالیت، شور و نشاط همیشگی را نداشت. دژم و افسرده بود، بسیار رنجور و دردمند به‌نظر می‌رسید و برای بازیافتن سلامتی خود پیوسته به چشمه‌های آب معدنی اروپا می‌رفت. در وضعیت خانوادگی خوبی قرار نداشت و در پاره‌ای اوقات، نزد دوستان و آشنایان از وضع زندگی خود شکایت می‌کرد و آنان را در این خصوص به کمک می‌طلبید.

---

۱. طالبان بری اطلاعات بیشتر بنگرند به کتاب موج نفت،اثر نگارنده، صفحات ۵۲ تا ۹۶.

ماتئی

نامی که افتخار آفرید

در دورانی که بزرگترین شرکتهای نفتی جهان، موسوم به «هفت خواهران نفتی»، در سایهٔ وداد و دوستی و با حضور موفق و یکپارچهٔ خود در میادین بزرگ نفتی، بلندترین گام‌ها را در عرصهٔ سودآوری می‌آزمودند و با جمع‌شدن به گرد هم تصویری روشن و ماندگار از ثروت‌اندوزی به نمایش می‌نهادند، به ناگاه شخصیتی تاریخی پای به عرصهٔ قراردادهای نفتی نهاد و در ناباوری علم رقابت را برگرفت که قدرت بلامنازع او با درهم شکستن صف متحد و فشرده هفت خواهران نفتی خیلی زود صورت آشکار به خود گرفت، آن هم در شرایطی که رخنه در این صف از هر جهت ناممکن می‌نمود.

این شخصیت تاریخی که یک ایتالیایی بانفوذ به شمار می‌آمد، «انریکو ماتئی»[1] نام داشت. فردی حادثه‌جو، متهور و بی‌باک که همواره خود را آمادهٔ خطرپذیری و گام‌نهادن در عرصه‌های پرمخاطره نشان می‌داد.

او اگر چه مردی بود که به ظاهر از جهت قیافه و اندام برای مبارزه‌کردن با هفت خواهران نفتی و شاخص‌شدن در میدان پیکار نفت، تناسب اندام

---

1. Enrico Mattei.



انریکو ماتئی



انریکو ماتئی

نداشت،[1] اما ارادهٔ مصمم او در انجام کارهای صعب و دشوار زبانزد خاص و عام بود. پیوسته در کارهای بزرگ و به‌ظاهر ناممکن وارد می‌شد و تا حصول نتیجهٔ نهایی از پای نمی‌نشست. شتاب، تحرک و پشتکار صفات ممیزه او را تشکیل می‌داد. این خصیصه از او یک شخصیت برجسته و منحصر به فرد ایتالیایی ساخته بود.

آنتونی سمسون نویسنده و محقق انگلیسی وی را چنین توصیف می‌کند: «ماتئی مردی بود مانند بعضی از ایتالیایی‌ها، لحظه‌ای نمی‌توانست آرام بگیرد و تکان نخورد و هنگام صحبت‌کردن دست و سرش پیوسته تکان می‌خورد و یک میهن‌پرست متعصب هم به شمار می‌آمد و احساسات ملی قوی داشت. قامت کوچک و لب‌های باریکش نشان می‌داد که طبیعت وی را برای هنرپیشگی خلق کرده، اما چشم‌های بسیار نافذش حکایت از این می‌کرد که بلندپرواز است.[2] **بسیار باهوش و بافراست بود و در کارهای بزرگ استقلال رأی از خود نشان می‌داد.**

هفته‌نامهٔ آمریکایی پترولیوم اینتلیجنس در یکی از شماره‌های خود ماتئی را چنین ارزیابی می‌کند: «در برخی محافل، انریکو ماتئی را چون قهرمانی می‌نمایانند و در محافلی دیگر، چون تبهکار. او نه این است و نه آن. مردی است بسیار تیزبین، بافراست و برخوردار از فانتزی و سیاستمداری که تعهدی ندارد و با زیرکی و چابکی امپراتوری نفتی‌اش را می‌سازد».[3]

شخصیت او به رغم سوداگران بزرگ نفتی تنها در بعد اقتصادی خلاصه نمی‌شد بلکه در عرصهٔ سیاست نیز توانمند جلوه می‌کرد تا آنجا که در این عرصه نیز از رقبای خود پیشی گرفت و به مدارج بالا نائل آمد.

ماتئی به سال ۱۹۰۶ در یک خانوادهٔ نظامی چشم به جهان گشود. در همان اوان نسبت به فراگیری درس و کسب دانش در محیط مدرسه بی‌علاقه بود، از

۱. آنتونی سمسون، هفت خواهران نفتی، ترجمهٔ ذبیح‌الله منصوری، امیرکبیر، ص ۷۵.
۲. همان.
۳. آلکسی واسیلیف، مشعل‌های خلیج فارس، ترجمهٔ سیروس ایزدی، ص ۸۲.

این‌رو در چهارده سالگی مدرسه را ترک گفت و با روی‌آوردن به بازار کار حرفه‌های مختلف را آزمود. نخست در یک کارخانهٔ مبل‌سازی مشغول به کار شد و پس از چندی این حرفه را مناسب طبع خود ندید و خیلی زود آن را به قصد فعالیت و تجربه‌اندوزی درکارخانهٔ مواد شیمیایی در شهر میلان ترک گفت.

در آغاز دههٔ سوم عمر به لحاظ پیشرفت در کار، کارخانهٔ شیمیایی را خرید ومدیریت آن را عهده‌دار شد. در همین دوران بود که به لحاظ داشتن تجربهٔ سیاسی در حزب دموکرات مسیحی به رهبری حزب منصوب شد و شایستگی و کارآمدی خود را در ایفای این مسئولیت سیاسی طی جنگ جهانی دوم نشان داد. در برابر اشغال الجزایر توسط استعمار فرانسه موضع مخالف گرفت و پیوسته در مرامنامهٔ سیاسی خود از انقلابیون الجزایر حمایت می‌کرد.

در فعالیت‌های سیاسی خود مدتی را در شمار هواداران موسولینی درآمد. اما **چندی نگذشت که به گروه ملیون ضد فاشیست ایتالیا در جنگ جهانی دوم پیوست.**

در پایان جنگ جهانی دوم مدیریت یکی از شرکت‌های بزرگ نفتی ایتالیا را موسوم به «آجیپ» که قریب دو دهه از عمر آن می‌گذشت، از آن خود ساخت. آن هم در شرایطی که شرکت آجیپ فاقد شهرت جهانی بود و در میان شرکت‌های بزرگ نفتی دنیا، به حساب نمی‌آمد ماتئی پس ازکسب این مسئولیت تمام توان و همت خود را در جهت بالابردن اعتبار شرکت و توسعهٔ دامنهٔ فعالیت آن در خارج از مرزها معطوف داشت. البته این تلاش اگرچه بر موقعیت شرکت در آن شرایط حساس بیش از پیش می‌افزود اما بیش از همه برگ افتخاری برای ماتئی محسوب می‌شد که به روشنی ورود آینده او را به بازار بزرگ معاملات نفتی تضمین می‌کرد.

از قضا دو رویداد بزرگ نیز او را در توسعهٔ عملیات شرکت همراه شد؛ یکی از آنها، کشف و توسعهٔ ذخایر عظیم گاز طبیعی در شمال ایتالیا بود که به‌عنوان یک منبع درآمد، نیاز مالی شرکت را برطرف می‌ساخت. ماتئی با عواید حاصل از آن می‌توانست شرکت را در حرکت‌های اولیه خود موفق گردانیده و در مسیر

شکوفایی قرار دهد.

اتفاق بزرگ دیگری که زمینه موفقیت‌های چشمگیر او را فراهم ساخت ادغام ۳۶ شرکت فرعی در مؤسسهٔ جدیدی به نام «انی»[1] بود که تماماً تحت مدیریت ماتئی هدایت می‌شد. فعالیت این مؤسسه تنها در عملیات مربوط به نفت خلاصه نمی‌شد بلکه از امور خدماتی گرفته تا برخی تولیدات صنعتی، در زمرهٔ فعالیت‌های اصلی این مؤسسه به‌شمار می‌آمد.

در میان ۳۶ شرکت فرعی مؤسسهٔ بزرگ انی، شرکت «آجیپ» از جمله شرکتهای موفقی بود که خیلی زود تحت مدیریت ماتئی آوازهٔ جهانی یافت و خود را از مهجوریت و حاشیه‌نشینی خارج ساخت. آن‌هم در شرایطی که ایتالیا درپی شکست سنگین نظامیان از کمبود انرژی رنج می‌برد.

ماتئی در آغاز برای جلب افکار عمومی و تثبیت موقعیت ویژهٔ خود اقدام به احداث جایگاه‌های عرضهٔ بنزین در سطح کشور نمود که به‌لحاظ پاره‌ای ویژگی‌ها در سطح بین‌المللی بی‌نظیر می‌نمود؛ مجهز به کلیهٔ خدمات عمومی که سالن غذاخوری و تعویض روغن از مشخصات بارز آن محسوب می‌شد.

همچنین ماتئی از آنجا که فعالیت سیاسی را در جنب سایر فعالیت‌های اقتصادی خود دنبال می‌کرد برای پوشش تبلیغاتی مؤسسهٔ خود، «انی» را صاحب روزنامهٔ «ایل جورنو»[2] کرد و با مساعدت‌های مالی خود به بسیاری از مطبوعات و نیز احزاب سیاسی، جایگاهی ویژه در بین ارباب جراید و سیاستمداران آن روز پیدا نمود. از این طریق بود که تا مدت‌ها توانست مؤسسهٔ بزرگی چون «انی» را در ردیف بزرگترین مؤسسات تجاری جهان قرار دهد و با ترفندهای خاص خود در دل معاملات نفتی خاورمیانه از جمله ایران نفوذ کند.

حضور ماتئی در تهران

انریکو ماتئی مدیر شرکت نفت ایتالیایی انی به‌علت کنار گذارده شدن در قرارداد نفتی ۱۳۳۳، بین دولت ایران و کنسرسیوم، خود را سخت مغبون می‌دید و از

---

1. Eni.　　2. Iljorno.

این بابت همواره کینهٔ شرکت‌های بزرگ عضو کنسرسیوم طرف قرارداد با ایران را در دل داشت. چراکه پس از تشکیل کنسرسیوم، یک‌بار در خواست عضویت کرد اما آشکارا به او گفته شد که «فقط شرکت‌هایی می‌توانند در کنسرسیوم عضو شوند که قبلاً دارای امتیازات نفتی در خاورمیانه بوده‌اند و اگر به ایتالیا اجازهٔ عضویت داده شود سایر شرکت‌ها نیز درخواست عضویت خواهند نمود، درحالی که کنسرسیوم قادر نخواهد بود به همهٔ آنها پاسخ مثبت بدهد». از این‌رو ماتئی هرگز شرکت‌های عضو کنسرسیوم را به‌خاطر حذف‌کردن آجیپ نبخشید و این روحیه را تا هنگام مرگ حفظ کرد.[۱]

پس از اعلام شرکت ملی نفت ایران مبنی بر مشارکت در عملیات حفاری برای گرفتن انتقام خود از کنسرسیوم در بهار ۱۳۳۶ به تهران آمد و طی پیشنهادی برای انعقاد قرارداد نفتی از نوع مشارکت اعلام آمادگی کرد. این پیشنهاد متضمن سرمایه‌گذاری مشترک کشور تولیدکننده نفت و شرکت صاحب امتیاز بود. اصلی که شرکت‌های بزرگ آمریکایی و انگلیسی همواره با آن مبارزه کرده بودند.[۲]

وی که به دستیابی ایتالیا به نفت ایران می‌اندیشید ایدهٔ ازدواج شاه ایران راکه به دنبال فرزند ذکور برای ولایتعهدی بود، با شاهزاده خانمی ایتالیایی مطرح ساخت و از این‌جا بود که شاه شخصاً به‌عنوان حامی ماتئی درآمد و دولت را برای عقد قرارداد با وی سفارش کرد.[۳]

در این قرارداد یک شرکت مختلط ایرانی ـ ایتالیایی موسوم به «سیریپ»[۴] تشکیل شد. هریک از طرفین قرارداد نیمی از اعضای هیأت مدیره را انتخاب می‌کرد که ریاست آن متعلق به یک فرد ایرانی بود. عملیات نفتی توسط سیریپ انجام می‌گرفت و چنانچه عملیاتی اکتشافی با عدم موفقیت روبرو می‌شد براساس قانون مصوب نفت و شرایط قرارداد کلیهٔ مخارج عملیات به عهدهٔ

---

۱. لئونارد ماسلی، نفت، سیاست و کودتا در خاورمیانه، ترجمهٔ محمد رفیعی مهرآبادی، ص، ۳۵ رسام، ۱۳۶۵.

۲. همان، ص ۱۰۶.

۳. دانیل برگین، نفت، پول، قدرت، جلد دوم، ص ۶۹۵ و نیز بنگرید به فؤاد روحانی، صنعت نفت ایران ۲۰ سال پس از ملی‌شدن، صص ۶۱ تا ۷۹.

4. Sirip.

شرکت فرعی انی (آجیپ) بود و در صوت موفقیت هزینه‌های عملیات به تساوی بین دو شرکت طرف قرارداد تقسیم می‌شد.

هزینهٔ اولیهٔ اکتشاف به مبلغ ۲۲میلیون دلار برآورد شد و شرکت آجیپ تعهد یافت به مدت ۴ سال، سالانه ۱/۵ میلیون دلار و در هشت سال بعد سالانه ۲ میلیون دلار صرف هزینه اکتشاف کند. در این قرارداد همچنین آمده بود: «چنانچه شرکت بنا به دلایلی از ادامهٔ عملیات اعلام انصراف کند ملزم به پرداخت نصف مبلغ خرج‌شده ازکل مبلغ (۲۲ میلیون دلار) به‌طور بلاعوض به شرکت ملی نفت ایران خواهد بود».

در این قرارداد سیریپ متعهد می‌شد پس از کشف نفت به میزان تجاری ۵۰ درصد از منافع خود را به‌عنوان مالیات به دولت ایران پرداخت کند و ۵۰ درصد بقیه نیز به‌طور مساوی به این شرکت و شرکت ملی نفت ایران تعلق می‌گرفت که به این ترتیب ایران در قالب این قرارداد ۷۵درصد از منابع را نصیب خود می‌سازد و چنین فرمولی در تاریخ قراردادهای نفتی ایران بی‌سابقه بود زیرا تا قبل از آن قراردادهای نفتی براساس فرمول ۵۰ـ۵۰ شکل می‌گرفت.

طولی نکشید این قرارداد که با تلاش بی‌وقفه ماتئی بین شرکت انی و ایران انعقاد یافت به‌علت شرایطی که داشت با واکنش شدید شرکت‌های عضو کنسرسیوم روبرو شد و آشکارا مخالفت سخت آن‌ها را برانگیخت تا جایی که آمریکایی‌ها و انگلیسی‌ها به شاه و دولت ایران ضمن اعتراض هشدار دادند که برهم زدن اصل پنجاه ـ پنجاه ثبات خاورمیانه و امنیت تدارکات نفتی اروپا را به‌خطر خواهد افکند.

طرفه اینکه یکی از مقامات وزارت خارجه ایتالیا نیز که تحمل دیدن قدرت بلامنازع هموطن خود را نداشت به‌طور محرمانه از انگلیسی‌ها خواست که با ماتئی به خصومت برخورد کنند.

سفیر آمریکا در تهران نیز طی نامه‌ای از شاه خواست تا مانع از اجرای این قرارداد شود حتی از سوی کنسرسیوم به ماتئی، مدیر شرکت نفتی ایتالیایی انی، برای عدم اجرای قرارداد پیشنهاد رشوه داده شد ولی ماتئی که رمز موفقیت خود

را در انعقاد چنین قراردادهایی می‌دید با رد این پیشنهاد بیش از پیش زمینهٔ کار خود را در عقد چنین قراردادی گسترد و آن را اساس و پایهٔ فعالیت نفتی خود در سایر نقاط جهان از جمله آفریقا قرار داد.

او در شرایطی موج مخالفت‌های رقبا را پشت سر نهاد که به نوشتهٔ «یرگین» در کتاب «نفت، پول، قدرت» سفیر بریتانیا در تهران گزارش داد نخست سفارت ایتالیا، حضور وی را به‌شدت پنهان می‌داشت اما ما تقریباً مطمئن بودیم که او در تهران است از این‌رو دل به دریا زدم و شنبه شب... سوار بر اسب از قلهک به سوی اقامتگاه تابستانی سفیر ایتالیا در فرمانیه، راندم مطمئناً کسی جز خود انریکو ماتئی در معیت سفیر نبود. آنها زیر درختی نشسته و با خوشحالی پیروزی ماتئی را جشن گرفته بودند زیرا در همان روز وی با ایران قرارداد بسته بود. ... **وی با خوشرویی اظهار داشت: دربارهٔ قرارداد آجیپ مطالب محرمانه وجود ندارد، به‌هرحال این قرارداد اکنون به دولت تعلق دارد. وی آن‌گاه در تأکید بر روی تز همیشگی خود ادامه داد: اینک خاورمیانه باید به باختر میانهٔ اروپایی بدل شود!**[1]

ماتئی با انعقاد این قرارداد حالا دیگر می‌توانست در برابر شرکت‌های بزرگ انگلیسی و آمریکایی قد علم کند و قدرت خود را در میان رقبا به رخ کشد. به‌علاوه کشور ایتالیا که تا مدت‌ها از قافلهٔ معاملات نفتی در کشورهای نفت‌خیز عقب مانده بود به یمن تلاش‌های ماتئی توانست خود را در عقد قراردادهای بزرگ نفتی در سطح کشورهایی چون انگلیس و آمریکا قرار دهد. ضمن این‌که با این قرارداد اساس معاملات نفتی هفت خواهران نفتی که بر اصل ۵۰ـ۵۰ استوار بود، فرو ریخت و این آن چیزی بود که ماتئی از همان ابتدا می‌خواست.

تحرک ماتئی در بالا بردن اعتبار مؤسسهٔ انی بیشتر از آن بود که در یک محدودهٔ جغرافیایی متوقف شود یا در کشاکش مبارزاتی و تنگناهای کاری زمینه‌ای کم‌رنگ به خود بگیرد. او در انعقاد قرارداد نفتی به کشور ایران بسنده نکرد بلکه برای دسترسی به منابع نفتی بیشتر با استفاده از شگردهای خاص و

---

۱. دانیل یرگین، نفت، پول، قدرت، جلد دوم، ص ۶۹۷.

منحصر به فرد خود در دل دولت‌های پاره‌ای از کشورهای نفت‌خیز نفوذ یافت و در زمان بسیار کوتاهی گوی سبقت را از دیگران ربود.

سقوط با هواپیما

مبارزه با او از سوی شرکت‌های عمدهٔ بین‌المللی نفت از جمله «استاندارد اویل و نیوجرزی» اگرچه کمترین تأثیر چندانی در روحیهٔ مصمم و خستگی‌ناپذیر او نداشت اما درعین حال شخصاً به مصالحه با آنان می‌اندیشید و از روی‌آوردن به کسانی که در جهت تنش‌زدایی مساعدت می‌کردند فروگذار نمی‌کرد. «جان اف کندی» رئیس جمهور وقت آمریکا از جملهٔ این کسان بود. ماتئی به قصد دیدار با وی با هواپیمای اختصاصی خود به همراه رئیس دفتر مجله تایم که تصمیم به انعکاس خبری این ملاقات قریب‌الوقوع را داشت راهی آمریکا شد اما شرایط جوی در جهت تحقق هدف وی مساعدت نکرد و هواپیما در فاصلهٔ هفت مایلی باند فرودگاه میلان طعمهٔ طوفان شد و با سقوط خود مُهر پایان بر رؤیای این شخصیت نفتی و مشهور ایتالیایی زد. او با این حادثه که در ۲۷ اکتبر سال ۱۹۶۲ اتفاق افتاد به یکباره با آرزوهای بلند خود بدرود گفت درحالی که ۵۶ سال بیشتر نداشت، آن هم در شرایطی که نقطهٔ اوج امپراتوری خود را می‌پیمود.

برخی مرگ او را مرموز و ناشناخته خواندند و شرکت‌های بزرگ نفتی را در این حادثه بدون دخالت ندانستند ولی بعد از مرگ دفاتر شرکت او نشان داد که وی بر اثر مبارزه با شرکت‌های بزرگ نفتی دچار مضیقه اقتصادی شد و صلاح خود وی این بود که با شرکت‌های بزرگ نفتی صلح نماید.[۱]

البته ماتئی پیش از سقوط با هواپیما، حکم مرگ را توسط مردمانی ناشناس از طریق پست دریافت کرده بود و حتی به دفعات مورد سوء قصد نافرجام قرار گرفته بود.[۲]

ادارهٔ مرکز مؤسس انی در مرکز ایتالیا به رسم یادبود این شخصیت نام‌آور

---

۱. آنتونی سمسون، هفت خواهران نفتی، ص ۸۳.
۲. مشعل‌های خلیج فارس، ص ۸۲.

برجی را برپا داشت که به انریکو ماتئی نام گرفت. این برج یادآور اراده‌ای است که بیش از ۳ دهه استوار ماند و برای اعتلای نام و آوازهٔ کشور و مؤسسهٔ تحت مسئولیت خود مصممانه همت گماشت.

یانگ
نخستین پزشک نفت

کاوشگران انگلیسی در آغاز مأموریت خود به مناطق نفت‌خیز ایران، به‌لحاظ شرایط خاص اقلیمی، در معرض ابتلا به انواع بیماری‌ها قرار داشتند. نبود تجهیزات پزشکی و لوازم درمانی می‌توانست آنان را با انواع خطرات ناشناخته و پیش‌بینی نشده جانی مواجه سازد. از این‌رو اعزام یک گروه پزشکی، مجهز به امکانات و وسایل برای رسیدگی به امور درمانی حفاران نفتی در برنامهٔ امتیازگر نفتی قرار گرفت.

دکتر «یانگ»[1] پزشک حاذق و متبحری بود که در سال ۱۲۸۶ از طریق یک آگهی مطبوعاتی جهت مداوای بیماران در جنوب ایران به شرکت نفت انگلیس و ایران راه یافت و بعدها به دلیل موقعیت ممتازی که در حفظ امنیت در داخل محوطه عملیاتی پیدا کرد، به ریاست کل ادارهٔ امنیت و حفاظت شرکت برگزیده شد.

در جوانی به اسکاتلند رفت تا تحصیل چشم‌پزشکی کند ولی چون وضع مالی خوبی نداشت برای رفع تنگنای اقتصادی و پس‌انداز کردن پول از طریق

1. Young.

یک آگهی که احتیاج به یک پزشک را جهت همراهی یک تیم فنی راه‌آهن در لرستان ایران اعلام کرده بود، برای مدت یک سال عازم آن منطقه شد اما کارکردن در آن منطقه او را به سر ذوق آورد و پس از چندی به استخدام شرکت نفت انگلیس و ایران درآمد.[۱]

وی که به لحاظ کوتاهی قامت به «دکتر کوچیکه»[۲] و به لحاظ منحصر به فردبودن شغل وی در آن منطقه، از سوی بومیان به حکیم فرنگی و بین انگلیسی‌ها به عنوان مأمور سیاسی[۳] شهرت یافت، در انجام وظیفه بی‌اندازه کوشا بود و بیش از حد معمول به کار خود علاقه نشان می‌داد.

مداوای بیماران غیرشرکتی

مأموریت دکتر «یانگ» تنها به مداوای بیماران نفتی محدود نمی‌شد، بلکه درمان سایر بیماران نیز بخشی از وظایف وی به‌شمار می‌رفت. از این‌رو در میان افراد بومی منطقه به‌عنوان چهره‌ای نیکوکار، مردمی و قابل احترام شناخته می‌شد و همین‌طور در نزد مقامات محلی نیز از احترام خاصی برخوردار بود.

تأسیس مراکز درمانی در منطقهٔ جنوب که بعدها به ساخت بیمارستان‌های مسجد سلیمان و آبادان منجر شد و نیز احداث درمانگاه‌های عمومی برای معالجهٔ بیماران از جمله خدمات او در طول دوران مأموریت به‌شمار می‌آمد. تمامی این مراکز در مسیرهایی قرار داشت که وی در مدت مأموریت خود برای مداوای بیماران بومی، تردد می‌کرد. وی چون به‌عنوان یک پزشک در میان مردم ظاهر می‌شد در مسیرهایی که تردد می‌کرد پیوسته مورد التماس آنان قرار می‌گرفت. خاطرات یانگ از واکنش بومیان منطقه در مسیرهای تردد وی، شیرین و خواندنی است:

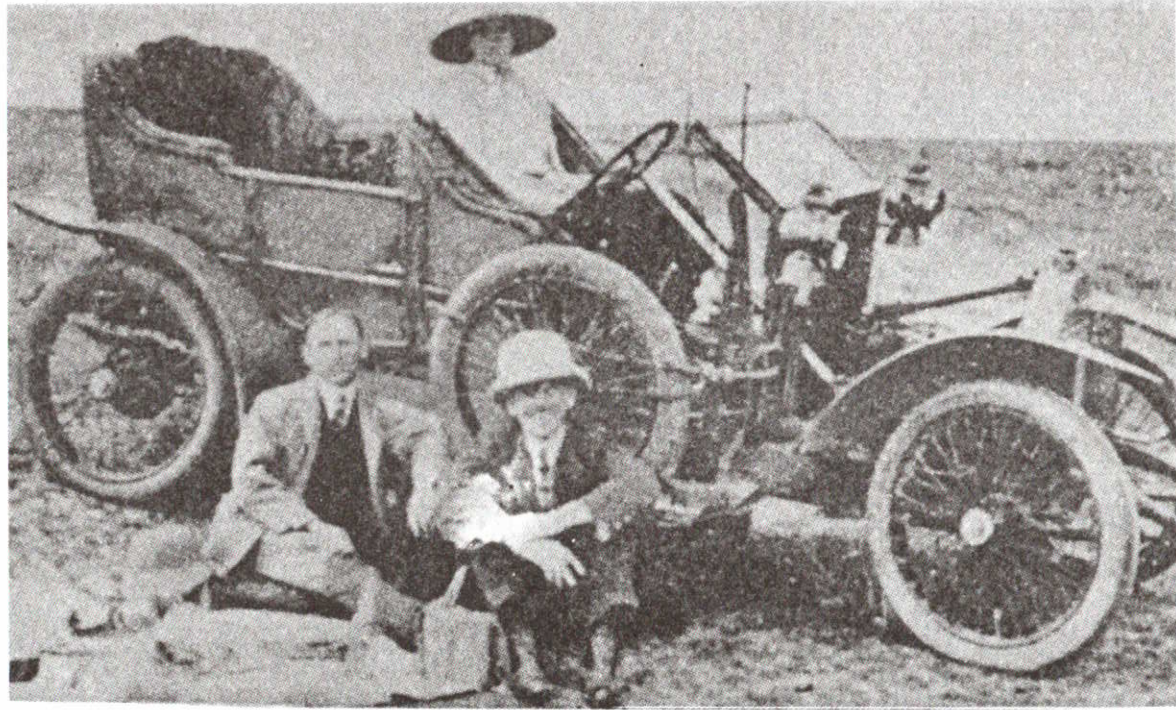
«هر جا که اکیپ پزشکی ما عبور می‌کرد مردان و زنان و کودکان به دور ما جمع می‌شدند و از من به‌عنوان حکیم‌باشی التماس می‌کردند که برای آنها یک

---

۱. دانش عباس شهنی، تاریخ مسجد سلیمان، ص ۱۲۶.

2. Little Doctor.

3. Political Officer.



نفر سمت چپ: دکتر یانگ و اکیپ پزشکی وی در بین راه اهواز ـ مسجدسلیمان



نفر سمت چپ: دکتر یانگ و اکیپ پزشکی وی در بین راه اهواز ـ مسجدسلیمان

نسخه دوا بپیچم. روش درمانی اروپایی هنوز در ایران متداول نشده بود. مردان در صف‌های طولانی همراه با بچه‌های خود که اغلب به مرض مالاریای مزمن دچار بودند در انتظار معالجه بودند. زخم‌های قانقاریا، پاهای عفونی و بدمنظره که در نتیجهٔ حملهٔ کوسه و قطع عضو، صورت گرفته بود از جمله نمونه‌هایی از دردها و ناراحتی‌های مردم بود. در مواردی مردم منطقه به من التماس می‌کردند تا فردی را که دچار عقرب‌زدگی و یا مارگزیدگی شده و یا رعیتی را که در نتیجهٔ مرض کزاز حالت تشنج پیدا کرده و یا مردی را که سگ‌ها او را شدیداً گاز گرفته و از شدت درد به حالت دیوانگی رسیده بود و دست و پایش را بسته بودند تا به دیگران آسیبی نرساند، معالجه کنم».[۱]

چنان‌که در قسمتی از خاطرات دکتر یانگ آمده است بیشترین مراجعان غیرشرکتی او را مبتلایان به بیماری‌های عفونی، مالاریا، آبله، کزاز، تراخم چشم و دردهای ناشی از عقرب‌زدگی و مارگزیدگی تشکیل می‌داد. او با دقت تمام و علاقه‌مندی خاصی شیوه‌های درمانی خود را در معالجه مبتلایان این نوع بیماری‌ها به‌کار می‌بست.

از جمله روش‌های موفقیت‌آمیز درمانی که رضایت خاطر او را فراهم می‌آورد، عمل برداشتن آب مروارید چشم بود. عملی که شخصاً هیچ‌گاه تجربه نکرده بود و به شیوه‌های آن آشنا نبود. کثرت این بیماری در آن منطقه و حس کنجکاوی بیش از حد و نیز اشتیاق فراوان او به تحصیل در رشتهٔ چشم‌پزشکی که به‌علت تنگنای اقتصادی در جوانی نیمه‌کاره رها کرده بود، او را واداشت که با کمک کتاب‌های چشم‌پزشکی با راز و رمز این عمل تخصصی آشنا شود.

یانگ در آغاز با انجام عمل آزمایشی بر روی چشم یک گوسفند توانست موفقیت بزرگی در زمینهٔ عمل آب مروارید کسب کند و پس از آن بود که جرأت یافت این تجربهٔ موفق را در عمل چشم یکی از رؤسای قبایل بختیاری مورد استفاده قرار دهد. عمل موفقیت‌آمیز بر محبوبیت او بیش از پیش افزود و در میان قبایل محلی به‌عنوان شفادهنده دردها، اعتبار و احترامی مضاعف یافت.

---

۱. علی یعقوبی‌نژاد، رئیس نفت، ص ۱۴۷.

دامنهٔ این نفوذ مردمی آن‌چنان گسترش پیدا کرد که در بسیاری از مشاجرات و اختلافات قبیله‌ای نیز پای یانگ به میان کشیده می‌شد و به واسطهٔ میانجی‌گری‌های او شعلهٔ بسیاری از مخاصمات قومی فروکش می‌کرد. آنچه که بیش از همه این نقش را در شخصیت او تقویت می‌کرد، تسلط وی بر زبان فارسی بود. او با برقرارکردن ارتباط کلامی به خوبی توانست بومیان آن منطقه را شناسایی کرده و با خصوصیات و ویژگی فرهنگی آنان آشنا شود.

وی در خاطرات خود، ضمن پرطاقت و بااستعداد خواندن افراد قبایل بختیاری می‌نویسد:

«افراد قبایل بختیاری به تجربه ثابت کرده بودند که قدرت فراگیری خیلی خوبی دارند. مردانی که پدران آنها هیچ‌گاه اتومبیل نرانده بودند، در اسرع وقت یاد گرفتند که چگونه موتور ماشین را پیاده کرده و پس از تعمیر دوباره ببندند. قوهٔ فراگیری و ذوق بدیهه‌سازی آنها تحسین‌انگیز بود. برای مثال وقتی که شرکت در حال احداث جادهٔ گچساران بود، موتور ماشین‌های باری معمولاً به علت شیب تند جاده در سربالایی بیش از حد معمول گرم می‌شد و رانندگان ناگزیر بودند ساعت‌ها در جاده معطل شوند تا موتور ماشین خنک شود. یک روز استادکار گاراژ و رئیس ناحیهٔ گچساران که تصادفاً در راه بودند مشاهده می‌کنند یک ماشین باری به هنگام عبور از جاده هیچ‌گاه برای خنک‌شدن کامیون خود در سربالایی‌ها توقف نمی‌کند. فقط در اول شیب جاده توقف می‌کرد، کاپوت ماشین را بالا برده، چند لحظه بر روی موتور ماشین که از گرمی جزجز می‌کرد خم می‌شد، سپس پشت فرمان ماشین می‌نشست و با دنده یک و دو شروع به بالارفتن از تپه‌ها می‌کرد. در ابتدای یکی از سربالایی‌ها ماشین وی را متوقف می‌کنند و از وی می‌خواهند تا کاپوت ماشین خود را بالا برد؛ مشاهده می‌کنند که رانندهٔ بختیاری نصف یک هندوانه را بر روی کاربراتور موتور قرار داده و بدین‌ترتیب باعث سرد نگه‌داشتن موتور و جلوگیری از جوش‌آمدن بنزین در سربالایی‌ها کرده بود!»[۱]

---

۱. همان، ۱۴۹.

تصدی ادارهٔ امنیت و حفاظت شرکت

طرفه اینکه مسئولیت دکتر یانگ در طول مدت مأموریت تنها در بخش پزشکی محدود نمی‌شد بلکه در سایر مشاغل اداری نیز حائز مسئولیت شد.

اولیای شرکت برای استفاده از موقعیت ممتاز وی در برقراری ارتباط با شیوخ محلی و حفظ امنیت در داخل محوطهٔ عملیات شرکت، او را برای ریاست کل ادارهٔ امنیت و حفاظت شرکت برگزیدند.

وی برای انجام مسئولیت خود در این سمت، اقامت در مسجد سلیمان را اختیار کرد و به کمک معاون خود «الکینگتن»،[1] که از کشور هندوستان به ایران آمده بود، توانست اعتصاب گروهی از کارگران پاکستانی را در آبادان که برای افزایش دستمزد دست از کار کشیده بودند، سرکوب کند و آنان را با ترفندی خاص از طریق یک فروند کشتی به هندوستان انتقال دهد.

بازگشت به انگلستان

یانگ سرانجام پس از ۳۰ سال کار مداوم، در سال ۱۳۱۵ بازنشسته شد و به کشور خود انگلستان بازگشت. اما روح ناآرام و خستگی‌ناپذیر او مانع از آن می‌شد که تجربه‌ای از دوران فترت بیندوزد.

دکتر یانگ در شروع جنگ جهانی دوم، پس از بازگشت به کشورش «انگلستان» طی دو سال در آزمایشگاهی به کار واکسینه‌کردن سربازان جنگ همت گمارد. دستیاری «سرالکساندر فلمینگ»،[2] کاشف پنی‌سیلین از جمله فعالیت‌های دیگر او در سال پایانی عمر بود.

دکتر یانگ در سال ۱۳۲۹ پس از یک عمر کار و تلاش بی‌وقفه در حرفهٔ پزشکی و مسئولیت اجرایی، جان به جان‌آفرین تسلیم کرد، آن‌هم در شرایطی که در دو سال بعد، کاشف پنی‌سیلین الکساندر فلمینگ، به یاد شخصیت و به پاس فعالیت‌های بی‌شائبهٔ وی درحرفهٔ پزشکی، از لوح برنزی که در سالن ادارات مرکزی شرکت نفت انگلیس در لندن نصب شده بود، در حضور دوستان و همکاران وی، پرده‌برداری کرد.

---

1. Elkington.
2. Alexander Fleming.

فصل سوم

سرمایه‌گذاران نفت

پیکنز
نفتگری پرشور در جذب سرمایه‌گذاری نفتی

در سال ۱۹۲۸ در سرزمین نفت‌خیز کوچکی در ایالت اوکلاهما کودکی به جهان نفت عرضه شد که «بیش از هر فرد دیگری در صنعت نفت تحول ایجاد کرد. ساختار شرکت‌های نفتی را تغییر داد و در فرایند این تغییر ساختار، برخی از شناخته‌شده‌ترین ویژگی‌های برجسته این صنعت را از میان برد».[۱]

وی «تن بون»[۲] نام داشت و تنها فرزند خانواده «پیکنز»[۳] محسوب می‌شد. پدرش در کار معاملات زمین، امرار معاش می‌کرد و مادرش در جنگ جهانی دوم مسئولیت جیره‌بندی بنزین را به‌عهده داشت.

«تن بون» در شرایطی مراحل رشد خود را پشت سر نهاد که اکتشافات پی‌درپی نفت سراسر اوکلاهما را پرکرده بود و وی بنابر اقتضای شرایط آن روز، دوران جوانی خود را با تحصیل در رشتهٔ زمین‌شناسی آغاز کرد. پس از به پایان رسانیدن تحصیلات دانشگاهی اشتغال در شرکت فیلیپس را اختیار نمود اما از آنجا که نظم خشک اداری را هیچ‌گاه خوش نداشت و به‌لحاظ شخصیتی فردی

---

۱. دانیل یرگین، نفت، پول، قدرت، ترجمهٔ دکتر منوچهر غیبی ارطه‌ای، جلد دوم، ص ۱۰۵۸.

2. T-Boone.   3. Pickens.

مستقل، پرشور، بااراده، منتقد، صریح‌اللهجه و دارای اعتماد به نفس شناخته می‌شد پیوسته با سیستم اداری مشکل داشت و مورد نکوهش و ملامت اولیای شرکت قرار می‌گرفت. گاه با آنان به مشاجره می‌پرداخت و گاه نیز موجب اختلال در نظم اداری شرکت می‌شد. روزی یکی از مسئولان شرکت که از رفتارهای نامناسب او به ستوه آمده بود، به تندی به وی گفت: «اگر یک‌بار دیگر با پرحرفی‌های خود برای شرکت دردسر درست کنی، به تو خواهم آموخت که چگونه دهانت را ببندی و برای همیشه لب فروبندی!!» از این‌رو خیلی زود آن شرکت را ترک گفت و اقدام به فعالیت‌های شخصی در عرصهٔ معاملات بازرگانی نمود.

وی مدتی را به امر بازرگانی خوراک دام پرداخت و با پیش‌خریدهای دام شرکتی را به هم زد که در آن دوران دومین شرکت بزرگ خوراک دام در آمریکا محسوب می‌شد اما دیری نپایید که به علت ورشکستگی از این کار کناره گرفت و به فعالیت در عرصهٔ نفت و معاملات نفتی روی آورد.

تنها ارادهٔ قوی و هوش و ذکاوت او بود که می‌توانست نفتگری چون «تن بون» را در آغاز راه معاملات نفتی در منطقه جغرافیایی سخت جنوب غربی کشور با هوای سوزان و گرد و غبار دایمی، بدون کمترین امکانات و تسهیلاتی از جمله دفتر کار و تلفن موفق گرداند. جالب اینکه در آن دوران برای تماس با مخاطبان خود از تلفن‌های عمومی استفاده می‌کرد و معاملات بزرگ را از آن طریق برقرار می‌ساخت. به‌دلیل نداشتن جای مناسب، هر روز صبح صورت خود را در دستشویی‌های جایگاه‌های بنزین اصلاح می‌کرد.

فعالیت در حوزهٔ بهره‌برداری نفت

در سال ۱۹۶۴ پس از گذشت ۱۰ سال از فعالیت‌های خود در حوزهٔ معاملات نفتی به تأسیس یک شرکت بزرگ نفتی موسوم به «مساپترولیوم»[1] همت گماشت. این شرکت از ادغام چند شرکت مختلف حفاری ایجاد شده بود. طولی

---

1. Mesa Petroleum.

نکشید که به‌منظور بسط دامنهٔ کاری توجه او به شرکت نفتی «هوگاتن پروداکشن»[1] معطوف شد.

این شرکت اگرچه فعالیتی نداشت اما از ذخایر گازی فراوانی در جنوب غربی ایالت کانزانس برخوردار بود که می‌توانست در صورت خرید سهام و بهره‌برداری آن سود سرشاری نصیب پیکنز گرداند. از این‌رو با اشتیاق فراوان اقدام به خرید سهام شرکت هوگاتن پروداکشن نمود و آن را در شرکت خود «مساپترولیوم» ادغام کرد.

بدین‌سان فعالیت پیکنز در حوزهٔ بهره‌برداری نفت جدیت بیشتری به خود گرفت به‌طوری که کلیهٔ دکل‌های حفاری در ایالات متحده را به اجارهٔ شرکت درآورد و در جست وجوی نفت سفرهایی را به دریای شمال و استرالیا ترتیب داد. برای پیش‌خرید نفت قراردادهایی را با سرمایه‌داران منعقد ساخت که در آن زمان کاری بی‌نظیر تلقی می‌شد.

در همهٔ این موارد خود را فردی بامهارت و پرشتاب نشان می‌داد. آن‌چنان که گویی سالیان درازی را در این پیشه فعالیت داشته است. با ابتکار عمل خود وقایعی را در صنعت نفت کارگردانی می‌کرد که نتیجتاً بر ارزش سهام می‌افزود و این چیزی نبود که از دید مالکان پنهان بماند. به همین‌رو همواره تحسین سرمایه‌گذاران عمده را برمی‌انگیخت. درعین حال مخالفان سرسختی هم داشت که وی را فرصت‌طلب و فریبکار در جلب مشتری می‌خواندند. آنچه که بیش از همه مخالفت با پیکنز را دامن می‌زد، برنامه‌های او بود که در راستای مبارزه با اتلاف و بی‌بندوباری و ایستادگی در برابر زیاده‌روی‌ها و نیز در دفاع از حقوق سهامداران فراموش شده شکل می‌گرفت، برنامه‌های او دقیقاً ناظر بر نقاط ضعف صنعت نفت بود.

بروز برخی از اتفاقات تلخ در اوایل دههٔ ۱۹۸۰ از جمله کاهش تولیدات نفت در ایالات متحده و نافرجامی عملیات اکتشافی نفت در اوایل دههٔ ۱۹۸۰ و مالاً بازنشستگی‌های پیش از موعد و عدم استخدام‌های جدید در شرکت‌های

---

1. Hugoton Production.



«بون پیکنز» رئیس کل کمپانی نفتی بزرگ «مسا» (سمت چپ) دست «جیمی لی» رئیس کل کمپانی بزرگ نفتی «گلف» را، پس از امضای قرارداد ادغام دو غول بزرگ نفتی می‌فشارد



«بون پیکنز» رئیس کل کمپانی نفتی بزرگ «مسا» (سمت چپ) دست «جیمی لی» رئیس کل کمپانی بزرگ نفتی «گلف» را، پس از امضای قرارداد ادغام دو غول بزرگ نفتی می‌فشارد

نفتی، پیکنز را برای افزایش توان اقتصادی و توسعهٔ شرکت خود متوجه شرکت «سیتیز سرویس»،[1] نوزدهمین شرکت نفتی بزرگ آمریکا کرد. ایـن شـرکت در بزرگی سه برابر شرکت «مسا» محسوب می‌شد که توسط «هنری دوهـرتی» در دههٔ ۱۹۲۰ تأسیس شده بود. پیکنز از طریق شرکت خود، «مسا»، اقدام به خرید بخشی از سهام آن نمود. چندی بعد شرکت دیگری تمام سهام شـرکت سـیتیز سرویس را خرید و از این رهگذر ۳۰ میلیون دلار سود بابت فروش سهام نصیب پیکنز گرداند.

شرکت پیکنز در آن ایام که صنعت جهانی نفت از رونق افتاد و دورهٔ ناکامی و شکست خود را طی می‌کرد، در خلیج مکزیک پول زیادی را از دست داده بود. طبیعی بود که برای جبران این خسارت حرکتی را صورت دهد. لذا پیکنز برای این کار تدبیری اندیشید و در یکی از جلسات هیأت مدیره در ژوئیهٔ ۱۹۸۳ چنین گفت: «بچه‌ها، جریان واقعه از این قرار است، ما باید ۳۰۰میلیون دلار تهیه کنیم. باید خیلی زود این کار را بکنیم ما در خلیج مکزیک پول زیادی از دست داده‌ایم نمی‌توانیم پای خود را کنار بکشیم. هدف ما در دست داشتن یک میدان نفت‌خیز نیست ما به یک کشف واقعی نیاز داریم».[2] او بر این گفتار خود استوار ماند و چندی بعد، چنانکه خود گفته بود اقدام به عملیات اکتشاف نفت نمود و ۳۰۰ میلیون دلار در این راه هزینه کرد.

عطش سیری‌ناپذیر پیکنز در جذب سرمایه‌گذاری و افزایش توان اقتصادی شرکت احساس هرگونه رضایت و خرسندی را نسبت به وضعیت موجود از وی می‌گرفت و وی را بی‌درنگ به پیشرفت بیش از پیش فرامـی‌خوانـد. از ایـن‌رو پیکنز برای پیشبرد کار خود پیوسته دست به ابتکار عمل می‌زد و از قدرت خلاق خود بهره می‌گرفت؛ برای ایجاد پشتوانهٔ مالی لازم و تجهیز توان تهاجمی شرکت در اوت ۱۹۸۳ با استفاده از کدهای انتقالی، خرید سـهام یکـی از شـرکت‌های عمدهٔ بین‌المللی نفت موسوم به «گلف» را از طریق حساب‌های بانکی شماره‌دار

---

1. Cities Service.

۲. نفت، پول، قدرت، ص ۱۰۷۱.

آغاز کرد و سازمانی را موسوم به «گروه سرمایه‌گذاران گلف»[1] به‌وجود آورد. بدین‌سان شرکت گلف را واداشت تا نیمی از ذخایر نفت و گاز خود را در ایالات متحده به یک صندوق امانی حق‌الامتیاز انتقال دهد که مستقیماً به سهامداران تعلق داشته باشد. در این‌صورت تمامی سهامداران جریان نقدینگی را در اختیار می‌گرفتند و برای بار دوم دیگر مالیاتی بابت سود حاصله از سهام آنان کسر نمی‌شد.

شرکت گلف نیز متقابلاً برای خنثی‌کردن تحرکات حریف، اقدام به فعالیت نمود و تعداد زیادی از سهامداران را تحریک کرد تا در جریان انتخابات به مدیریت گلف رأی دهند. این اقدام شرکت گلف سرانجام مؤثر واقع شد و با اکثریت ضعیف ۵۲ درصد نظر رأی‌دهندگان را نسبت به مدیریت خود جلب کرد.

اما پیکنز در برابر این موفقیت آرام ننشست و با استفاده از روابط عمومی قوی که داشت و نفوذ در بین ارباب جراید و مطبوعات دست به اقداماتی زد؛ ارائهٔ پیشنهاد کتبی به هیأت مدیره گلف مبنی بر تقسیم ذخایر نفت و گاز شرکت بین سهامداران و ارائهٔ پیشنهاد مزایده خرید یکباره سهام به سلطان اوراق قرضه «مایکل میلکن»[2] از جملهٔ این اقدامات بود.

مجموعهٔ کوشش‌های او سرانجام موجب گردید گلف از چنگ مدیریتی ضعیف و نالایق خارج شده و در مسیر مطلوب خود یعنی روند روبه تزاید سهام قرار گیرد. افزایش قیمت سهام گلف از سهمی ۴۱ دلار به سهمی ۸۰ دلار و نیز بالارفتن ارزش کل سرمایه آن در بازار از ۶/۸ میلیارد دلار به ۱۳/۲ میلیارد دلار نتیجه‌ای بود که حاصل ماه‌ها مبارزه توسط وی شمرده می‌شد. ضمن این‌که از این رهگذر ۵۰۰ میلیون دلار نصیب شرکت مسا گردید. آن هم در شرایطی که به گفتهٔ پیکنز سخت به این مبلغ نیازمند بود.

هیأت مدیرهٔ شرکت مسا، سرانجام به‌منظور قدردانی از بون پیکنز و حق‌شناسی از اقدامات وی در راستای افزایش سود شرکت، پاداشی قابل توجه به مبلغ ۱۸/۶ میلیون دلار در اختیار وی قرار داد که در آن زمان در نوع خود

1. Gulf investrors Group.
2. Micheal Milken.

کم‌نظیر می‌نمود.

پیکنز معمولاً درپی هر موفقیتی که کسب می‌کرد از پای نمی‌نشست و بـه آغازی دوباره در انجام کار مصمم می‌شد. اقدام بعدی او در این مـقطع زمـانی تلاش در جهت خرید شرکت‌های فیلیپس و یونوکال و ایـجاد رقـابت در ایـن صحنه بود. هرچند دادگاه‌ها مانع از آن می‌شدند که پیکنز طرح خود را اجرا کند و به اهداف برنامه‌ریزی شده خود نائل آید. اما این موانع و هر مانع دیگری که در برابر ارادهٔ مصمم او قرار می‌گرفت خـللی در ارادهٔ او وارد نـمی‌ساخت، ضـمن اینکه او را به اقدام در هر کاری مصمم‌تر می‌ساخت.

دارسی
نامی که با تاریخ نفت ایران درآمیخت

در سال ۱۲۸۰ که نفت ایران نخستین توان خود را در صحنهٔ تاریخ می‌آزمود و مصمم و با اراده اما بی‌تجربه، فصل آغازین صنعت را می‌گشود و به تدریج سر از مغاک خاک برمی‌آورد، پیمانی نابرابر بسته شد که سال‌ها موضوع بحث محافل سیاسی ایران و جهان شد. این پیمان توسط کسی شکل گرفت که در صنعت نفت دانش و تجربه‌ای نداشت و در محافل نفتی مهجور و ناشناخته بود اما با این پیمان آن‌چنان شهرت و آوازه‌ای به‌هم زد که با تاریخ نفت ایران درآمیخت و در صنعتی چون نفت، به‌عنوان آغازگر عملیات نفتی در خاورمیانه و پدر نفت خلیج فارس، شناخته شد.

او کسی جز ویلیام ناکس دارسی نبود. شخصیتی سوداگر و ثروتمند که اگرچه پدر صنایع نفت خاورمیانه لقب گرفت اما در طول دوران صاحب امتیازی حتی یک بشکه نفت خام ندید، پای بر خاک ایران و سایر کشورهای خاورمیانه نسایید، میدان نفتی را از نزدیک مشاهده نکرد! تنها سفر او به یک کشور عربی، بازدید کوتاه از قاهره هنگام عبور کشتی او از کانال سوئز بود و این بازدید هم از

روی حس کنجکاوی و به‌منظور تماشای اهرام ثلاثه مصر بود و نه سرمایه‌گذاری در کار نفت.[۱]

ویلیام ناکس دارسی[۲] در سال ۱۸۴۸ در «دون» انگلیس متولد شد. در ۱۷ سالگی به اتفاق خانواده به استرالیا مهاجرت کرد. او مردی کاری، فعال، سمج و حادثه‌جو بود. در تحصیلات دانشگاهی رشتهٔ حقوق را برگزید و در شهری کوچک همچون پدر، به پیشهٔ وکالت پرداخت.[۳] در اوایل جوانی به حکم یکی از قضات بومی اهالی استرالیا محبوس گردید. بعد از استخلاص[۴] یک اتفاق سادهٔ زندگی عادی او را عوض کرد و او را در مسیر دیگری قرار داد، آن اتفاق ساده چنین بود:

روزی یکی از مشتریان او به نام «ساندی دمورگان» چند قطعه سنگ معدن قیمتی به او نشان داد که در حوالی خانهٔ او در استرالیا به‌مقدار زیاد یافت می‌شد. حس کنجکاوی، وی را بر آن داشت پیرامون این موضوع تحقیق کند. در این تحقیق معلوم شد در آن نقطه معادن طلا یافت می‌شود. او از آنجا که عطش سیری‌ناپذیری برای خطرپذیری داشت بلافاصله دست از کار همیشگی خود کشید و استخراج معدن طلا را بر شغل وکالت ترجیح داد و با اقدام مالی متهورانه‌ای، گروهی را سازمان داد تا از یک معدن طلای قدیمی دوباره بهره‌برداری کند. او از این رهگذر به ثروت عظیم دست یافت که با رقبای خود قابل مقایسه نبود. این ثروت‌ها او را از ادامهٔ فعالیت بازنداشت و آتش درون او را خاموش نساخت. او می‌خواست با انباشت ثروت سومین سلطنت و حکومت نفت را در دنیا ایجاد کند. حکومتی که به مراتب از تشکیلات نفتی آمریکا و روسیه مقتدرتر و وسیع‌تر باشد.[۵]

---

۱. محمود طلوعی، بازی قدرت ـ جنگ نفت در خاورمیانه، ص ۲۲، نشر علمی، ۱۳۷۱.

2. Darcy, William Knox.

۳. آنتوان زیشکا در کتاب خود تحت عنوان «جنگ مخفی برای نفت» دارسی را مهندس زمین‌شناس قابل معرفی می‌کند درصورتی که چنانکه گفته شد وی فارغ التحصیل دانشکدهٔ حقوق بوده است.

۴. آنتوان زیشکا، جنگ مخفی برای نفت.

۵. همان.



ویلیام ناکس دارسی



ویلیام ناکس دارسی

۴۱ ساله بود که برای استفاده از ثروت به‌دست آمده و کسب شهرت با چمدانی پر از پول استرالیا را به قصد لندن ترک و به شیوهٔ ثروتمندان انگلیسی زندگی اشرافی اختیار کرد. در لندن عمارت مجللی بنا کرد و صاحب دو ملک ییلاقی شد. از آنجا که شرکت در میدان مسابقات اسبدوانی را بسیار دوست می‌داشت با صرف هزینه‌ای هنگفت در این میدان ورزشی و در کنار جایگاه سلطنتی، جایگاهی انحصاری به خود اختصاص داد. او تنها ثروتمندی بود که از این امکان برخوردار می‌شد.

پس از مرگ نخستین همسرش به دلیل برخورداری از ثروت زیاد با هنرپیشه معروف انگلستان ازدواج کرد که عادت به تفریحات پرخرج و پرزرق و برق داشت. در اینجا بود که شانس بار دیگر به او روی آورد و این‌بار ورود به دنیای نفت بود که شانس او را رقم می‌زد. آن‌هم در شرایطی که دارسی حتی نمی‌توانست رؤیای سرمایه‌گذاری در صنعت نفت خاورمیانه را در سرش بپروراند.

ورود او به این عرصه توسط رئیس گمرکات ایران انجام پذیرفت. آن شخص «آنتوان کتابچی‌خان»[1] نام داشت که برای گشایش نمایشگاهی ایرانی در پاریس، به فرانسه سفر کرده بود.

کتابچی‌خان از طریق آشنایی با یک دیپلمات بازنشسته انگلیسی و وزیرمختار سابق بریتانیا در تهران به نام «سرهنری دراموند ولف»، همکاری او را در شناسایی یک سرمایه‌دار انگلیسی، علاقه‌مند به سرمایه‌گذاری‌های نفتی در ایران جلب کرد. دراموند ولف نیز ویلیام ناکس دارسی را به کتابچی خان معرفی و وی را به سرمایه‌گذاری نفتی در ایران تشویق نمود. شناسایی این سرمایه‌دار انگلیسی در شرایطی صورت پذیرفت که دولت انگلستان نیز از قبل تحصیل امتیاز نفت نواحی جنوب ایران را برای یکی از اتباع خود مورد تأکید قرار داد البته به گونه‌ای که موجب تحریک روس‌ها نشود.

---

۱. رجوع شود به کتابچی، زمینه‌ساز بزرگترین قرارداد نفتی در ایران، در همین کتاب.



دارسی، سومین نفر از راست

اعزام هیأت دو نفره به ایران

دارسی به‌منظور حصول اطمینان از وجود منابع نفتی در ایران طی هیأتی دو نفر مهندس زمین‌شناس را به نام‌های «برلز»[1] و «دالتون»[2] به ایران اعزام داشت. این هیأت دو نفره پس از تحقیق و بررسی طی گزارش به دارسی، مراتب را مورد تأیید قرار داد و دارسی را از وجود نفت در جنوب و غرب ایران مطمئن ساخت. دارسی با مطالعهٔ این گزارش و حصول اطمینان از ذخایر نفت ایران، آمادگی خود را جهت استخراج نفت مشروط به کسب امتیاز، به آنتوان کتابچی اعلام می‌دارد و نمایندهٔ خود «آلفرد ماریوت» را به‌همراه کتابچی‌خان برای تحصیل امتیاز به ایران اعزام می‌کند.

کتابچی در این مأموریت تا آنجا که می‌توانست در جلب پشتیبانی هیأت دولت‌ودرباریان کوشیدو در این‌راه حتی‌با نوکرمخصوص شاه‌تماس‌حاصل‌کرد!

1. Burls.
2. Dalton.



دارسی، سومین نفر از راست

اعزام هیأت دو نفره به ایران

دارسی به‌منظور حصول اطمینان از وجود منابع نفتی در ایران طی هیأتی دو نفر مهندس زمین‌شناس را به نام‌های «برلز»[1] و «دالتون»[2] به ایران اعزام داشت. این هیأت دو نفره پس از تحقیق و بررسی طی گزارش به دارسی، مراتب را مورد تأیید قرار داد و دارسی را از وجود نفت در جنوب و غرب ایران مطمئن ساخت. دارسی با مطالعهٔ این گزارش و حصول اطمینان از ذخایر نفت ایران، آمادگی خود را جهت استخراج نفت مشروط به‌کسب امتیاز، به آنتوان کتابچی اعلام می‌دارد و نمایندهٔ خود «آلفرد ماریوت» را به‌همراه کتابچی‌خان برای تحصیل امتیاز به ایران اعزام می‌کند.

کتابچی در این مأموریت تا آنجا که می‌توانست در جلب پشتیبانی هیأت دولت‌ودرباریان کوشیدو در این‌راه حتی‌با نوکرمخصوص شاه‌تماس‌حاصل‌کرد!

1. Burls. 2. Dalton.

«سر آرتور هاردینگ» وزیر مختار بریتانیا نیز به دستور وزارت خارجه از هیچ کوششی در جهت حمایت از دارسی فروگذار نکرد و ضمن تشویق و تطمیع اتابک اعظم امین‌السلطان، نخست‌وزیر مظفرالدین شاه به انعقاد قرارداد نفتی با دارسی، مخالفت احتمالی روس‌ها را با اعطای امتیاز نفت ایران به نمایندهٔ دارسی گوشزد و جهت پیشگیری مخالفت روس‌ها به ماریوت پیشنهاد می‌کند که پنج ایالت شمالی ایران را از مناطق پیشنهادی خود حذف کند.

صدر اعظم ایران نیز از وزیر مختار انگلستان تحریر متن امتیازنامه را به خط فارسی خواستار می‌شود تا با مخالفت وزیر مختار روسیه در تهران روبرو نشود. وزیر مختار روس به دلیل عدم آشنایی با زبان فارسی و نبودن منشی در محل کار، با متن امتیازنامه مخالفتی نشان نمی‌دهد. امین‌السلطان نیز که شرایط را مقتضی می‌بیند بی‌درنگ متن امتیازنامه را تقدیم مظفرالدین شاه کرده و به امضای وی می‌رساند.

امتیازنامهٔ دارسی

بدین ترتیب امتیازنامه‌ای شکل می‌گیرد که به موجب آن، استخراج، بهره‌برداری، حمل و نقل و فروش نفت به مدت ۶۰ سال در خاک ایران به استثنای پنج استان شمالی کشور در اختیار دارسی قرار می‌گیرد.

نمایندهٔ دارسی در تهران پس از موفقیت در کسب امتیازنامه از فرط شادی سر از پا نمی‌شناخت زیرا او اعتقاد داشت که این امتیازنامه نه تنها سود هنگفتی عاید شخص دارسی خواهد کرد بلکه هم به لحاظ تجاری و هم به لحاظ سیاسی تأثیر دامنه‌دار مساعدی به سود انگلستان درپی داشته و بر نفوذ انگلیس در ایران به میزان زیادی خواهد افزود.

دارسی نیز که در شهر خود، لندن، فرارسیدن چنین لحظه‌ای را انتظار می‌کشید به مبارکی حصول این موفقیت کم‌نظیر ضمن خرید یک نیم‌تاج طلایی برای همسر خود، ضیافت باشکوهی را با شرکت وزیر خارجهٔ انگلستان و بسیاری از شخصیت‌های سیاسی و بلندپایگان آن کشور بر پا کرد و طی

مراسمی این دستاورد بزرگ را که نصیب کمتر کسی می‌شد، جشن گرفت.

این امتیاز در شرایطی از سوی دولت ایران به آغازگر عملیات صنعت نفت در خاورمیانه یعنی دارسی اعطا می‌شد که به نوشتهٔ لئونارد ماسلی در کتاب نفت، سیاست و کودتا در خاورمیانه «پای صاحب امتیاز هرگز به خاک ایران نرسید[۱] و هیچ‌گاه میدان‌های نفت‌خیزی را ندید. تنها سفر وی به خاورمیانه یک گشت و گذار دو روزه به قاهره و دیدن اهرام ثلاثهٔ مصر بود. این گشت و گذار نیز هنگامی صورت گرفت که دارسی با کشتی خود از استرالیا راهی انگلستان بود و از میان کانال سوئز می‌گذشت. این سفر موقعی روی داد که دارسی حتی نمی‌توانست رؤیای سرمایه‌گذاری در صنعت نفت خاورمیانه را در سرش بپروراند. حتی تردید وجود دارد که وی هرگز یک بشکه نفت خام را دیده باشد. در واقع باید گفت دارسی از آغاز تا پایان مشارکت نفتی خود در ایران یک صاحب‌امتیاز غایب به شمار می‌رفت».[۲]

وی در این قرارداد متعهد می‌شد که حداکثر در مدت ۲ سال شرکت یا شرکت‌هایی جهت بهره‌برداری از امتیاز تأسیس کند و از منافع حاصل از عملیات آن‌ها ۱۶ درصد به‌عنوان حق‌الامتیاز در اختیار دولت ایران قرار دهد.

امتیازنامهٔ دارسی مشتمل بر ۱۸ فصل بود[۳] که مهم‌ترین فصول آن را عناوین ذیل تشکیل می‌داد:

برخورداری صاحب‌امتیاز از حق انحصاری لوله‌ها از چاه‌های نفت تا خلیج فارس، معافیت از پرداخت مالیات و حقوق گمرکی، واگذاری اراضی بایر مورد نیاز به صاحب امتیاز به‌طور رایگان، حفظ امنیت و اجرای مقاصد این امتیاز از سوی دولت ایران، تأسیس یک یا چند شرکت ظرف حداکثر دو سال از سوی

---

۱. آنتوان زیشکا در کتاب خود تحت عنوان «جنگ مخفی برای نفت» فصل مشروحی از ماجرای سفر دارسی به خاک ایران ارائه می‌دهد. درحالی که ورود دارسی به خاک ایران صحت نداشته و پایه و اساس درستی ندارد.

۲. لئونارد ماسلی، نفت، سیاست و کودتا در خاورمیانه، ترجمهٔ محمد رفیعی مهرآبادی، صص ۵۳ و ۵۴.

۳. طالبان بنگرند به نفت ایران، دکتر ایرج ذوقی، صص ۶۴ تا ۶۶.

دارسی جهت انتفاع از امتیاز، واگذاری معادن نفت شوشتر و قصر شیرین و دالکی بندر بوشهر، پرداخت ۲۰ هزار لیره به‌صورت نقد و ۲۰ هزار لیره به‌صورت سهام به دولت ایران پس از گذشت یک ماه از زمان تأسیس شرکت استخراج اولیه، و نیز، شرایط ابطال قرارداد و نحوهٔ حل و فصل اختلافات احتمالی بین طرفین قرارداد.

برتری بسیار مهم امتیاز دارسی در آن بود که از آن طریق حکومت شاه از هرگونه دریافت مالیات یا عوارض در آن مورد صرف نظر می‌کرد:[1] «تمام اراضی که به صاحب امتیاز واگذار شده و همچنین اراضی که صاحب امتیاز به موجب فصل سوم، استملاک خواهد کرد و نیز تمام محصولات آنها که به خارجه حمل شود، از هر نوع مالیات و عوارض در مدت این امتیازنامه معاف خواهد بود و تمام اسباب و آلات لازمه برای تفتیش و تفحص و استخراج معادن و بسط آنها و نیز برای تأسیس لوله‌ها در وقت دخول به ایران، به هیچ‌وجه من‌الوجوه حقوق گمرک را نخواهد پرداخت».

وی همچنین به‌منظور تقدیر از مقامات کشوری در اعطای این امتیاز ۳۰ هزار سهم به مظفرالدین شاه و ۱۰ هزار سهم به اتابک اعظم، ۵ هزار سهم به وزیر معادن و ۵ هزار سهم نیز به میرزا حسن خان مشیرالدوله وزیر امور خارجه پیشکش کرد![2]

دارسی با تحصیل این امتیاز بدون اینکه در ابتدا از سازمان یا تشکیلاتی برخوردار باشد، هیأتی را به فرماندهی «جورج رینولدز»[3] جهت شروع کار حفاری به منطقهٔ نفتی گسیل داشت اما تلاش‌های او طی سه سال ثمره چندان رضایت‌بخشی نداشت و از این بابت بسیار متضرر شد. تنها چیزی که در این مدت عاید او شد اکتشاف دو حلقه چاه نفت در منطقهٔ قصر شیرین بود، آن‌هم در حدی نبود که نظر دارسی را تأمین کند. از آن پس در صدد فروش امتیاز خود

---

۱. شاهرخ وزیری، نفت وقدرت در ایران (از قناعت تا لولهٔ نفت)، ترجمهٔ مرتضی ثاقب‌فر، ص ۷۴.

۲. نفت ایران، ص ۶۷.

۳. رجوع شود به رینولدز، نخستین مسئول حفاری در جنوب ایران، در همین کتاب.

برآمد. در این شرایط بود که دریاسالار «لرد فیشر» نیروی دریایی انگلستان به بهانهٔ تغییر سوخت ناوگان جنگی انگلستان از زغال‌سنگ به نفت به کمک دارسی آمد و هیأتی را به‌منظور تحصیل امتیاز دارسی مأمور کرد. این هیأت پس از بررسی، تحصیل این امتیاز را برای دولت انگلستان، مغایر با سیاست‌ها و اصول کلی تشخیص داده و آن را به صلاح کشور ندانست وی در عوض استفاده از سرمایه‌های بخش خصوصی انگلیس را برای این امر ممکن شناخت.

به همین منظور، هیأت به شرکت نفت انگلیس برمه متوسل شد. «لرد استراتکونا»[1] رئیس شرکت مذکور، خواسته هیأت را اجابت کرد. حاصل توافق به عمل آمده تشکیل شرکت جدیدی با عنوان «سندیکای امتیازات» بود که با سهامدارانی چون دارسی و لرد استراتکونا شکل گرفت.

شرکت نفت برمه نیز از جمله سهامداران آن به‌شمار می‌آمد. این شرکت برای دستیابی به اهداف خود پیگیرانه به عملیات حفاری همت گماشت تا سرانجام پس از ۵ سال کاوش در خاک جنوب، یعنی در سال ۱۲۸۷، به حفر نخستین چاه نفت در مسجد سلیمان توفیق یافت. نخستین چاهی که به گفتهٔ یکی از کارشناسان نفتی، «صنعتی را آغاز کرد که طی دو جنگ، نیروی دریایی انگلستان را نجات داد ولی برای ایران زحمتی ایجاد کرد که از مجموع مزاحمت‌های سیاسی دول عظیم بیشتر بود».

در اولین گزارشی که از این رویداد موفقیت‌آمیز خبر می‌داد، آمده بود: «به جمله سوم آیهٔ ۱۵ مزمور ۱۰۴ کتاب مقدس مراجعه کنید».

گزارش اگرچه به رمز بود اما با مراجعه به متن کتاب مقدس بر اساس نشانی داده شده همه چیز به خوبی مفهوم بود. عبارت آن آیه چنین بود: «باشد که از دل زمین نفت بیرون آورد تا شادمان گردد».

این گزارش در شرایطی به کشور انگلستان ارسال شد که دارسی در یک مهمانی شام به سر می‌برد. وی با دریافت این گزارش بی‌اندازه شادمان شد، اما در این شرایط خود را نباخت و کوشید خوشحالی خود را تا تأیید خبر ارسالی از

---

1. Lord Strathcona.

دیگران پنهان نگاه دارد. او با خود گفت: «اگر این خبر صحت داشته باشد، مشکلات ما تمام شده است. اما به هیچ‌کس نخواهم گفت تا اینکه این خبر مورد تأیید قرار گیرد». خبر خیلی زود مورد تأیید قرار گرفت و دارسی را از صحت آن مطمئن ساخت.

... و پایان ماجرا

اما برخلاف آنچه که دیده می‌شد زمان همیشه هم وفق مراد دارسی پیش نمی‌رفت چراکه بدون اینکه خود بخواهد، یک سال بعد با تأسیس شرکت نفت انگلیس و ایران مجبور به فروش سهام خود شد و نام او از عنوان شرکت در آگهی تبلیغاتی مربوط به انتشار سهام حذف شد و تمام حقوق امتیازنامهٔ دارسی به این شرکت جدید انتقال یافت. دارسی خود نیز به عضویت در هیأت مدیرهٔ این شرکت درآمد.

این امر مخالفت همسر دوم او را که هنرپیشه بود و بیش از دیگران به شهرت خانوادگی خویش می‌اندیشید، برانگیخت. او دارسی را نکوهش می‌کرد که چرا در برابر این مسأله بی‌تفاوت است و موضعی از خود نشان نمی‌دهد. از این‌رو به‌طور جاه‌طلبانه به وکیل همسر خود نوشت: «به عقیدهٔ من نام همسرم چنان با کار ایران درآمیخته که حذف آن اشتباه بزرگی است و من برای آخرین بار از شما می‌خواهم به فکر شهرت ما باشید».[۱] اما کوشش‌های جاه‌طلبانهٔ همسر آوازه‌خوان دارسی راه به جایی نبرد و او هم‌چنان مورد بی‌توجهی مدیران شرکت قرار گرفت تا جایی که به واگذاری سهام این سرمایه‌گذار بزرگ انجامید.

ارزش سهام او در بازار حدود ۹۰۰ هزار پوند، رقمی معادل ۶۰ میلیون دلار امروز تخمین زده می‌شد. روزی که برای واگذاری سهامش اقدام کرد دردمندانه اظهار داشت: «احساس می‌کنم سند واگذاری فرزندم را امضا می‌کنم». اما حقیقت این بود که رابطه پدر و فرزند کاملاً قطع نشد زیرا دارسی در شرکت جدید در نقش یکی از مدیران مسئولیتی را عهده‌دار شد و نسبت به آن نیز ابراز علاقه و

---

۱. دانیل یرگین، نفت، پول، قدرت، جلد اول، مترجم دکتر منوچهر غیبی ارطه‌ای، ص ۱۸۳.

دوستی می‌کرد و اظهار می‌داشت: «مانند همیشه به امور شرکت سخت علاقه‌مند است».[1]

سرانجام هشت سال پس از واگذاری فرزند! در اول ماه مه ۱۹۱۷ سرمایه‌دار بزرگ انگلیسی، ویلیام ناکس دارسی، که نزدیک به دو دهه سودای نفت ایران را در سر می‌پروراند، در سن ۶۹ سالگی درگذشت. آن هم در شرایطی که ایران را به‌عنوان کانون سرمایه‌گذاری خود هرگز ندید. کشوری که که نام و شخصیّت او را بر سر زبان‌ها آورد و در دانشنامهٔ نفت جای داد.

امتیاز دارسی نیز سال‌ها بعد در آذرماه ۱۳۱۱ به‌طور یک جانبه از سوی ایران لغو شد. تصمیمی که خشم انگلیس را برانگیخت و موجب مناقشات بسیار در روابط سیاسی دو کشور انگلیس و ایران گردید.

---

۱. همان، ص ۱۸۴.

رویتر
از انتشار اخبار تا امتیاز نفت

از نخستین امتیازاتی که زمینهٔ تسلط انگلستان را بر منابع نفتی ایران در دورهٔ قاجار فراهم ساخت به یک سرمایه‌دار انگلیسی تعلق داشت. «بارون جولیوس رویتر[1] نام شخصی بود که بعدها درکار خبر شهرت جهانی کسب کرد و عنوان اولین خبرگزاری را از آن خود ساخت.

در سال ۱۹۱۶ در شهر «کاسل»[2] آلمان در یک خانوادهٔ یهودی دیده به جهان گشود. در آغاز با نام «اسرائیل بیر»[3] شناخته می‌شد. اما در سال ۱۸۴۴ در سن ۲۸ سالگی بعد از آن که از کیش یهودی خارج شد و به دین مسیح گروید به بارون جولیوس رویتر، تغییر نام داد.

بعد از مرگ پدر در سال ۱۸۲۹ درحالی که ۱۳ سال بیشتر نداشت به شهر «گوتینگن»[4] نزد یکی از خویشاوندان خود رحل اقامت افکند. این شهر که آن روز مرکز فعالیت‌های الکتروتلگرافی بود او را به کار در حوزهٔ خبر و خبرگزاری

1. Baron Jolius Royter.
2. Cassel.
3. Israael Beer.
4. Gottingn.

متمایل ساخت. چنانکه بعدها با کمک یکی از شرکای خود «استارگارت»[1] مؤسسه‌ای مطبوعاتی را با عنوان رویتر استارگارت که به چاپ و انتشار چند بولتن سیاسی می‌پرداخت، دائر کرد.

رویتر پس از آن به پاریس رفت و در یک مؤسسهٔ خبرگزاری موسوم به «هاواس»[2] به‌عنوان مترجم استخدام شد. پس از فراگرفتن رمز و راز این حرفه در بهار سال ۱۸۴۹ شخصاً اولین نشریهٔ خبری را انتشار داد.

رویتر سپس به آتن مراجعت و در آنجا دفتری را که در بیشتر شهرهای مهم اروپا نمایندگی داشت، دائر کرد. تا این که نهایتاً در تابستان سال ۱۸۵۱ عازم انگلستان شد و در ۶ سال بعد تابعیت آن کشور را پذیرفت؛ شاید بدین علت این کشور را برای بسط دامنهٔ کاری خود اختیار کرد که در لندن عملیات کابل‌کشی جریان داشت و شاید نیز بدان علت که «انگلستان در آن دوران قلب تجارت و فعالیت‌های اقتصادی و تجاری دنیا بود و حاکمیت قانون سبب شده بود تا سرمایه‌گذاری و فعالیت‌های اقتصادی در این کشور از امنیت حقوقی و مدنی کم‌نظیری برخوردار باشد و دیگر اینکه در این کشور نقل و انتقال اموال به راحتی و بدون هیچ‌گونه مزاحمت و مداخله حکومت انجام می‌پذیرفت».[3]

رویتر در سال ۱۸۵۱ در دو اطاق استیجاری، تلگرافخانهٔ خود را در شهر لندن راه‌اندازی کرد. برای سامان‌دادن به وضعیت خبر و تسریع در انعکاس آن در سال ۱۸۵۶ در فرانسه قراردادهایی را با آژانس‌های خبری «هاواس» و «ولف» منعقد ساخت. فعالیت خبری رویتر در آن زمان که با سلطنت ناپلئون سوم مقارن بود، کمک زیادی در جهت سرعت اخبار انجام داد به‌طوری که روزنامهٔ تایمز که مخالف رویتر شمرده می‌شد، اقدام به انتشار اخبار رویتر نمود. رویتر رفته‌رفته با توسعهٔ شبکه‌های خبری در جهان آوازه‌ای به هم زد و در کسب و انتشار اخبار حائز عنوان شد. به‌طوری که کسی یارای رقابت با او را نداشت. بدین‌سان در سال ۱۸۷۱ از سوی دولت وقت انگلستان عنوان «بارونی» گرفت.

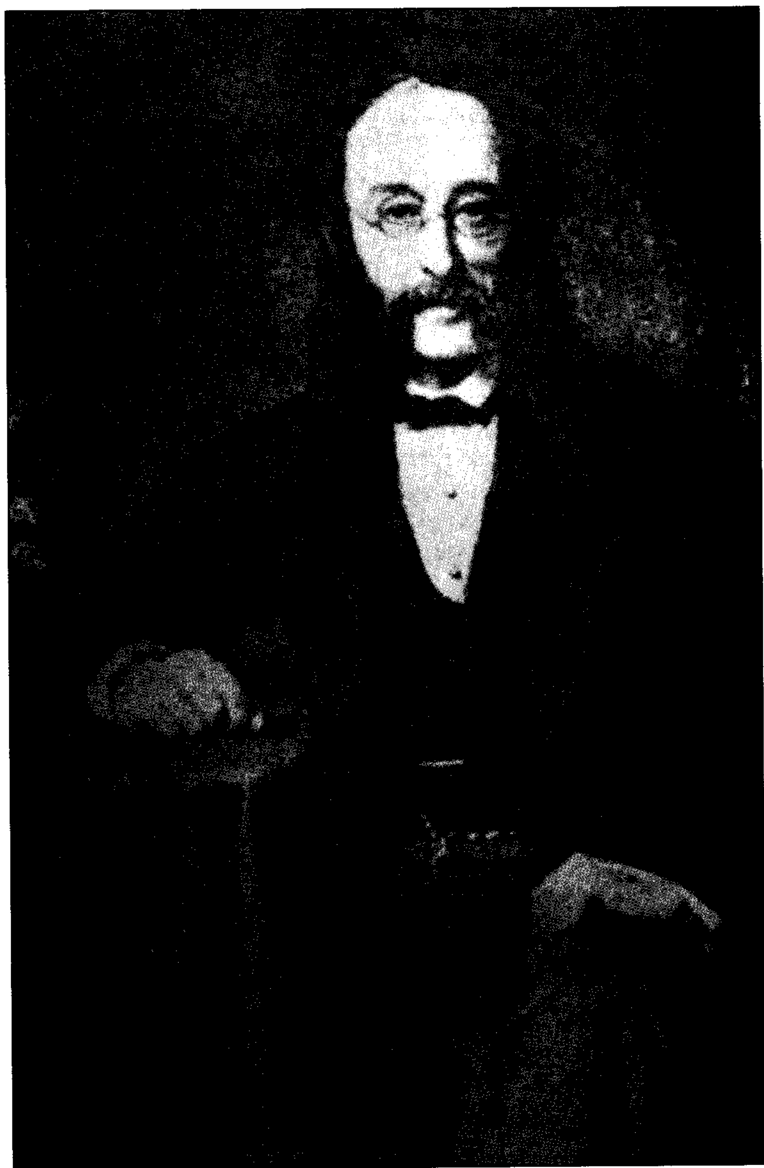
---

1. Stargardt.
2. Havas.

۳. دکتر صادق زیباکلام، سنت و مدرنیته، ص ۳۰۱، انتشارات روزنه، بهار ۱۳۷۷.



بارون جولیوس رویتر



بارون جولیوس رویتر

«لرد سالیزبوری» نخست‌وزیر وقت انگلستان در ژوئن ۱۸۹۱ ضمن تعریف و تمجید از رویتر طی نامه‌ای خطاب به ملکهٔ انگلستان نوشت:

«بارون رویتر چندین سال است که برای دولت فعلی خدمات مهمی انجام داده است و کوشش‌های وی برای تهیهٔ اطلاعات جهت علیاحضرت شایستهٔ قدردانی است».[۱]

با شکل‌گیری مؤسسهٔ خبرگزاری رویتر و گسترش دامنهٔ کاری آن در سراسر جهان، انگلستان توانست بر نفوذ خود در نقاط مختلف جهان بیفزاید و از آن طریق بر منابع زیرزمینی کشورهای مستعمراتی نایل آید.

امتیاز نفتی رویتر

فعالیت‌های رویتر تنها در بخش خبرگزاری خلاصه نمی‌شد بلکه بخشی از آن نیز به خارج از این محدوده تعلق داشت که کسب امتیاز انحصاری منابع زیرزمینی ایران، به‌ویژه منابع نفتی، از جملهٔ آن بود. امتیاز رویتر در دو مقطع امکان ظهور یافت: در مقطع نخست که به سال ۱۸۷۲ باز می‌گردد، درنتیجه اعتراض روس‌ها به دستور ناصرالدین شاه فسخ و یک طرفه از درجهٔ اعتبار ساقط شد و در سال ۱۸۸۹ نیز بار دیگر به‌طور جدی و به‌گونه‌ای دیگر به عرصهٔ فعالیت بازگشت.

رویتر با وزیر مختار ایران در لندن، «محسن خان معین‌الملک» در شرایطی بر سر کسب امتیاز نفتی به گفت وگو و مذاکره پرداخت که شور و شیفتگی نسبت به فرهنگ و مظاهر غرب و حرص و ولع در اندوختن مال و ثروت تمام وجود درباریان و زمامداران کشور را فراگرفته بود و جذب سرمایه‌های غرب در ایران رواج یافته بود.[۲]

رویتر پس از مذاکرهٔ مقدماتی با وزیر مختار ایران، نمایندهٔ خود «ادوارد کوت» را در اوایل سال ۱۸۷۲ راهی تهران کرد تا پیشنهادهای خود را به مقامات

---

۱. ابراهیم تیموری، عصر بی‌خبری یا تاریخ امتیازات در ایران، ص ۱۰۱، شرکت اقبال و شرکاء، تهران ۱۳۳۲.
۲. احمد راسخی لنگرودی، موج نفت، ص ۱۶، انتشارات اطلاعات، سال ۱۳۸۴.

ایرانی منعکس نماید. نمایندهٔ رویتر نیز پس از ورود به تهران با صدراعظم، میرزا حسین‌خان سپهسالار، وارد مذاکره شد. حاصل مذاکرات این دو، تعیین شرایط و تنظیم مواد امتیازنامه بود که به ناصرالدین شاه جهت توشیح تقدیم شد. شاه نیز تصمیم‌گیری در مورد متن امتیازنامه را منوط به بررسی و اظهار نظر وزرا و رجال دولت کرد. آنان نیز طی جلسه‌ای متن امتیازنامه را از نظر گذرانده و گزارشی را در تأیید و تحسین مفاد آن تهیه و تنظیم کردند. ناصرالدین شاه پس از ملاحظه گزارش امضایی را در ذیل مفاد امتیازنامه نشاند و به صدر اعظم ایران نوشت:

«انشاءا... طوری بکنید که این کار بشود و نتیجه به هم برساند و مثل کمپانی‌ها و قرار سابق نباشد».[1]

با امضای متن امتیازنامه از سوی ناصرالدین شاه، امتیاز رویتر جنبهٔ قانونی به خود گرفت. این قرارداد در ۲۴ ماده خلاصه می‌شد و به موجب آن به مدت ۷۰ سال علاوه بر منابع نفتی، تمامی منابع طبیعی اقتصادی، اعم از مخازن زغال‌سنگ، آهن، مس و سرب، عملیات احداث راه‌آهن، بهره‌برداری از آب‌ها و جنگل‌ها، تأسیس یک بانک در ایران و نیز اجاره گمرک‌ها در اختیار بیگانگان قرار می‌گرفت.

در مادهٔ ۲ قرارداد نامه چنین آمده بود: «دولت ایران از برای مدت ۷۰ سال امتیاز مخصوص و انحصار قطعی راه‌آهن بحر خزر الی خلیج فارس را به بارون رویتر و به شرکاء یا به وکلا اعطا و واگذار می‌نماید و همچنین به ایشان حق مخصوص و انحصاری و قطعی می‌دهد که هر شعبات راه‌آهن که مناسب بدانند خواه به جهت اتصال ولایات و شهرها در داخل خاک ایران خواه به جهت راه‌های ایران به راه‌های آهن ممالک جدید از هر نقطه از نقاط سرحدات ایران روبه فرنگستان و هندوستان بسازند و به‌کار بیندازند».

مادهٔ ۱۱ قراردادنامه که از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود و به استخراج و

---

۱. فریدون آدمیت، اندیشهٔ ترقی و حکومت قانون، ص ۳۴۵، انتشارات خوارزمی، تهران، ۱۳۵۱.

بهره‌برداری نفت نیز اشاره داشت، به شرح ذیل آمده است:

«دولت علّیه ایران به حکم امتیازنامهٔ حاضره به اصحاب این امتیاز حق مخصوص و امتیاز انحصاری و قطعی می‌دهد که در طول این امتیاز در تمام ممالک ایران، معادن زغال‌سنگ، آهن، مس، سرب، نفت و غیره را و هر معدن دیگر که ایشان مناسب بدانند، کار بکنند و از آنها تمتع بردارند، به غیر از آن معادنی که ملک مردم است و صاحبان آنها در آنها کار می‌کنند.

در خصوص این نوع معادن هرگاه کمپانی بخواهد آنها را بخرد، بایدبا صاحبان آنها به رضای طرفین معامله نماید، به‌طور وضوح مقرر است که هیچ یک از کارگزاران و مأموران دولتی و مذهبی و هیچ‌یک از رعایا و تبعه و اشخاص نمی‌توانند در خصوص یک معدن ادعای حق تصرف نمایند، مگر در صورتی که مدت ۵ سال قبل علناً و با معرفت و تصدیق عامه در آن معدن کار کرده باشند خارج از این شرط است. هر معدنی که کمپانی پیدا بکند مثل زمین ساده و عادی محسوب خواهد شد و از جانب کمپانی به قیمت متداول آن ولایت خریده خواهد شد و اگر لازم شود دولت صاحب یا اصحاب آن زمین را مجبور خواهد کرد که آن را به قیمت متداول آن ملک به کمپانی بفروشد.[۱]

دامنهٔ امتیاز رویتر آن‌چنان گسترده بود که گذشته از تعجب خارجیان مایهٔ شگفتی شخص رویتر نیز شد.

«لرد کرزن» یکی از رجال انگلیس در خصوص امتیاز رویتر می‌گوید:

«یک چنین امتیاز عظیم و بی‌سابقه، یک بخشش‌نامه بود از طرف کشور ایران و باید اعتراف کرد که اگر بریتانیا توانسته بود این بازی را به آخر برساند، نه تنها شاه ایران مات شده بود، بلکه تزار روسیه هم به جای خود میخکوب می‌شد.[۲]

گراهام استواری در کتاب رویتر در یک قرن، می‌نویسد:

«این امتیاز جاه‌طلبانه و تهورآمیز به مؤسسهٔ خبرگزاری رویتر داده نشده بود،

---

۱. ابراهیم تیموری، عصر بی‌خبری یا تاریخ امتیازات در ایران، ص ۱۱۰.
۲. همان، ص ۱۱۹.

بلکه دولت ایران این امتیاز را به شخص وی «رویتر» اعطا کرده بود.[۱]

سر هنری راولینسون انگلیسی نیز چنین اظهار می‌دارد:

وقتی که این امتیاز به طبع رسید و در دنیا انتشار یافت و دیده شد که دارای مزایای بی‌شمار است و تمام منابع ثروتی و صنعتی و فلاحتی سرتاسر ایران به دست انگلیسی‌ها افتاده است، هیچ کس قادر نبود این موضوع را پیش‌بینی کند که روزی یک چنین امتیاز مهمی به دست یکی از اتباع دولت انگلیس بیفتد».[۲]

البته ناگفته نماند در قالب این امتیاز، همچون پاره‌ای از امتیازات دیگر، دربار ایران نیز از اخذ رشوه بی‌نصیب نماند. جالب اینکه خود رویتر دربارهٔ اینکه چگونه توانسته است چنین امتیازی را که در تاریخ جهان بی‌سابقه بود تحصیل کند گفته بود: «مبلغ ۱۸۰هزار لیره استرلینگ به شاه و وزرایش پرداختم!!»[۳]

مخالفت با امتیاز رویتر

امتیازنامهٔ رویتر نهایتاً با مخالفت روس‌ها، بدان‌جهت که احساس می‌کردند از رقیب عقب افتاده‌اند و اعتراضات مردمی از جمله شخصیت‌های ملی و مذهبی داخل کشور، روبرو شد، چنان‌که رویتر نیز همچون میرزا حسین‌خان سپهسالار آن را پیش‌بینی می‌کرد. صدراعظم طی نامه‌ای مخالفت روس را با این قرارداد با این مضمون به شاه گوشزد می‌کند: «... سفارت روسیه به هیچ‌وجه راضی به این عمل نیست با وجودی که هنوز از فصول و شرایط قرارنامه اطلاع کامل ندارد معایب و خطرات معدود می‌دارد و حق هم دارد. اگر فدوی هم ایلچی روس بودم همین شیوه را پیشنهاد خود می‌ساختم و به قدر مقدور سعی می‌کردم دولت و ملت ایران از این قدرت و نفع جدید محروم بمانند».

ناصرالدین شاه متقابلاً در حاشیهٔ این نامه می‌نویسد:

«.. سفارت روس هرقدر می‌خواهد دلخور باشد، بشود چه حقی دارد؟ البته

---

۱. همان، ۱۱۵. ۲. همان، ۱۱۹.

۳. مصطفی علم، نفت قدرت و اصول ملی شدن نفت ایران، ص ۲۱، انتشارات اطلاعات، تهران، ۱۳۷۱.

قدرت این کمپانی از کنار بحر خزر و رشت الی دریای فارس هیچ‌وجه خوبی برای روس ندارد، اما برای ایران ان‌شاءا... خوب است و خوب باشد».[۱]

البته روسیه از این جهت که به اهمیت نفت ایران پی برده باشد به مخالفت با قرارداد رویتر برنخاست چرا که «روس‌ها به قدری موضوع نفت را بی‌اهمیت تلقی می‌کردند که در مخالفت با امتیاز رویتر تصور کردند منظور انگلیسی‌ها از آن امتیاز فقط ایجاد راه‌آهن می‌باشد که در اثر به‌دست آوردن آن امتیاز نفوذ خود را در ایران توسعه دهند. از این نظر تقاضای ابطال آن قرارداد را نموده و خودشان داوطلب کشیدن خط آهن گردیدند.[۲]

چنانکه گفته شد در مخالفت با امتیازنامهٔ رویتر موجی از اعتراضات مردمی در سراسر کشور شکل گرفت. مخالفان قرارداد علاوه بر لغو امتیازنامهٔ رویتر، به اتفاق خواستار عزل صدراعظم به‌عنوان طرف قرارداد بودند. البته باید گفت «این امتیازنامه به پاشنه آشیل سپهسالار بدل گردید و نقطه ضعف و حلقهٔ شکننده‌ای شد تا از طریق آن مخالفان سپهسالار بتوانند بر او حمله برده و ضربات کاری بر وی وارد سازند.[۳]

از جمله شخصیت‌های بانفوذی که در برابر متن قرارداد ابراز مخالفت کرد و بر موضوع لغو امتیاز و برکناری سپهسالار پای فشرد، «حاج ملاعلی کنی» مجتهد برجستهٔ تهران بود که طی نامهٔ بلندی خطاب به ناصرالدین شاه خواستار لغو قرارداد شد. در بخشی از نامهٔ حاج ملاعلی کنی چنین آمده است:

همهٔ ما دعاگویان بلکه عموم اهل ایمان عرض می‌کنیم که شخص میرزا ملکم خان را دشمن دین و دولت دانسته‌ایم و به هیچ‌وجه صلاحیت وکالت از دولت و سلطنت و انتظام ملک و مملکت ندارد که به خطاب و لقب ناظم‌الملکی مخاطب و ملقب باشد و هر کس باعث این امر شده است، خیانت کلی به دین و دولت نموده است که چنین دشمن جانی را مداخله در کارهای

---

۱. لسانی، طلای سیاه یا بلای ایران، ص ۱۵.
۲. همان، صص ۶۲ و ۶۳.
۳. دکتر صادق زیباکلام، سنت و مدرنیته، ص ۳۰۳.

بزرگ دولت داده است... اما اعلیحضرت شاهنشاهی را به باطن همان امام عصری که محل و مظهر اقتدار و سلطنت‌شان می‌باشند، قسم می‌دهم که اهتمام بر حفظ دین و دولت و دفع هر خائن از مملکت و ملت بفرمایید. به‌خصوص همین شخص را که قرار راه‌آهن داده و عهدنامهٔ آن را بر وفق صلاح دشمن دین و دولت نوشته بدون اینکه از عقلا و خیرخواهان دولت اجازه و مشورتی نماید...».[1]

علاوه بر این نامه، نامه‌های اعتراض‌آمیز دیگری نیز به ناصرالدین شاه نوشته می‌شود و به این وسیله شاه به تفصیل در جریان معایب و مضار امتیازنامهٔ رویتر قرار می‌گیرد.

رویتر از آنجا که مخالفت‌های گستردهٔ مردمی از یک سو و اعتراض روس‌ها را از سوی دیگر تهدیدی جدی برای آینده امتیاز خود می‌بیند در نخستین سفر اروپایی ناصرالدین شاه دست به ابتکار عمل زده و برای خنثی‌کردن موج اعتراضات و حفظ موقعیت خود، شاه را به ضیافت شامی دعوت می‌کند. خبر دعوت رویتر از ناصرالدین شاه خیلی زود در جراید انتشار می‌یابد و کیفیت پذیرایی و تشریفاتی را که رویتر برای آن دعوت تهیه دیده بود نقل محافل و مجالس آن روز انگلستان می‌گردد. درپی کسب این خبر سرمایه‌داران انگلیسی برای خرید سهام شرکت سبقت می‌گیرند. اما شاه به‌رغم اصرار صدراعظم و رجال انگلستان و نیز انتظار رویتر از دعوت سرباز زده و از شرکت در جلسهٔ ضیافت امتناع می‌ورزد. خبر خیلی زود انتشار عمومی یافت و درپی آن روابط گرم انگلستان و ایران به سردی گرایید و سهام رویتر رو به کاهش نهاد.

با پایان یافتن نخستین سفر اروپایی شاه سرنوشت امتیازنامه رویتر تغییر می‌یابد. ناصرالدین شاه سرانجام در برابر موج مخالفان تاب نیاورده و ضمن لغو قرارداد به بهانهٔ اینکه رویتر در موعد مقرر به وعده‌های خود عمل نکرده، میرزا حسین‌خان سپهسالار را بنابر خواست مردم از کار برکنار می‌کند. بطلان قرارداد طی اطلاعیه‌ای در روزنامهٔ رسمی چنین اعلام می‌شود:

---

۱. تیموری، عصر بی‌خبری، صص ۱۲۴ و ۱۲۵.

«چون بارون جولیوس رویتر در مادهٔ قرارنامهٔ راه‌آهن که با دولت علیّه ایران منعقد کرده بود وفای به وعده‌های صریحه مندرج در قرارداد خود ننموده و شروع به عملیات در مدت معینه نکرده، لذا دولت ایران ... قرارنامه را الغاء و باطل نموده... و قرارنامهٔ راه‌آهن، منعقده با بارون مشارالیه و امتیازاتی که به او داده شده بود، عاطل و باطل و از درجهٔ اعتبار ساقط است».[۱]

بطلان امتیازنامه با همین مضمون رسماً به کولینز نمایندهٔ رویتر نیز اطلاع داده می‌شود و پس از صدور حکم لغو امتیاز رویتر، وزارت امور خارجه به وزیر مختار ایران در لندن دستور می‌دهد که مبلغ ۴ هزار لیره ضمانت اجرای قرارداد را که از سوی رویتر در بانک انگلستان به امانت گذاشته شده بود ضبط کند.

واکنش رویتر بعد از لغو امتیاز

رویتر در برابر لغو یکطرفهٔ امتیاز واکنش نشان داده و نامه‌های تند و تهدیدآمیزی را به دولت ایران ارسال می‌کند. با این مضمون که امتیازنامه به قوت خود باقی است و هر فشاری که به واسطهٔ انتشار خبر لغو امتیازنامه متوجه آنها شود به عهدهٔ دولت ایران است.

رویتر که واکنش خود را از طریق مکاتبات بی‌نتیجه می‌بیند، به روسیه سفر می‌کند تا از طریق فروش قسمتی از امتیازنامه به عده‌ای از سرمایه‌داران روسی، بتواند موافقت دولت روسیه را به اجرای امتیازنامه در ایران جلب کند. در این اقدام نیز جوابی نگرفته و با ناکامی مواجه می‌شود. تا اینکه سرانجام به وزیر امور خارجه بریتانیا متوسل شده، طی نامه‌ای تقاضای کمک و پشتیبانی می‌کند. وزارت امور خارجه بریتانیا نیز پس از دریافت نامهٔ رویتر چنین پاسخ می‌دهد:

«دولت بریتانیا قادر نیست تا رسماً خود را ملزم به صیانت و حفاظت از منافع شما کند. تعهدات شما به‌طور کلی شخصی است و دولت علیاحضرت ملکه نمی‌تواند در آن دخالت نماید.[۲]

رویتر در برابر این پاسخ، بی‌درنگ نامهٔ تهدیدآمیزی را تنظیم کرده و به

---

۱. همان، ص ۱۳۹.
۲. ایرج ذوقی، نفت ایران، ص ۵۵.

دولت بریتانیا ارسال می‌دارد. وی در این نامه دولت بریتانیا را تهدید می‌کند که اگر در اجرای امتیازنامه مورد پشتیبانی آن دولت قرار نگیرد و یا حداقل غرامت خسارات وارده پرداخت نشود، او امتیاز خود را به روس‌ها خواهد فروخت.

اگرچه رویتر خود چندان اعتقادی به تهدیدات خود نداشت، ولی این تهدید دولت‌مردان بریتانیا را نگران می‌کند و به دنبال آن وزارت امور خارجه به رویتر پیشنهاد می‌کند که اگر چنانچه از تمامی دعاوی خود نسبت به امتیازنامه دست بردارد، دولت بریتانیا به وزیر مختار خود در تهران دستور خواهد داد که غرامتی را برای کارهای انجام شده برای او مطالبه کند. رویتر نیز به ناچار این پیشنهاد را می‌پذیرد و به‌طور کتبی موافقت خود را به وزارت خارجه بریتانیا اعلام می‌دارد.

بدین‌سان مناقشه فی‌مابین دولت ایران و رویتر تا مدت‌ها به محاق فراموشی سپرده می‌شود. تا این که یکی از ژنرال‌های بازنشسته روسی به نام فالکنهاگن تحت حمایت وزارت امور خارجه روسیه در ژوئن ۱۸۷۴ ضمن مراجعت به تهران امتیاز راه‌آهن جلفا ـ تبریز را طی مذاکراتی با دولت ایران خواستار می‌شود. خبر خیلی زود به وزیر مختار بریتانیا در تهران می‌رسد. وی طی یادداشتی به وزارت امور خارجه ایران یادآور می‌شود اگر چنانچه امتیازی به فالکنهاگن داده شود، دولت بریتانیا خود را محق می‌داند تا حسن نیتی را که در مورد امتیاز رویتر به خرج داده کنار گذاشته و خود را ملزم به دخالت رسمی در آن امر نماید.

وزیر مختار بریتانیا تنها به یادداشت اول اکتفا نکرده و به دنبال آن دو یادداشت دیگر را هر یک به فاصلهٔ چند روز تنظیم و ارسال می‌دارد. در یادداشت دوم وزیر مختار بریتانیا آمده است:

«چون بر اثر دخالت روسیه موضوع اعطای امتیاز ساختن راه‌آهن جلفا ـ تبریز مورد مذاکره است... لازم است یادآور شوم که اعطای هر نوع امتیازی به زیان بارون رویتر بوده... و لذا قبلاً به اطلاع می‌رسانم که این جانب این حق را برای دولت متبوع خود محفوظ می‌دارم تا هر اقدامی را که در مورد فوق لازم باشد معمول بدارد.

در یادداشت سوم نیز آمده بود: «.. مادام که به دعاوی رویتر رسیدگی نشده و قضیه به‌طور کلی خاتمه نیابد، انجام هر اقدامی درمورد اعطای امتیاز به کمپانی روسی باید متوقف گردد.[۱]

البته رویتر نیز که پس از اعلام موافقت خود با پیشنهاد بریتانیا مدت‌ها قضیهٔ خود را به فراموشی سپرده بود، درپی یادداشت وزیر مختار بریتانیا، دست به‌کار شده و در اعتراض به مذاکرات مربوط به راه‌آهن جلفا ـ تبریز بین دولت ایران و ژنرال بازنشسته روسی به نمایندهٔ خود در تهران ـ کالینز ـ دستور داد تا اعتراضیه‌ای در این مورد به دولت ایران تسلیم دارد. متن اعتراضیه نمایندهٔ رویتر چنین بود:

«این‌جانب... نمایندهٔ بارون رویتر در تهران اعلام می‌دارم که اعطای چنین امتیازی نقض و تجاوز به حقوقی است که منحصراً به بارون جولیوس رویتر اعطا شده است... و اکیداً علیه چنین اقدامی اعتراض می‌کنم و دولت ایران را مسئول تمام خساراتی که به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم متوجه بارون جولیوس رویتر خواهد شد می‌دانم».[۲]

چنانکه پیش‌بینی می‌شد فالکنهاگن در برابر این جریانات تاب مقاومت نیاورد و از درخواست اولیه خود دائر بر تحصیل امتیاز دست کشید. اما رویتر که پس از مدت‌ها خاموشی به بهانهٔ حرکت نمایندهٔ روس‌ها مجدداً پا به میدان اعتراض نهاده بود، این عقب‌نشینی او را چندان خوش نیامد. هرچند از ناحیهٔ دیگری تلاش خود را پی‌گرفت.

امتیاز بانک شاهنشاهی

رویتر پس از گذشت ۱۷ سال از اختلاف خود با دولت ایران بر سر لغو امتیاز، برای احیای مادهٔ ۲۰ قرارداد که جهت تأسیس بانک در ایران برای رویتر حق تقدم قائل می‌شد، فرزند خود را، جورج رویتر، به تهران گسیل داشت تا با مداخلهٔ وزیر مختار انگلیس امتیازی برای ایجاد بانک شاهنشاهی ایران کسب

---

۱. همان، صص ۵۶ و ۵۷.
۲. همان، ص ۵۷.

کند. درنتیجهٔ مذاکرات متعدد آنها با دولت ایران، امتیاز رویتر از خطر نابودی کامل نجات یافت و متن امتیازنامهٔ جدیدی در ۱۴ ماده برای تأسیس بانکی به نام بانک شاهنشاهی ایران که به موجب آن حق انحصاری انتشار اسکناس در ایران را برای صاحب امتیاز قائل می‌شد، تهیه و تنظیم شد.

امتیازنامهٔ ۱۴ ماده‌ای بانک شاهنشاهی ایران به موارد مختلفی اشاره داشت که مواردی چون اصل سرمایه، محل استقرار بانک، ترکیب هیأت رئیسه، چگونگی پرداخت وام، نحوهٔ حراست و حفاظت از بانک، معافیت از پرداخت مالیات و عوارض دیوان، نحوهٔ حل و فصل دعاوی حقوقی و استیفای مطالبات، از جملهٔ آنها بود. متن امتیازنامه در چارچوب موارد فوق و پاره‌ای دیگر تنظیم و آمادهٔ امضاء شد.

اما پیش از امضاء، ناصرالدین شاه توسط امین‌السلطان، از وزیر مختار انگلیس و رویتر حل چند مسأله را خواستار می‌شود که مهم‌تر از همه یکی تعهد پرداخت وامی به مبلغ ۴۰ هزار لیرهٔ انگلیسی به‌منظور مخارج سفر شاه به اروپا و دیگری تعهد استرداد عین اصل امتیازنامهٔ ۱۸۷۲ رویتر بود.

تأمین خواسته‌های شاه در قالب چند تعهدنامه مورد موافقت رویتر قرار می‌گیرد و به متن قرارداد منضم می‌شود. به علاوه جورج پسر بارون رویتر به خاطر امضای امتیازنامه یک هدیهٔ ۲۰هزار لیره‌ای به شاه تقدیم کرده و هدایای دیگری نیز به صدراعظم و سایر درباریان می‌دهد.[1]

دو ماه بعد شاه جهت سفر به اروپا اعلام آمادگی می‌کند و این سفر نهایتاً مورد استقبال شایان توجه دولت انگلستان قرار می‌گیرد.

در همین سفر بود که سرانجام، سرنوشت بانک شاهنشاهی در سال ۱۸۸۹ میلادی با امضای ناصرالدین شاه رقم می‌خورد و مهر تأیید در ذیل امتیازنامه نشانده می‌شود.

رویتر آنگاه برای تأسیس بانک شاهنشاهی، با سرمایه‌ای بالغ بر ۴ میلیون لیره انگلیسی، شرکتی مرکب از عده‌ای از سرمایه‌داران انگلیسی تشکیل می‌دهد

---

۱. روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه، ص ۶۱۶، چاپ دوم، تهران، امیرکبیر، ۱۹۷۷.

و با انتشار اعلامیه‌ای خرید سهام را به اطلاع عموم می‌رساند. سپس هیأتی را به ریاست «رابینسون» که سال‌های متمادی در قاهره به کار بانکداری اشتغال داشت، برای افتتاح بانک در تهران اعزام می‌دارد.

این بانک با صدور اسکناس دو تومانی کار خود را شروع می‌کند و به این وسیله برای اولین‌بار پول کاغذی وارد بازار معاملات ایران می‌شود و به این ترتیب رویتر که از تولید نفت بازمانده بود، به‌جای آن به تولید پول کاغذی دلخوش می‌کند. بانک شاهنشاهی ایران تا سال ۱۳۰۹ به‌طور انحصاری به انتشار اسکناس می‌پردازد، اما پس از این تاریخ به موجب قرارداد فی‌مابین دولت ایران و بانک شاهنشاهی، طی شرایطی حق انحصاری انتشار اسکناس از این بانک سلب و به بانک ملی ایران واگذار می‌شود.

بانک شاهنشاهی ایران پس از ۶۰ سال فعالیت در ایران به کار خود پایان می‌دهد آن هم در شرایطی که سال‌ها از درگذشت صاحب امتیاز اصلی آن ــ رویتر ــ گذشته بود. رویتر در ۲۵ فوریه ۱۸۹۹ در سن ۸۳ سالگی بدرود حیات گفته بود.

ساموئل

اولین کسی که نفت را سوخت کشتی کرد

چگونگی ورود نفت به بازار جهانی و جلب میلیون‌ها مشتری که در سرزمین‌های دوردست قرار داشتند، در آغاز پرسشی بود که ذهن نفتگران نخستین را، از جمله گروه نفتی روچیلدها که به نفوذ در بازار اقتصادی شرق، به‌ویژه آسیا می‌اندیشیدند، به خود مشغول داشت.

«مارکوس ساموئل»[1] اولین کسی بود که با طراحی نقشهٔ شجاعانه‌ای گروه نفتی روچیلدها را در حمل و جابه‌جایی نفت برای جلب میلیون‌ها مشتری مدد رساند. او تاجر ثروتمند یهودی بود که در لندن زندگی می‌کرد و با سرمایه‌ای که از پدر به ارث برده بود قوطی‌های زیبایی را که در ژاپن با صدف می‌ساختند به بهای ارزان در خاور دور می‌خرید و به اروپا حمل می‌کرد و به بهای گران در انگلستان و فرانسه و سایر کشورهای اروپای غربی می‌فروخت.[2] خریداران این قوطی‌ها را که «تحفهٔ برایتون» خوانده می‌شد بانوان انگلیسی تشکیل می‌دادند.

مارکوس در سال ۱۸۵۳ زاده شد. هنگامی که ۱۶ ساله بود در شهرهای

---

1. Marcus Samuel.

۲. آنتونی سمسون، هفت خواهران نفتی، ترجمهٔ ذبیحا... منصوری، امیرکبیر، ص ۱۹.

بروکسل و پاریس در تجارتخانه پدر به کار اشتغال یافت. بعد از مرگ پدر با همکاری برادرش ساموئل ـ ساموئل دامنهٔ کاری خود را در قالب دو مؤسسهٔ تجاری گسترش داد. فعالیت این دو مؤسسه نقش مهمی را در شکل‌گیری صنعت نفت جهانی ایفا کرد. ضمن آنکه موجبات ثروت‌اندوزی ساموئل و برادر همکارش را پیش از رسیدن به مرز ۳۰ سالگی فراهم آورد.

مارکوس برخلاف ظاهری که داشت از ابتکار عمل و ژرف‌بینی خاصی برخوردار بود و این ویژگی شخصیت او را تحت‌الشعاع قرار می‌داد. در کوران حوادث فردی مصمم و قاطع نمایان می‌شد. آهسته سخن می‌گفت به‌طوری که به سختی شنیده می‌شد. پیوسته به اعتلای مقام خود می‌اندیشید و برای کسب شهرت، خود را بسیار پرانرژی نشان می‌داد. بی‌اندازه اهل اعتماد بود، تا جایی که کمتر حاضر می‌شد پول خود را نزد بانک‌ها نگهداری کند، بیشتر در اختیار تجار اسکاتلندی خاور دور قرار می‌داد.[۱]

بسیار موقعیت‌شناس بود و از فرصت‌ها استفادهٔ بهینه می‌کرد و تصمیمات بجا و رفتارهای شایسته از خود بروز می‌داد و همین ویژگی بود که زمینهٔ پیشرفت او را بیش از پیش فراهم می‌آورد. اولین فرصت‌های پیش‌آمده در زندگی او وقتی بود که روچیلدها از طریق یکی از پیشتازان مهم توسعهٔ صنعت نفت و دلال حمل و نقل ـ «فرد لین»[۲] ـ او را به چاره‌اندیشی در تسهیل حمل و جابه‌جایی فرآورده‌های نفتی به اقصی نقاط جهان فراخواند.

ساموئل فرصت را مغتنم شمرد و برای بررسی موقعیت در سال ۱۸۹۰ به همراه فرد لین عازم قفقاز و ژاپن شد. در آنجا با دیدن کشتی‌های نفتکش ابتدایی تصویری از کشتی‌های بزرگ را در ذهن خود ساخت که در آب‌های مواج غوطه‌ور بوده و در زمان کمتری نفت بیشتری را در مخازن بزرگ ازاین **نقطه‌به آن نقطه جابه‌جامی‌کند.طولی‌نکشید که‌تصویر ذهنی ساموئل جامهٔ واقعیت پوشید.**

---

۱. دانیل یرگین، نفت، پول، قدرت، دکتر منوچهر ارطه‌ای، جلد اول، روابط عمومی شرکت ملی نفت، ص ۷۳.

2. Fred Lane.



مارکوس ساموئل



مارکوس ساموئل

ساخت اولین کشتی نفت‌کش «موریکس»

ساموئل با ابتکار عمل خود در کارخانهٔ کشتی‌سازی «وست هارتل پول»[1] اولین کشتی نفتکش جهان را به نام «موریکس» ساخت. این عنوان اسم یک نوع صدف دریایی بود که ژاپنی‌ها، قوطی‌های زیبا را که ساموئل می‌فروخت با آن می‌ساختند.[2]

او به کاهش هزینه‌های حمل نیز می‌اندیشید و به کوتاهترین مسیرها در نقشهٔ دریایی نظر داشت. کانال سوئز از جملهٔ آن مسیرها بود. دسترسی به این نقطه می‌توانست چهار هزار مایل از مسافت سفر دریایی بکاهد و کاهش قابل توجه مسیر، هزینه‌های حمل را به‌طور چشمگیر پایین می‌آورد و نتیجتاً رقابت را با شرکتهای رقیب از جمله استاندارد اویل ممکن می‌ساخت. اما کانال سوئز به دلایل ایمنی و جلوگیری از انفجار و آتش‌سوزی به روی کشتی‌های نفتکش از مدت‌ها پیش مسدود اعلام شده بود و این موضوعی نبود که ساموئل بتواند با آن به راحتی کنار آید. از این‌رو به‌رغم ممنوعیت، کشتی خود را روانهٔ این نقطه کرد. اما چنانکه پیش‌بینی می‌شد با ممانعت محافظان انگلیسی روبرو شد. این جریان در مطبوعات آن روز انعکاس خبری یافت به‌طوری که مجلهٔ اقتصادی و مالی اکونومیست چاپ انگلستان ضمن چاپ مقاله‌ای از ساموئل حمایت نمود و در آن مقاله چنین وانمود کرد که ممانعت از عبور کشتی نفتکش موریکس از کانال سوئز در اثر فشار تبلیغات سوء شرکت نفت استاندارد اویل است که هیچ‌گاه مایل نیست حتی در جنوب آسیا و خاور دور برای او رقیبی پیدا شود. درصورتی که نه قانونی برای ممانعت از عبور کشتی موریکس از کانال سوئز وجود دارد و نه عرف و عادت تجویز می‌کند که از عبور آن کشتی ممانعت شود. نشریه اکونومیست در ادامهٔ مقاله افزود: شگفتا که کشتی‌های بازرگانی تمام ملل جهان آزادانه از کانال سوئز عبور می‌کنند ولی کشتی یک سوداگر اصیل انگلیسی که در انگلستان متولد شده و تبعیت انگلستان را دارد و یک کالای مجاز برای

---

1. West Hartlepool.

۲. هفت خواهران نفتی، ص ۲۰.

فروش در امپراتوری انگلستان حمل می‌کند نباید از کانال سوئز عبور نماید درصورتی که دولت ما قراردادی با شرکت استاندارد اویل نبسته تا انحصار فروش نفت در امپراتوری انگلستان با آن شرکت باشد.[1]

البته ناگفته نماند کشتی‌های نفتکش ساموئل به‌گونه‌ای طراحی شده بود که در مقایسه با کشتی‌های دیگر از ضریب ایمنی بالاتری برخوردار بود و در دماهای مختلف از میزان خطر انفجار آتش‌سوزی آن می‌کاست. از همین‌رو بود که توسط برخی از مقامات لندن چنین گفته می‌شد که طراحی جدید نفتکش‌های ساموئل با مقررات ایمنی سازگار بوده و خطری از این ناحیه آب‌های کانال سوئز را تهدید نمی‌کند.

مقاله‌ای که در مجلهٔ اکونومیست در حمایت از ساموئل تدارک شد در میان اعضای شرکت کانال سوئز و نیروهای حفاظت مستقر در این معبر دریایی مؤثر واقع شد و دیری نپایید که راه کانال سوئز در ۵ ژانویه ۱۸۹۲ به روی نفتکش ساموئل ـ موریکس باز شد. ساموئل با عبور کشتی خود از این معبر حفاظت‌شده توانست به مقصد مورد نظر دست یابد و نفت خود را به بهای خوب به فروش رساند. جالب این که تا پایان ۱۸۹۵ شصت و نه کشتی نفتکش از کانال سوئز عبور کرد که به جز چهار تای آن جملگی به ساموئل تعلق داشت یا تحت اجارهٔ او بود. تا سال ۱۹۰۲ از مجموع نفتکشی که از کانال سوئز گذشت ۹۰ درصد به ساموئل و گروه وی تعلق داشت.[2] این موفقیت چشمگیر بیش از پیش بر توانمندی ساموئل افزود به‌طوری که تعدادی از سرمایه‌گذاران نفتی جهت مشارکت با وی در ساخت کشتی‌های نفتکش اعلام آمادگی کردند. همکاری شرکاء منجر به طراحی و ساخت دو کشتی نفتکش دیگر به نام‌های «کلم» و «کونچ» و نیز ده کشتی نفتکش دیگر در سال ۱۸۹۳ شد. ضمن آنکه موقعیت مناسبی برای فروش نفت در بازار ژاپن فراهم می‌آورد که تا آن زمان صرفاً یک رؤیا تلقی می‌شد.

---

۱. همان، ص ۲۰و ۲۱.

۲. نفت، پول، قدرت، جلد اول، ص ۷۹.

واکنش رقبا

شرکت نفت رقیب «استاندارد اویل» که موفقیت ساموئل را مانع پیشرفت خود می‌دید طی واکنشی اقدام به کاهش قیمت نفت خود در کشورهای جنوب آسیا و خاور دور نمود تا مشتریان بیشتری را جلب کند. غافل از آنکه تبلیغات جذاب و پیش‌رونده ساموئل در نشریات محلی و نیز نبوغ تجاری وی در جهت جلب مشتری مانع از تأثیر این شگرد تبلیغاتی خواهد بود. آن هم در شرایطی که به‌رغم شرکت آمریکایی استاندارد اویل، ساموئل فاقد حوزهٔ نفت‌خیز بود و اطلاعاتی از استخراج نفت‌خیز نداشت.

از جمله اقدامات مارکوس ساموئل در زمینهٔ بازاریابی، تأسیس کارخانه‌های متعدد ظروف‌سازی در خاور دور بود. این ظروف حلبی که مشخصاً به رنگ قرمز براق و محتوی نفت سفید روانهٔ بازار می‌شد رقابتی آشکار و سنگین را با ظروف حلبی آبی‌رنگ شرکت استاندارد اویل ایجاد می‌کرد.

شرکت نفت استاندارد اویل که ترفند تبلیغاتی خود را در از میدان بدر کردن رقیب بی‌فایده می‌دید پیشنهاد خرید کشتی‌ها و انبارهای نفت ساموئل را داد که در جنوب آسیا و ژاپن مستقر بودند تا با قبول پیشنهاد بتواند عقب‌ماندگی‌های خود را جبران کند و همچون گذشته به بازار پررونق نفت دست یابد. ولی ساموئل پیشنهاد شرکت را اجابت نکرد و از فروش تجهیزات خود امتناع ورزید.

ساموئل با رد این پیشنهاد و توسعهٔ دامنهٔ کاری از طریق پیوندهای تجاری و بازرگانی با خاور دور، خاصه ژاپن، بر میزان تسلط خود بر بازار نفت افزود و بدین‌سان توانست به سرعت بر ثروت خود و شرکاء بیفزاید. به‌طوری که تا چندی بعد به‌عنوان مردی ثروتمند در شهر لندن شناخته شد و بنا به احراز شایستگی در کسب موقعیت‌های اجتماعی، در سال ۱۸۹۱ تا شورای شهر راه یافت و به عضویت شورای شهر لندن درآمد.

ابتلا به بیماری سرطان و...

در همین شرایط بود که بنا به تشخیص پزشک معالج او به بیماری سرطان مبتلا

شد. بیماری‌ای که بیشتر به شوخی می‌مانست و مارکوس آن را چندان جدی نگرفت. چراکه بعد از تشخیص پزشک ۳۴ سال دیگر از خدا عمر گرفت! و این بیشتر به یک معجزه شبیه بود.

مارکوس در شرایطی که خود را فردی بیمار احساس می‌کرد با همکاری و مشارکت برادران، شرکت جدیدی با عنوان «سندیکای کشتی‌های نفتکش» تأسیس کرد. همچنین شرکت نفت «شل» از جمله شرکت دیگری بود که در همین دوران به همت و تلاش وی شکل گرفت.

پس از تأسیس شرکت شل، ساموئل برای نخستین‌بار به وزارت دریاداری انگلستان پیشنهاد کرد که در کشتی‌های جنگی، نفت را جایگزین زغال سنگ کند اما وزارت دریاداری انگلستان به این دلیل که انگلستان فاقد نفت می‌باشد و نفتی‌شدن سوخت کشتی‌ها، نیروی دریایی انگلستان را در مواقع جنگ ناتوان خواهد کرد، زیر بار این پیشنهاد نرفت.

شرکت شل بعدها به دلیل فقدان حوزهٔ نفت‌خیز و تصفیه‌خانه و برخی امکانات، رو به ضعف گرایید و بنا به پیشنهاد دیتردینگ، به نسبت سهام شصت به چهل با شرکت نفت هلندی «رویال ـ داچ» ادغام گردید و با عنوان شرکت رویال ـ داچ ـ شل فعالیت خود را دنبال کرد.

کتابچی
زمینه‌ساز بزرگترین قرارداد نفتی در ایران

از نخستین کسانی که زمینهٔ ورود نفتگران خارجی را در قالب امتیازات نفتی به خاک ایران فراهم ساخت، «آنتوان کتابچی‌خان» بود که در میان دوستان و آشنایان خود به نام «ژنرال کتابچی‌خان» شناخته می‌شد.

او از نظر جثه کوچک و بسیار شیک‌پوش بود. به‌لحاظ روحیهٔ فردی فوق‌العاده فعال و پرتحرک به نظر می‌آمد. در اصل و نسب او آرای مختلفی نقل شده است؛ برخی او را گرجی‌تبار و برخی دیگر نیز ارمنی‌تبار از کشور ترکیه دانسته‌اند. وی در سمت‌های مختلف اداری به‌کار اشتغال داشت که از جملهٔ آن مدیر کل گمرکات ایران بود.

در امور تجاری و بازرگانی همواره علاقه نشان می‌داد و فعالیت در این حرفه را بسیار دوست می‌داشت. مراتب علاقه‌مندی و اشتغال بی‌وقفهٔ او به کار تجارت از او یک تاجر نامدار و برجسته ساخت. به‌طوری که در تدوین امتیازنامه‌ها، انعقاد قراردادهای بازرگانی و نیز آغاز تحرکات تجاری استادی مسلم شناخته می‌شد.

او به واسطهٔ سفرهای متعدد به کشورهای مغرب‌زمین، با فعالیت‌های

اقتصادی در دنیای غرب آشنایی کامل یافت و از عهدهٔ برقراری قراردادهای بزرگ تجاری در آن کشورها به‌خوبی برمی‌آمد. از این‌رو در سال ۱۲۷۹ (۱۹۰۰ میلادی) جهت گشایش یک نمایشگاه ایرانی در پاریس به‌طور رسمی از سوی دولت وقت ایران مأموریت یافت و مسئولیت ریاست هیأت اعزامی ایران در نمایشگاه را به عهده گرفت. در این سفر دو فرزند او به نام‌های پرویز و ادوارد، کتابچی را همراهی می‌کردند. اما آن چیزی که او در ورای این مأموریت شخصاً دنبال می‌کرد، جذب سرمایه‌گذاری خارجی در مناطق نفت‌خیز و جلب توجه نفتگران غرب به ذخایر نفتی ایران بود تا بتواند ضمن تأمین منابع اقتصادی کشور، سود سرشاری نصیب خود کند. آنچه که او را در این جهت انگیزه شد، گزارش‌هایی بود که در سال ۱۸۹۰ از سوی یک زمین‌شناس فرانسوی به نام «ژاک دومورگان» انتشار یافت. ضمن اینکه خود نیز درپی انتشار این گزارش‌ها حضوراً چشمه‌های کوچک نفتی که از ته محله «درهٔ خرسان» می‌جوشید به رای‌العین دیده بود.[1]

این گزارش‌ها حاوی تحقیقات و پژوهش‌های علمی دامنه‌داری بود که در سالنامهٔ معادن پاریس به چاپ رسیده بود و وجود منابع مهم نفتی را در ایران تضمین می‌کرد. کتابچی‌خان با مطالعهٔ این گزارش‌ها که از طریق منشی سابق بارون رویتر به نام ادواردکت بدان دست یافته بود، به ورود در یک عرصهٔ بزرگ اقتصادی که برای چند دهه تاریخ سیاسی ایران را به خود مشغول داشت، تحریک شد و تماماً به استفاده از این ظرفیت پیش‌آمده، فکر می‌کرد.

او به خوبی آموخته بود که چگونه می‌توان در این مأموریت بزرگ موفق شد و استعداد خود و امکانات موجود را در جهت جلب منافع اقتصادی به‌کار بست. گذشته از آنکه وی به خوبی می‌دانست حکومت وقت ایران به علت ولخرجی‌های مظفرالدین شاه با مضیقه مالی مواجه بوده و این اقدام سود سرشاری را عائد کشور می‌گرداند، ضمن اینکه پاداش قابل توجهی نیز در انتظار اوست.

---

۱. دانش عباس شهنی، تاریخ مسجد سلیمان از روزگاران باستان تا امروز، ص ۶۷، انتشارات هیرمند، ۱۳۷۴، تهران.

کتابچی‌خان برای عملی ساختن طرح خود به جست وجوی سرمایه‌گذاران شایسته‌ای که علاقه‌مند به این قضیه باشند برآمد. او پس از تماس بیهوده با گروهی از سرمایه‌گذاران فرانسوی با دوستش وزیر مختار سابق انگلیس در ایران موسوم به «سرهانری دراموند ولف» تماس گرفت[۱] و به مذاکره پرداخت و وی را کاملاً در جریان برنامهٔ خود قرار داد. دراموند ولف نیز ضمن استقبال از طرح، به وی وعده داد به زودی فرد مناسبی را شناسایی نموده و برای انجام این کار معرفی خواهد کرد.

برخی از پژوهشگران (از جمله دکتر محمود افشاری یزدی در کتاب سیاست اروپا در ایران) نوشته‌اند که «کتابچی‌خان خود حق انحصاری بهره‌برداری از منابع نفت ایران را به‌دست آورد و پس از چندی حقوق خود را به یک سرمایه‌دار انگلیس فروخت» که البته این مطلب چنانکه منابع موجود نشان می‌دهند، فاقد سند تاریخی است.

وزیر مختار سابق انگلیس در ایران پس از گفت وگو با آنتوان کتابچی وارد لندن شد و سرمایه‌دار بزرگ و بنیان‌گذار صنعت نفت در خاورمیانه را که کسی به جز «ویلیام ناکس دارسی» نبود به این امر فراخواند. «دارسی» نیز که در انعقاد قراردادهای بزرگ اقتصادی ید طولایی داشت و همواره به سرمایه‌گذاری در چنین طرح‌هایی اشتیاق نشان می‌داد، موافقت ضمنی خود را با پیشنهاد اعلام داشت.

دراموند ولف پس از جلب موافقت دارسی، کتابچی‌خان را با وی آشنا کرد. کتابچی‌خان طی مذاکرات متعدد با دارسی با استفاده از اطلاعات گزارش شده به وی اطمینان داد که جنوب ایران سرشار از منابع نفتی بوده و سرمایه‌گذاری در آن منافع اقتصادی فراوان را درپی خواهد داشت. همچنین به وی پیشنهاد کرد هیأتی کارشناسی را به منظور بررسی و تفحص بیشتر به ایران گسیل داشته تا به این گفته اطمینان حاصل نمایند.

---

۱. شاهرخ وزیری، نفت و قدرت در ایران (از قناعت تا لولهٔ نفت)، ترجمهٔ مرتضی ثاقب‌فر، ص ۷۲، انتشارات عطایی، تهران، ۱۳۸۰.

دارسی نیز دو تن از کارشناسان خود را به نام‌های «برلز»[1] و «دالتن»[2] مأمور کرد تا با سفر به ایران موضوع را از نزدیک بررسی کرده، طی گزارشی وی را از صحت و سقم اظهارات کتابچی باخبر گردانند.

هیأت کارشناسی به دستور دارسی طی چند روز نواحی غربی و جنوب غربی ایران را از خانقین تا شوشتر مورد بررسی قرار داد و نهایتاً به اظهارات کتابچی‌خان مهر تأیید زد. نتیجهٔ بررسی گروه تحقیق طی گزارشی به اطلاع دارسی رسید و وی نیز رسماً آمادگی خود را برای کسب امتیاز نفت در ایران با تخصیص پانصدهزار لیره استرلینگ، به کتابچی‌خان اعلام کرد. وزارت خارجهٔ **انگلستان نیز به‌منظور رقابت اقتصادی با دولت روس، در حمایت از دارسی به سر آرتور هاردینگ وزیر مختار انگلستان در تهران دستور داد که هنگام مأموریتش** در ایران تلاش کند که امتیاز نفت نواحی جنوب ایران را برای یکی از اتباع انگلیس تحصیل کند و به‌گونه‌ای رفتار نماید که موجب تحریک روس‌ها هم نشود...».[3]

مذاکره با مقامات ایرانی

با اعلام آمادگی دارسی و پشتیبانی وزارت خارجه انگلستان، کتابچی‌خان شادمانه دست به‌کار شد و مأموریت خویش را در مسیر اصلی خود قرار داد. وی بلافاصله با آلفرد ماریوت[4] نمایندهٔ دارسی، به تهران وارد و با اتابک اعظم امین‌السلطان نخست‌وزیر وقت وارد مذاکره شد. او در این مذاکره نهایتاً موفق شد نظر نخست‌وزیر را جلب کرده و به مأموریت خود جنبهٔ رسمی ببخشد.

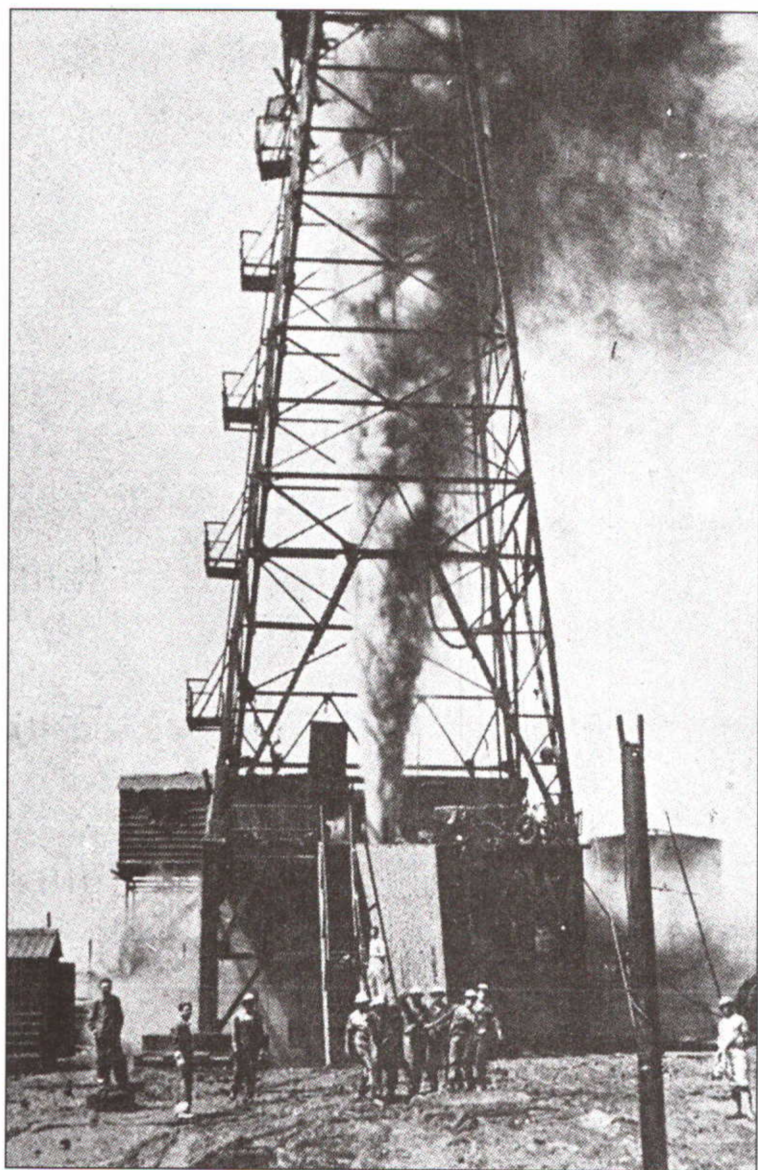
البته مذاکرات در آغاز پیشرفت چندانی نداشت، در چند نوبت نیز به دلایلی متوقف شد. ماریوت نمایندهٔ دارسی آن‌چنان که باید جلسات مذاکره را جدی نمی‌گرفت و وقت خود را بیشتر به خرید فرش‌های دست‌بافت و صنایع دستی ایران می‌گذارند تا به انجام مأموریت!

---

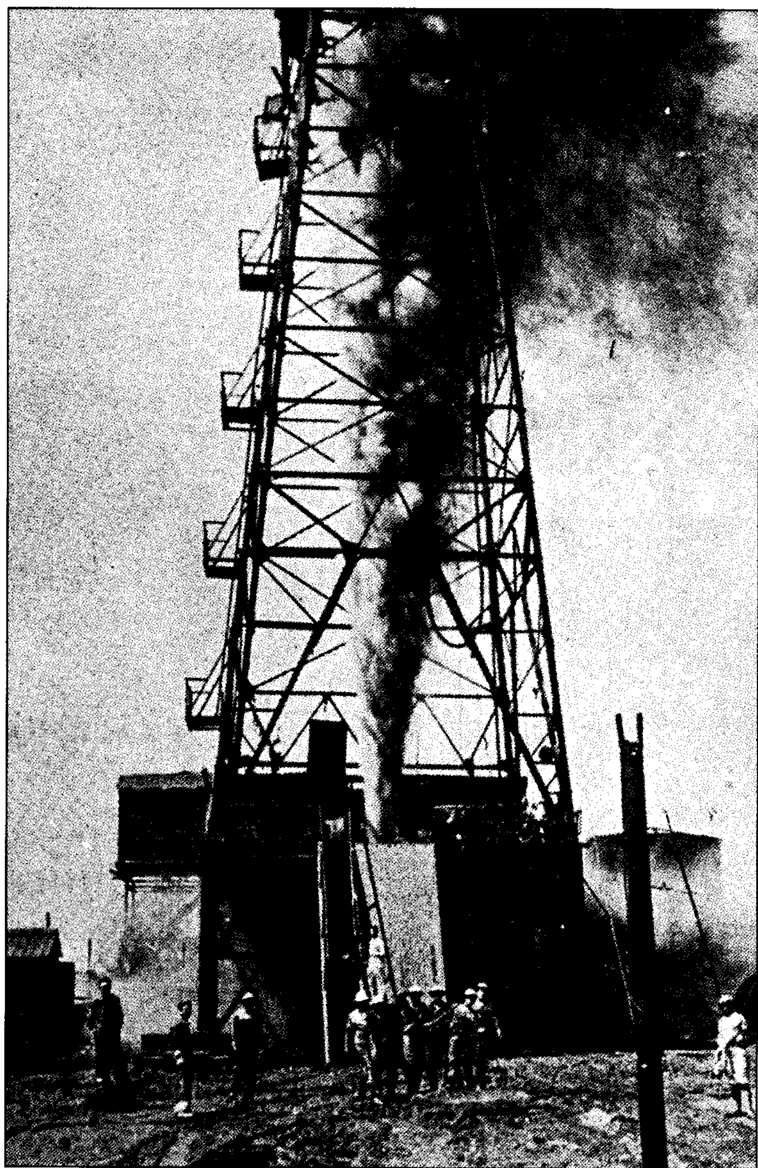
1. Burls. 2. Dalton.

۳. مصطفی فاتح، پنجاه سال نفت ایران، چاپ دوم، انتشارات پیام، تهران ۱۳۵۸، ص ۲۵۲.

4. A.M. Mariotte.



فوران چاه نفت در منطقهٔ مسجدسلیمان، دههٔ ۱۳۲۰



فوران چاه نفت در منطقهٔ مسجدسلیمان، دههٔ ۱۳۲۰

این تنها کتابچی‌خان بود که در پیشرفت کارها بیش از نمایندهٔ شخص دارسی از خود فعالیت نشان می‌داد و به موفقیت مذاکرات امید بسته بود. او برای حصول موفقیت در جریان مذاکرات از هیچ تلاشی فروگذار نکرد و با هر کس که احتمال نفوذ آن را در دربار می‌داد، به رایزنی پرداخت.

«سر آرتور هاردینگ» وزیر مختار وقت انگلستان در تهران نوشته است. «کتابچی از بهترین راه‌های ممکن در ایران سرگرم جلب پشتیبانی تمام وزیران و درباریان اصلی شاه که وجودشان برای اعطای امتیاز نافع به نظر می‌رسید، بود و در این راه حتی نوکر مخصوصی را که صبح‌ها چای و قلیان شاه را می‌برد از نظر دور نداشت.

کتابچی‌خان حتی از استفادهٔ سوء از ارتباط نزدیک خود با بعضی از روحانیان دریغ نکرد به همین جهت از آنها تقاضای کمک کرد و پیشنهاد نمود که اکتشاف و استخراج نفت در ایران که دارای مردمی شیعه مسلک می‌باشند به ضرر ترکیه که اغلب سنی مذهب می‌باشند، خواهد بود.[۱]

پس از آنکه کتابچی خان به تطمیع مقامات سیاسی ذی‌نفوذ در دربار پرداخت پیش‌نویس قرارداد تقدیم مظفرالدین شاه شد. روز ۲۰ مه ۱۹۰۱ شاه اعلام کرد با قرارداد موافقت نخواهد کرد مگر آنکه ۴۰هزار لیره نقداً به‌عنوان پیش‌پرداخت دریافت دارد و ۴۰هزار لیره دیگر، به محض تشکیل کمپانی به وی پرداخت شود. به علاوه سهم ایران از درآمد خالص باید ۱۶ درصد باشد، نه ۱۰ درصدی که در قرارداد ذکر شده است. مظفرالدین‌شاه پس از اعلام نظرات خود، به قصد شکار تهران را ترک گفت».[۲] البته این عدم موافقت چندان دوام نیاورد زیرا کتابچی‌خان با به‌کارگیری ترفندهای تجاری خود، خاصه پرداخت رشوه به امین‌السلطان ــ البته با کمک همراهان ــ سرانجام موفق شد زمینهٔ واگذاری امتیاز نفت ایران را در سال ۱۲۸۰ به ویلیام ناکس دارسی، فراهم آورد. این قرارداد نفتی که دامنهٔ فعالیت آن بیش از مساحت کشور فرانسه بود و به مدت ۶۰ سال خاک

---

۱. دانش عباس شهنی، تاریخ مسجد سلیمان از روزگاران باستان تا امروز، ص ۷۲.
۲. مصطفی فاتح، ۵۰ سال نفت ایران، ص ۲۴۵.

ایران را به استثنای پنج استان شمالی کشور یعنی آذربایجان، گیلان، مازندران، خراسان و استرآباد (گرگان) در اختیار بیگانگان قرار می‌داد،[1] فصل ویژه‌ای از تاریخ نفت ایران را به خود اختصاص می‌دهد. در واقع آن را می‌توان بزرگترین قرارداد استعماری و سرمنشأ منازعات و تنش‌های سیاسی بین دو کشور انگلستان و ایران به‌شمار آورد. قراردادی که تا مدت‌ها موضوع بحث محافل سیاسی آن روز جهان بود.

آنتوان کتابچی و پسرش «ونسان» پس از آنکه عملیات حفاری به موجب قرارداد دارسی در چاه سرخ آغاز شد به‌عنوان کمیسر نفت از طرف ایران تعیین و آغاز به کار کردند.

---

۱. بنجامین شوادران، خاورمیانه، نفت و قدرت‌های بزرگ، ترجمهٔ عبدالحسین شریفیان، صص ۱۴ و ۱۵.

گتی

صاحب امتیاز منطقهٔ بیطرف

چگونه می‌توان از طریق سرمایه‌گذاری در نفت ثروتمندترین فرد جهان شناخته شد؟ پرسشی است که پاسخ آن را می‌توان دست‌کم در نزد «ژان پل گتی»[1] مؤلف کتاب «راز ثروتمندشدن»، جست وجو کرد. فردی که طی هشت سال پس از امتیاز بهره‌برداری نفت که در منطقه بی‌طرف در کشور عربستان تحصیل کرده بود به ثروتی دست یافت که همگان را به حیرت و شگفتی واداشت.

طرفه اینکه درحالی عنوان ثروتمندترین فرد جهان را کسب کرد که در ویژگی‌های شخصی امتیازات چندانی نداشت؛ درونگرا، خودپسند و فاقد اعتماد به نفس بود. نسبت به اطرافیان ظنین و بدگمان بود و چنین اظهار می‌داشت که «زیردستان آدم تقریباً همیشه به آدم خیانت می‌کنند آنها ممکن است در ۸۰ درصد موارد درست عمل کنند اما در ۲۰ درصد موارد دیگر کاری می‌کنند که باورکردنش غیرممکن است».

او در هر کاری به نوعی احساس اقتدار و بزرگ‌بینی می‌کرد. کسی را یارای غلبه بر او نبود. هر مؤسسه‌ای را که در آن سهام‌گذاری می‌کرد پس از مدتی در

---

1. Paul Getty.

سلطهٔ خود درمی‌آورد. یکی از شرکای تجاری دربارهٔ وی می‌گوید: «من سال‌ها با پل گتی کار کردم و هزاران بار با وی درافتادم اما یک بار هم پیروز نشدم. گتی همیشه به پیروزی فکر می‌کرد و پیروزی تنها چیزی بود که اسباب خوشحالی او را فراهم می‌آورد. بکسور معروف «جک دمپسی»[1] که زمانی با وی تمرین مشت‌زنی می‌کرد می‌گفت: گتی خوش بنیه و سریع بود و طبیعتی مهاجم و مبارزه‌جو داشت. من هیچ‌گاه با کسی برخورد نکرده‌ام که از چنین تمرکز و قدرت اراده‌ای برخوردار باشد. شاید راز موفقیت او در همین نهفته باشد».[۲]

به گفتهٔ کنایه‌آمیز یکی از مقامات نفتی؛ «وقتی گتی در خلیج شنا می‌کند حتی ستاره‌های دریایی نیز از سر راهش کنار می‌روند. او تنها آدمی است که هر روز در خلیج شنا می‌کند و ستاره‌های دریایی، حتی برای یک بار هم که شده، او را نیش نزده‌اند؛ جرأت این کار را ندارند چون گتی هم فوراً آنها را نیش می‌زند!»[۳]

در عین حال فردی محافظه‌کار شناخته می‌شد که برای تحکیم موقعیت خود دست به هر کاری می‌زد.[۴] تقسیم قدرت را چندان خوش نداشت و در هر کاری به داشتن قدرت بلامنازع تلاش می‌کرد و این صفتی بود که او را از بسیاری از دست‌اندرکاران نفتی متمایز می‌ساخت. هرگز از یک زناشویی دیرپا برخوردار نشد. پنجمین ازدواجش نیز به جدایی انجامید.

مجلهٔ ساندی اکسپرس چاپ لندن در سال ۱۹۵۷ به نقل از او به‌طور خوش‌بینانه‌ای علت این جدایی‌ها را چنین می‌نویسد: «علاقهٔ من به کسب و کار نفت سبب شد که پنج زندگی زناشویی من به جدایی بینجامد. زن‌ها بیزار از شوهری هستند که عمر خود را وقف کسب و کارش می‌کند؛ در واقع زن‌ها از هر مردی که اوقات خود را صرف هر چیزی سوای زنش می‌کند بیزارند.»[۵]

در جایی دیگر نیز گفته بود اگر مردی اجازه دهد زندگی خانوادگی‌اش مانع

---

1. Jack Dempsy.

۲. دانیل یرگین، نفت، پول، قدرت، ترجمهٔ دکتر منوچهر غیبی ارطه‌ای، جلد دوم ص ۵۹۲.

۳. لئونارد ماسکی، نفت، سیاست و کودتا در خاورمیانه، ترجمهٔ محمد رفیعی مهرآبادی، جلد اول، ص ۲۸۶، رسام، ۱۳۶۵.

۴. نفت، پول، قدرت، ص ۵۹۰.

۵. نفت، سیاست و کودتا در خاورمیانه، جلد اول، ص ۲۷۶.

توفیق کسب و کارش گردد، حتماً در تجارت شکست خواهد خورد. سخن دیگر اوست: «وقتی به نفت می‌اندیشم دیگر به زنان فکر نمی‌کنم».[1]

اما تنها علت جدایی‌های پی‌درپی وی را نباید در مورد فوق جست وجو کرد. علت دیگری نیز داشت و آن زن‌بارگی وی بود. چنان‌که خود نیز گفته بود: «نیرویی که هر فردی را به حرکت وامی‌دارد، زن است!»[2]

گتی بارها دست به تألیف زد و کتاب‌های متعددی روانهٔ بازار کرد که عناوینی چون تاریخ صنعت نفت، اروپای قرن هجدهم، راز ثروتمندشدن و گردآوری آثار هنری از جملهٔ آنهاست.

وی در انجام کارهای اقتصادی همواره خواهان ارزان‌ترین قیمت‌ها و سودآورترین معامله‌ها بود و این مهم راز ثروتمندشدن وی را می‌شناساند. حتی اگر شرایط اقتضاء می‌کرد مهر و شفقت را نادیده می‌گرفت. در جریان کسادی بزرگ همهٔ کارمندان را از شرکت خود اخراج و آنگاه دوباره آنها را با حقوق‌های کمتری استخدام کرد.

پیوسته سودای آن را داشت که با بزرگترین شرکت‌های نفتی دست و پنجه نرم کند و نهایتاً بر آنان فائق آید. در آرزوهای بزرگ، همیشه خود را با جان راکفلر مقایسه می‌کرد و به کمتر از او قانع نبود. در خرج‌کردن قدری خسیس نشان می‌داد. این ضرب‌المثل مادر را همیشه به خاطر داشت: «نقرهٔ سفید را باید برای روز سیاه نگاه داشت».

ژان پل گتی در پایان دهۀ ۱۹۳۰ وقتی که ثروتمندشدن خود را تجربه می‌کرد، به ورود در حوزهٔ ریاست ابراز تمایل کرد. از این‌رو به حمایت مالی برخی از سیاستمداران و حزب دموکرات پرداخت. حتی بی‌میل نبود در نیروی دریایی ایالات متحده مقامی کسب کند. برای نیل به این مقصود تلاش‌هایی هم کرد اما بدگمانی دستگاه‌های اطلاعاتی ارتش به فعالیت‌های جاسوسی و نیز ارتباط وی با نازی‌ها، مانع از آن می‌شد که به این هدف دست یابد.

---

۱. نفت، پول، قدرت، ص ۵۹۲.

۲. نفت، سیاست و کودتا در خاورمیانه، جلد اول، ص ۲۷۶.

در پایان جنگ جهانی دوم فرصت را مغتنم شمرد، مدتی را به ساخت خانه‌های سیار روی آورد. چندی نگذشت که آن را به خاطر آغاز فعالیت‌های نفتی رها کرد.

ورود گتی به صحنهٔ نفت خاورمیانه

ژان پل گتی در همان آغاز فعالیت‌های نفتی به نفت خاورمیانه فکر می‌کرد. دستیابی به معادن نفتی کشورهایی چون ایران، عراق، کویت، مصر و عربستان از جمله دغدغه‌های وی را در منطقهٔ خاورمیانه تشکیل می‌داد. خود وی بارها اعلام داشت:

«اگر قرار باشد آدم در تجارت جهانی نفت کسی باشد، باید از جای پایی در خاورمیانه برخوردار گردد.[1]

بنابراین برای ایجاد این جای پا، کار خود را از نقطه‌ای باید شروع می‌کرد اما در دستیابی به منابع نفتی ایران و عراق چندان امیدوار نبود. چرا که شرکت‌های بزرگ نفتی قبل از او بر این مناطق دست یافته بودند و دیگر جایی برای وی دیده نمی‌شد. به‌کشف نفت در مصر نیز امید چندانی نداشت. تنها کشور عربستان بود که او می‌توانست بر سر منابع نفتی آن حساب باز کند. کسی که گتی را با منابع نفتی این کشور آشنا ساخت «پل والتن»[2] نام داشت. زمین‌شناس جوانی که مدت‌ها کارمند شرکت استاندارد آو کالیفرنیا در عربستان سعودی بود. وی آن منطقه را خوب می‌شناخت و از تغییرات در شرف وقوع امتیازات نفتی شرکت آرامکو در عربستان به خوبی آگاه بود. گتی پس از در جریان قرارگرفتن اطلاعات ارائه شده از سوی والتن، وی را به‌عنوان نمایندهٔ خود مأمور کرد تا به کشور عربستان رفته و ضمن شرکت در مزایده، زمینهٔ کسب امتیاز نفت را برای شخص وی هموار کند. در ضمن مبلغ پیشنهادی مورد نظر خود را جهت شرکت در مزایده حداقل ۸/۵ میلیون دلار و در صورت عدم پذیرش حداکثر ۱۰/۵ میلیون

---

۱. نفت، پول، قدرت، ص ۵۹۴.

2. Paul Walton.

دلار سفارش کرد. والتن نیز بلافاصله به عربستان رفت و با راهنمایی وزیر دارایی اسبق عربستان از میدان نفتی «برگمن» واقع در منطقهٔ بی‌طرف بین عربستان و کویت، که در آن موقع بزرگترین میدان نفتی جهان به‌شمار می‌آمد، دیدن کرد. والتن پس از دیدن آن منطقهٔ نفتی هیجان زده از طریق پست هوایی مشاهدات خود را به اطلاع گتی رساند. سپس چنانکه گتی سفارش کرده بود با پیشنهاد رقم ۸/۵ میلیون دلار در مزایده شرکت نمود. اما قرارداد امتیاز نفت عاقبت‌الامر با بیش از این رقم، یعنی ۹/۵ میلیون دلار شکل گرفت. تازه این مبلغ خیلی کمتر از حداکثر مبلغ پیشنهادی گتی ــ ۱۰/۵ میلیون دلار ــ بود که اجازهٔ آن را درصورت عدم پذیرش حداقل مبلغ پیشنهادی در دیدار خصوصی به والتن داده بود.

گتی به موجب این قرارداد موظف می‌شد مبلغ ۹/۵ میلیون دلار به‌عنوان پیش‌پرداخت و مبلغ یک میلیون دلار سالانه بابت بهرهٔ مالکانه پرداخت کند. البته معادل ۵۵ سنت در هر شبکه به بهرهٔ مالکانه تعلق می‌گرفت. همچنین در این قرارداد گتی متعهد می‌شد میزان ۱۰۰هزار گالون نفت خام یا نفت چراغ یا بنزین هواپیما را معاف از عوارض، به دولت عربستان بفروشد.

با این شرایط، قراردادی به مجموعهٔ قراردادهای نفتی خاورمیانه اضافه می‌شد که به قول «هواردپیچ» مدیر استاندارد اویل نیوجرسی، «می‌توانست همه چیز را در خاورمیانه دگرگون سازد».[۱]

رقم پیش‌پرداخت قرارداد در آن دوران از حد معمول بسیار خارج بود تا آنجا که ابن سعود پادشاه عربستان را هم به طمع انداخت. پادشاه از خودش می‌پرسید اگر شرکت مستقل و متعلق به گتی حاضر است حتی پیش از تولید یک بشکه نفت، چنین گشاده‌بازی کند، پس چرا شرکت آرامکو در سال ۱۹۴۸ چنین نکرد و به او فقط ۲۸ میلیون دلار پرداخت کرد![۲]

انعقاد قرارداد امتیاز نفت در سال ۱۹۴۹ نقطهٔ شروع تلاش‌های طاقت‌فرسای گتی و شرکت متبوع وی محسوب می‌شد آن هم در منطقه‌ای که از شدت گرما در

---

۱. نفت، سیاست و کودتا در خاورمیانه، ص ۲۸۱.

۲. نفت، پول، قدرت، ص ۵۹۸.



ژان پل گِتی



ژان پل گتی



ژان پل گِتی در منطقهٔ بی‌طرف در سال ۱۹۵۵



ژان پل گِتی در منطقهٔ بی‌طرف در سال ۱۹۵۵

نقطهٔ جوش قرار داشت؛ خشک و سوزان و مشحون از جانوران خطرناک بیابانی. زندگی در آن نقطه حتی با کمک دستگاه‌های برودتی نیز طاقت‌فرسا بود.

در این منطقه صرف‌نظر از هزینهٔ هنگفتی که مصروف مقاومت در برابر شرایط بد جغرافیایی می‌شد، تا مدت‌ها عملیات اکتشافی مقرون به موفقیت نبود. این شرایط سال‌ها ادامه داشت به‌طوری که گتی را به‌رغم خوش‌بینی‌های اولیه خود سخت نگران و آزرده‌خاطر می‌کرد. پنج سال از آغاز عملیات اکتشافی گذشت چیزی عائد گروه حفاری نشد. تنها پنج گودال خشک و بی‌ثمر، حاصل دسترنج این گروه محسوب می‌شد. ناگوارتر زمانی بود که گتی به موجب یکی از اصل‌های قرارداد در صورت عدم اکتشاف نفت نیز مجبور به پرداخت یک میلیون دلار به‌طور سالیانه به پادشاه سعودی در قالب بهره مالکانه بود.

تا سال ۱۹۵۳ گتی بدون آنکه به کمترین چیزی دست یابد متجاوز از ۴۰ میلیون دلار در منطقه بی‌طرف خرج کرد. البته ناگفته نماند نقاط حفاری دقیقاً همان جایی نبود که گتی در آغاز درنظر داشت. مشکل از آن جا ناشی می‌شد که او به علت گرفتاری‌های مختلف هیچ‌گاه فرصت سفر به منطقه بی‌طرف را نمی‌یافت. اگر چنین فرصتی فراهم می‌شد می‌توانست از اشتباه گروه حفاری جلوگیری و عملیات اکتشافی را به منطقه واقعی خود هدایت کند.

نقطهٔ واقعی بر روی تپهٔ کوچکی قرار داشت که والتن در آغاز نوید آن را می‌داد. درحالی که گروه حفاری این تپه را نادیده می‌گرفت. گتی برای هدایت درست عملیات حفاری مجبور به عزیمت به منطقهٔ عملیاتی شد. وی به محض ورود به منطقهٔ بی‌طرف، مدیریت گروه حفاری را از نزدیک به‌عهده گرفت. حضور استثنایی او در منطقهٔ عملیاتی آن‌چنان در روحیهٔ خسته و افسرده کارکنان مؤثر واقع شد که امیدی دوباره به سایت حفاری بخشید.

تا قبل از ورود گتی به منطقهٔ بی‌طرف گروه عملیاتی پنجمین چاه را حفاری کرده بود. گتی اصرار داشت نقطه حفاری را تغییر داده و ششمین چاه را بر روی همان تپه مورد نظر حفر کنند. این آخرین برگ امیدی بود که در واپسین فعالیت‌ها رو می‌شد. پس از یک سال حفاری در مارس ۱۹۵۳ سرانجام ششمین چاه بود

که در عمق ۶۰۰ تا ۱۵۰۰پایی آرزوی چندین سالهٔ گتی را جامه عمل پوشاند؛ استخراج ۱۶ میلیون تن نفت در مدت یک سال. نشریه فورچون این کشف بزرگ را «چیزی بین غول‌آسا و دوران‌ساز توصیف کرد».[۱]

با کشف این منبع نفتی، گتی عملاً وارد دنیای ثروت شد. چنانکه نشریه فورچون خاطرنشان کرد: وی دیگر ثروتمندترین فرد آمریکا و تنها میلیاردر در این کشور به‌شمار می‌آمد.

ثروتی که گتی از طریق سرمایه‌گذاری در نفت اندوخته بود آنقدر زیاد بود که خود او چندان تمایلی به افشای آن نداشت. در سال آخر عمر از زیادتی ثروت، قصر با شکوهی را بنا کرد که ۷۲ اتاق داشت؛ با آثار هنری نفیس که کسی را توان خرید جملگی آن نبود.

همین قصر در سال ۱۹۷۶ شاهد مرگش شد. آن هم مرگ کسی که بیش از نیمی از عمر ۸۳ سالهٔ خود را به نفت و پول می‌اندیشید. شخصیتی که یکی از سخنرانان در مراسم تدفین او این عبارت را ایراد کرد: «وقتی به پل می‌اندیشم به فکر پول می‌افتم».[۲]

---

۱. همان، ص ۵۹۹.

۲. همان، ص ۵۹۹.

گلبنگیان
آقای ۵ درصد

در تاریخ نفت کمتر شخصیتی را می‌توان سراغ گرفت که در دامن خانواده‌ای نفتی رشد یافته و در سراسر عمر خود پیشهٔ پدر را اختیار کرده باشد.

«کالوست گلبنگیان»[1] در زمرهٔ نفتگرانی بود که پدرش در کار نفت فعالیت داشت، خود نیز این رشتهٔ کاری را اختیار کرد و تا پایان عمر در این کار ماند و با آن امرار معاش کرد.

پدرش ارمنی و مقیم قسطنطنیه بود که از طریق واردات نفت سفید روسیه به امپراتوری عثمانی به ثروتی هنگفت و نیز سمت فرمانداری یکی از بنادر دریای سیاه دست یافت. همین ثروت و صدارت بود که در کام پسر ـ کالوست ـ خوش نشست و سرنوشت او را در این پیشه رقم زد.

کالوست در سال ۱۸۶۷ در قسطنطنیه چشم به جهان گشود. قدی کوتاه داشت و غالباً خاموش به‌نظر می‌رسید. از همان اوان تحصیل به درون اجتماع رفت و ضمن ابراز علاقه به کار معاملات در بازار با رمز و راز معاملات بزرگ و پول‌ساز آشنا شد.

پس از طی مراحل مقدماتی تحصیل به دانشگاه صنعتی راه یافت و در رشتهٔ

1.Calouste Gulbenkian.

مهندسی معدن به ادامهٔ تحصیل پرداخت و در ۱۹ سالگی با نوشتن رسالهٔ خود دربارهٔ تکنولوژی صنعت جدید نفت به‌عنوان دانشجویی نمونه فارغ‌التحصیل شد. به توصیهٔ پدر به باکو رفت و برای نخستین‌بار از نزدیک با مناطق نفت‌خیز آن سرزمین آشنا شد.

همین آشنایی بود که او را به‌طور رسمی با فعالیت در عرصهٔ نفت علاقه‌مند ساخت. پیرامون موضوعات نفتی مبادرت به نوشتار نمود و سلسله مقالاتی تخصصی را دربارهٔ نفت روسیه به رشتهٔ تحریر کشاند که در سال ۱۸۹۱ در یکی از مجلات معتبر فرانسه به چاپ رسید. بدین‌ترتیب خیلی زود و در سن ۲۰ سالگی در سطح جهانی به‌عنوان کارشناس نفت شناخته شد. از آن پس با خیل درخواست‌های انجام پروژه‌های تحقیقاتی مواجه بود که به‌طرف او سرازیر می‌شد. درخواست بررسی امکانات نفتی بین‌النهرین توسط دو تن از مقامات امپراتوری عثمانی از آن جمله بود. کالوست گزارشی تحقیقی را در این زمینه تدوین و ارائه کرد که خبر از آینده نفتی درخشان در این منطقه می‌داد. این گزارش ضمن تشویق مقامات ترک نسبت به سرمایه‌گذاری در این میدان نفتی او را نیز به پرداختن به امکانات نفتی بین‌النهرین علاقه‌مند کرد و همین علاقه بود که او را بیش از ۶۰ سال به خود مشغول داشت و امتیاز نفت بین‌النهرین را به نام خود وابسته کرد.[۱]

دربارهٔ او شایعه‌ای ست که بیشتر به افسانه شبیه است و آن اینکه وی مثل اکثر دانشجویان مدارس عالی عثمانی با زبان فارسی آشنا بود و اطلاع داشت که کلمهٔ نفت در زبان فارسی یعنی زمین مرطوب و چون مشاهده کرد که قسمتی از اراضی بین‌النهرین، با اینکه در تمام سال خورشید گرم بر آنها می‌تابد مرطوب است، دانست که رطوبت دائمی زمین ناشی از نفت زیرزمینی می‌باشد و چون از پدر، ارثی به او رسیده بود، درصدد برآمد که برای استخراج نفت از بین‌النهرین شرکتی تشکیل بدهد.[۲]

---

۱. الکسی واسیلیف، مشعل‌های خلیج فارس، ترجمهٔ سیروس ایزدی، ص ۱۳، امیرکبیر، ۱۳۵۸.
۲. آنتونی سمسون، هفت خواهران نفتی، ص ۳۵.



کالوست گلبنگیان



کالوست گلبنگیان

در معاملات نفتی چند مشخصه داشت که او را با سایر معامله‌گران نفتی متمایز می‌ساخت؛ هرگز به عقب نگاه نمی‌کرد و خاطرات تلخ و رنجش‌ها و صدمات گذشته را ملاک کار حال و آینده خود به حساب نمی‌آورد. اهل معامله با هر کس، حتی دشمن قسم‌خورده خود بود.[۱] هیچگاه تغییر موضع نمی‌داد، در برابر حرف دیگران نرم نمی‌شد و به دیگران بسیار بی‌اعتماد بود. سخن کسی را باور نمی‌کرد، ظنین و بدگمان بود؛ در انجام معاملات نفتی نهایت احتیاط خود را به کار می‌برد و بسیار محکم‌کاری می‌کرد. از شخصیتی منزوی و گوشه‌گیر برخوردار بود. بر این اعتقاد بود که دوستی‌های نفتی پایه و اساس محکم و استواری ندارد و پیرو همین اعتقاد نیز رابطهٔ نزدیک و ۲۰ سالهٔ خود را با دیتردینگ به‌هم زد. گلبنگیان بعدها در این زمینه توضیح داد که: «ما با هماهنگی کامل بیشتر از بیست سال با هم کار کردیم، اما چنانکه بارها در کار نفت روی داده است، حسادت شخصی و اختلافات عقیدهٔ ما را از هم جدا کرد».[۲] هر چند دیگران دلیل قطع رابطهٔ دوستی را دعوا بر سر جلب محبت یک زن روسی، همسر سابق یک ژنرال ارتش تزار، دانسته‌اند.

«سر کنت کلارک»[۳] یکی از دوستان وی کالوست را چنین توصیف می‌کند: «هرگز کسی را به بدگمانی وی ندیده‌ام. با هیچ‌کس که به اندازهٔ وی در سوء ظن نسبت به دیگران افراط کند، آشنا نشده‌ام. او همواره کسانی را داشت که برای وی جاسوسی کنند.[۴]

دانیل یرگین در کتاب نفت، پول، قدرت بخش دیگری از ویژگی‌های وی را چنین برمی‌شمرد: «پیش از آنکه به خرید یک اثر هنری اقدام کند، دست کم از سه کارشناس مختلف می‌خواست که آن را ارزیابی کنند، به هنگام پیری نیز دائماً در اندیشهٔ آن بود که از پدر بزرگش که ۱۰۶ سال در این جهان زیست، بیشتر عمر کند و به همین دلیل دو دسته از پزشکان را همزمان در استخدام خود داشت و

---

۱. محمود طلوعی، بازی قدرت جنگ نفت در خاورمیانه، ص ۳۹، حیدری، ۱۳۷۱.

۲. نفت، پول، قدرت، ص ۲۵۸.

3. Sir Kenneth Clark.

۴. دانیل یرگین، نفت، پول، قدرت، جلد اول، ترجمهٔ دکتر منوچهر غیبی ارطه‌ای، ص ۲۳۷.

دربارهٔ وضع مزاجی خود، جداگانه با آنها به مشورت می‌پرداخت.

شاید این بدگمانی تنها راه بقا برای یک ارمنی بود که در سال‌های آخر **امپراتوری عثمانی در شرایط خطرناک استفاده از فرصت‌های عالی تجاری از یک‌سو و قرارداشتن در معرض آزارهای مذهبی و نژادی از سویی دیگر، زندگی می‌کرد».**[1]

از سوی دیگر مشخصهٔ دیگری هم داشت؛ برای پیشبردکار خود در معاملات در جایی که اقتضا می‌کرد مهربان و دوست‌داشتنی جلوه می‌کرد و با این حربه در دل مخاطب جای می‌گرفت و نظر مخالف را در جهت خواستهٔ خود تغییر می‌داد و به این ضرب‌المثل قدیمی بسیار اعتقاد داشت: «دستی را که جرأت گازگرفتن آن را نداری، ببوس» و آن را پیوسته تکرار می‌کرد. شامهٔ تیزی داشت، وقوع حوادث را به‌طوری صحیح و دقیق پیش‌بینی می‌کرد که انجام آن از عهدهٔ سایر مالکان نفت ساخته نبود.[2]

از اینکه از سوی دوستان به‌عنوان یک تاجر نفت شناخته شود بسیار ناراحت و خشمگین می‌شد. یک بار که همکار قدیمی وی، تیگل، او را با این عنوان خوانده بود، در واکنشی تند و خشمگینانه فریاد کشید: «مرد جوان! هرگز مرا تاجر نفت نخوانید. من تاجر نفت نیستم و این را مشخصاً به شما تفهیم خواهم کرد». تیگل عقب نشست و سخنان خود را این‌گونه از سر گرفت: «بسیار خوب آقای گلبنگیان، از این که احساسات شما را جریحه‌دار کرده‌ام عذر می‌خواهم، نمی‌دانم شما را چه خطاب کنم و اگر تاجر نفت نیستید نمی‌دانم کار شما را چگونه باید طبقه‌بندی کرد».

گلبنگیان با تندی پاسخ داد: «به شما خواهم گفت خود را از چه طبقه‌ای می‌دانم، من خود را آرشیتکت شرکت‌ها می‌دانم. من این یا آن شرکت را طراحی می‌کنم...».[3]

طنز مشهوری است که به او نسبت می‌دهند: «سوداگران نفت به‌سان گربه

---

۱. همان، ص ۲۳۷.
۲. جنگ مخفی برای نفت، ص ۱۷۲.
۳. نفت، پول، قدرت، جلد اول، ص ۲۵۹.

هستند، از نعره و فریادشان روشن نیست که جنگ می‌کنند و یا عشق‌بازی!».[۱]

گلبنگیان علاقهٔ عجیبی به امتیاز نفت داشت و پیوسته آن را به شرکت‌های نفتی توصیه می‌کرد. از جمله شرکت‌های طرف توصیه او شرکت شل بود. وی به شرکت شل پیشنهاد کرده بود در خرید امتیاز نفت ایران پیش‌قدم شود اما برخلاف توصیهٔ او این سرمایه‌دار انگلیسی، دارسی بود که در خرید امتیاز نفت ایران پیشقدم شد و گوی سبقت را از دیگران ربود و این چیزی بود که همواره گلبنگیان را رنج می‌داد. از این‌رو همیشه نسبت به انگلیسی‌ها بدگمان بود و نظر به این بدگمانی بود که به نفع دولت فرانسه در مقام کمک به دولت ایران برآمد و در این راه از هیچ‌گونه فعالیتی خودداری نکرد و حتی برای این که فعالیت خود را مشروع جلوه دهد در آن ایام به تابعیت دولت ایران درآمد.[۲]

خروج از ترکیه

گلبنگیان از آنجا که در کیش دینی یک ارمنی شناخته می‌شد در سال ۱۸۹۶ در جریان قتل‌عام ارامنه ترکیه برای در امان ماندن از این غائله به همراه همسرش که حامله نیز بود، این کشور را ترک گفت و از راه دریایی به مصر گریخت. در آنجا از طریق آشنایی با یکی از سران دولت مصر و نیز یکی از سرمایه‌گذاران نفتی اهل باکو فعالیت‌های نفتی خود را چون گذشته دنبال کرد. وی پس از مدتی به لندن رفت و در ظرف ۱۸ روز تبعهٔ انگلستان شد. خانهٔ مجللی در مجاورت هاید پارک لندن خرید و مسئولیت نمایندگی فروش نفت باکو را اختیار کرد. در لندن با برادران ساموئل و دیتردینگ آشنا شد و به‌عنوان واسطهٔ خرید سهام شرکت نفتی برای شل و تأمین نیازهای مالی این شرکت به همکاری با آنان پرداخت و از این طریق رسماً وارد دنیای پرماجرای نفت شد.

هنگامی که احساسات ضد ارمنی ترکیه روبه کاهش نهاد کالوست به ساموئل‌ها توصیه کرد دفتری در قسطنطنیه زیر نظارت وی بگشایند، با گشایش

---

۱. آلکسی واسیلیف، مشعل‌های خلیج فارس، ترجمهٔ سیروس ایزدی، ص ۱۴.

۲. ابوالفضل لسانی، طلای سیاه یا بلای ایران، ص ۱۶۸.

این دفتر مسئولیت کالوست سنگین‌تر شد. ضمن اینکه در کنار این مسئولیت سمت مشاور مالی دولت ترکیه و سفارتخانه‌های این دولت در لندن و پاریس را نیز به عهده داشت و همچنین از سهامداران عمدهٔ بانک ملی ترکیه به‌شمار می‌آمد که توسط سر ارنست کاسل مأمور انگلیسی‌ها در قسطنطنیه تشکیل شد.

گلبنگیان پس از تأسیس بانک ملی ترکیه به سر ارنست کاسل توصیه کرد اقدام به اخذ امتیاز اکتشاف و استخراج نفت کرکوک و موصل نماید. کاسل نیز در قبول پیشنهاد گلبنگیان مردد بود و می‌گفت از طرف دولت انگلیس برای این کار مأموریت نیافته است. ضمن اینکه امکان چنین کاری با توجه به وجود مدعیانی چون آمریکایی‌ها و آلمانی‌ها، نمی‌باشد. اما گلبنگیان از پیشنهاد خود دست‌بردار نبود. خود او دست به کار شد و با وعده و وعید به مقامات ترک، آمریکایی‌ها را از میدان خارج کرد. در مورد آلمانی‌ها نیز راه سازش و معامله را پیشنهاد کرد.

شرکای انگلیسی ضمن استقبال از پیشنهاد او دائر بر شریک‌نمودن آلمانی‌ها در این کار، اقدام به تشکیل یک شرکت مختلط نفتی نمودند. این شرکت مختلط شامل آلمانی‌ها و انگلیسی‌ها و نیز خود گلبنگیان می‌شد.

در نتیجه این توافق شرکت نفت ترکیه با هشتادهزار سهم، هر سهم به ارزش اولیه یک لیره انگلیسی تشکیل شد و سهام مذکور به شرح زیر بین شرکا تقسیم گردید:

۲۰هزار سهم متعلق به دویچه بانک (بانک آلمان).

۲۸هزار سهم متعلق به سر ارنست کاسل و بانک ملی ترکیه (سهم انگلیسی‌ها).

۳۲هزار سهم متعلق به گلبنگیان.

بعد از امضای قرارداد، گلبنگیان بیست هزار سهم خود را به سر هنری دیتردینگ و شرکت نفت هلندی ـ انگلیسی «رویال داچ شل» منتقل کرد و ۱۲هزار سهم باقیمانده یعنی پانزده درصد کل سهام را برای خود نگاه داشت.[۱]

اگرچه قرارداد تشکیل شرکت نفت ترکیه مراحل تصویب خود را طی کرده

---

۱. بازی قدرت ـ جنگ نفت در خاورمیانه، صص ۴۰ و ۴۱.

بود اما در عمل با مخالفت آمریکایی‌ها و تهدیدات آنها روبرو شد. گلبنگیان ضمن ایستادگی در مقابل تهدیدات آمریکایی‌ها برای حل این مشکل اقدام به پرداخت رشوه نمود و آنها را از سر راه خود کنار زد.

با رفع این مانع مانعی دیگر سر برآورد. این‌بار نوبت به چرچیل لرد اول دریاداری انگلیس رسید. او که طرح خرید سهام شرکت نفت انگلیس و ایران را از طرف دولت انگلستان دنبال می‌کرد نمی‌خواست این شرکت رقیبی در منطقه داشته باشد. از این‌رو از هر یک از سهامداران درخواست کرد سهام خود را به شرکت نفت انگلیس و ایران واگذار کنند. سر ارنست کاسل پس از کمی مقاومت تسلیم شد ولی هنری دیتردینگ به هیچ قیمتی حاضر به فروش سهام خود نشد. گلبنگیان نیز در برابر این درخواست از خود مقاومت نشان داد. وی در خاطرات خود در این خصوص چنین آورده است:

«من در موقعیت دشواری قرار گرفته بودم... هنوز مذاکره و چانه‌زدن‌های ما دربارهٔ اینکه چه باید بکنیم، جریان داشت که تلگرافی از آقای «آلوین پارکر» رئیس قسمت خاور نزدیک وزارت خارجه انگلیس به دست من رسید. وی با لحن مؤکدی از من می‌خواست که به‌عنوان یک شهروند انگلیسی و بنابر مصالحی که دولت انگلیس تشخیص داده است سهام خود را به شرکت نفت انگلیس و ایران واگذار نمایم. موافقت سر ارنست کاسل و شرکای او در بانک ملی ترکیه برای واگذاری سهامشان به شرکت نفت انگلیس و ایران همهٔ ما را مبهوت کرده بود و شرکای هلندی و آلمانی ما هم از این وضع عصبانی و ناراحت بودند.[1] البته بعدها کالوست توانست با ابتکار عمل خود رقبای قدیمی همچون شرکت‌های نفتی انگلیسی و آلمانی و نیز شل را گردهم آورد. نتیجهٔ این گردهمایی قرارداد ادغام شرکت نفت ترکیه در گروه انگلیس و ایران در سال ۱۹۱۴ بود.

در این قرارداد از سهام کنسرسیوم جدید ۵۰ درصد به گروه شرکت نفت انگلیس و ایران، ۲۵ درصد به «دویچه بانک» آلمان و ۲۵ درصد به رویال داچ

---

۱. همان، ص ۴۲.

شل واگذار و قرار شد ۲/۵ درصد سود کل سهام خود را که مجموعاً ۵ درصد باشد برای راضی‌کردن گلبنگیان به وی پرداخت کنند. بدین‌سان گلبنگیان می‌توانست از رهگذر این ادغام به ۵ درصد سود دست یابد و از همین‌رو بود که از آن پس به آقای ۵ درصد معروف شد. هرچند چنان که گفته شد چندان این لقب و القاب دیگر همچون تاجر نفت را خوش نداشت چرا که بیشتر خود را آرشیتکت شرکت‌ها می‌دانست.

۵ درصد سود حاصله برای گلبنگیان چیز کمی نبود و بیشترین درجه اهمیت را داشت و همین درجه از اهمیت بود که همواره مخالفت شرکت‌های آمریکایی را درپی داشت. از این‌رو همیشه از ناحیهٔ شرکت‌های نفتی آمریکایی احساس خطر می‌کرد و هدف آنان را تضییع حقوق خود با استفاده از هر وسیله ممکن می‌دانست. وی در خاطرات خود چنین آورده است:

«در مورد من آنها همیشه در صدد مبارزه بودند و با این که همه در آغاز کار با مشارکت خود مدیون من بودند در خفا برای قطع پنج درصد حق من در این شرکت می‌کوشیدند و اگر موقعیت مناسبی پیش می‌آمد در این کار تردید نمی‌کردند».[1]

شرکت‌های نفتی آمریکایی اگرچه در تلاش بودند با دسترسی به میادین نفتی عراق به نحوی دست او را از ۵ درصد سود کوتاه کنند اما نهایتاً در این جهت توفیق نیافتند. با کشف نفت در ۹۰ کیلومتری شمال غربی کرکوک عراق، در سال ۱۹۲۸ قراردادی به امضا رسید که در آن شرکت‌های رویال داچ شل، شرکت نفت انگلیس و ایران، شرکت توسعهٔ منابع نفتی خاورمیانه با ملیت آمریکایی، و شرکت نفت فرانسه هر یک ۲۳/۷۵ درصد سهم داشتند. در این قرارداد نیز گلبنگیان از ۵ درصد سهم برخوردار بود.

گلبنگیان در این قرارداد دست به ابتکار عملی دیگر زد و در یکی از آخرین جلسات ماده‌ای را در این قرارداد گنجاند که به موجب آن شرکا از فعالیت انفرادی در محدودهٔ مرزی امپراتوری فرو پاشیده عثمانی منع می‌شدند که اصطلاحاً به

---

۱. همان، ص ۴۸.

«خط قرمز» نام می‌گرفت. این قرارداد که در آن کلیهٔ میدان‌های نفت‌خیز خاورمیانه به جز ایران و کویت خط قرمز شناخته می‌شدند برای گلبنگیان ۵۹ ساله که از آغاز جوانی در انتظار چنین موفقیتی بود، پیروزی بزرگ محسوب می‌شد.

گلبنگیان با دختر خود در یک سفر تفریحی در دریای مدیترانه این پیروزی را جشن گرفت. طرفه اینکه وی در این سفر تفریحی برای اولین بار کشتی نفتکشی را مشاهده کرد که تا آن روز به چشم خود ندیده بود.

شکایت از دولت انگلستان

او از سال‌های دههٔ ۱۹۳۰ به بعد پاریس را برای اقامت دائمی خود برگزید و خانه مجللی در این شهر خریداری کرد. اما شکست فرانسه از آلمان هیتلری در سال ۱۹۴۰ منافع نفتی گلبنگیان را به خطر انداخت. دولت انگلستان آنگاه سهام وی را در شرکت نفت عراق ضبط کرد. وی که از عواید نفتی خود محروم مانده بود در سال ۱۹۴۲ به کشور پرتغال که در زمان جنگ بی‌طرف مانده بود، رفت و به استناد گذرنامهٔ ایرانی خود اعلام کرد که از اتباع دولت ایران است و اقدام دولت انگلستان در ضبط و مصادره سهام او در شرکت نفت عراق غیرقانونی است.

این کشمکش تا ماه نوامبر سال ۱۹۴۸ به‌طول انجامید و کالوست موفق شده بود تا این تاریخ شکایت خود را در مراجع قضایی انگلیس تا مراحل نهایی پیش ببرد. شرکای شرکت نفت عراق که از شکایت کالوست احساس خطر می‌کردند، نهایتاً به فکر افتاده نمایندگانی را برای مذاکرات با گلبنگیان که حالا دیگر در لیسبون به‌سر می‌برد، اعزام داشتند. مذاکرات به مدت چند روز ادامه داشت تا این‌که نمایندگان سرانجام تسلیم خواست‌های گلبنگیان شده و موافقتنامه‌ای را به امضا رساندند.

به‌موجب این موافقتنامه گلبنگیان توانست تمام مطالبات عقب‌مانده خود را از شرکت نفت عراق دریافت داشته و حداقل هشت میلیون دلار نیز به دریافتی

سالانهٔ او از شرکت نفت عراق افزوده شد. طبق همین موافقتنامه گلبنگیان بر بطلان قرارداد خط قرمز صحه نهاد.[۱]

بدین‌سان خط قرمز که به ابتکار گلبنگیان ایجاد شده بود به دست شخص وی از روی نقشهٔ منابع نفتی خاورمیانه پاک شد.

کالوست گلبنگیان در سال ۱۹۵۵ در سن ۸۵ سالگی و پس از ۶۵ سال فعالیت در عرصهٔ نفت درگذشت. آن هم در شرایطی که ثروتی هنگفت را بر جای گذاشت.

---

۱. همان، صص ۱۴۲ و ۱۴۳.

هانت

سهام‌دار نفتی که مدعی داشتن حس «نفت‌یاب» بود

از دست ندادن زمان، استفادهٔ بهینه از فرصت‌های پیش‌آمده و انجام حرکت‌های سریع و به موقع، رمز موفقیت مردان و شخصیت‌های تاریخی نفت به‌شمار می‌رود.

«هارولدسن لافایت هانت»[1] معروف به اچ، ال، هانت یکی از شخصیت‌های برجسته و پرآوازهٔ آمریکایی است که همچون سایر شخصیت‌های بنام نفتی توانست باداشتن این ویژگی فصلی از تاریخ جهانی نفت را از آن خود ساخته و در زمرهٔ بزرگترین سهام‌داران نفتی به‌شمار آید.

هانت که به سال ۱۸۸۹ در یکی از ایالت‌های آمریکا دیده به جهان گشود، شخص تنومندی بود که همواره لباس دریانوردان را به تن داشت. در آغاز پیشهٔ پنبه‌کاری را اختیار نمود اما خیلی زود در این پیشه شکست خورد و آن را برای همیشه رها کرد و با بازکردن قمارخانه‌ای به کار قمار روی آورد. تا آن وقت دو استعداد درخور توجه و نامرتبط با یکدیگر را به منصهٔ ظهور رسانده بود:

1. Haroldsen Lafayette Hunt.

استعدادی برای قمار و نیز همانند راکفلر و دیتردینگ استعدادی برای محاسبات ذهنی سریع و پیچیده.[۱]

فردی فوق‌العاده عیال‌وار بود. سه همسر و تعداد زیادی فرزند وی را در بین مردان نفت فردی منحصر به فرد ساخته بود. در بعضی از حرکات و رفتارهای شخصی، آدمی خاص جلوه می‌کرد؛ در غذاخوردن حساسیتی ویژه داشت، دست پخت کسی را نمی‌خورد، هر روز غذای خود را شخصاً آماده می‌کرد و با خود به سر کار می‌برد. البته این حساسیت را در اواخر عمر که به ثروت هنگفتی دست یافته بود، دیگر نداشت.

هانت اکثر معاملات تجاری را در حکم قمار می‌دانست و به نقل از «هری هرت» در کتاب «ثروتمند تگزاس»، بر این عقیده بود که «درصد سود را باید در ابتدای معامله دقیقا محاسبه کرد، و زمانی معامله را قطعی کرد که سود متصور نهایی بتواند خطر زیان احتمالی را توجیه کند. اگر وقوع زیان احتمالی مصیبت‌بار باشد، چه بهتر که هیچ معامله‌ای صورت نگیرد زیرا قطعاً زمان مناسب فرا خواهد رسید».

ورود به منطقه شرق تگزاس

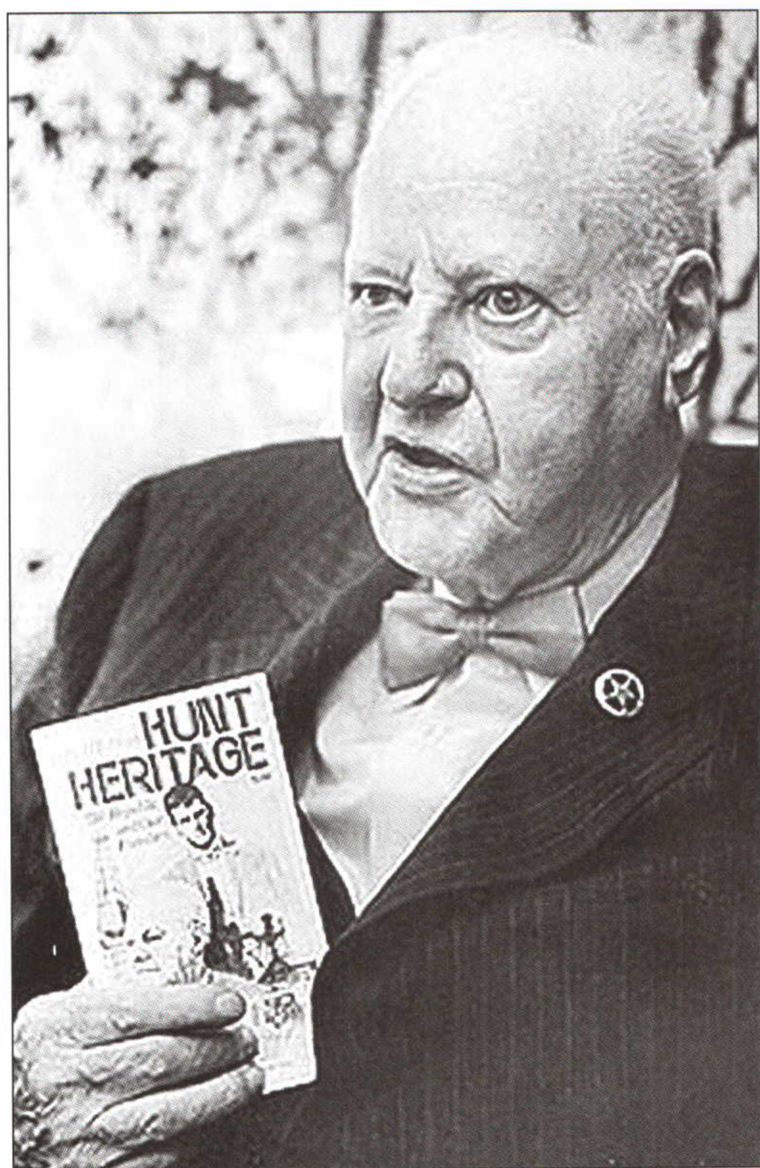
وی که مدعی داشتن حس نفت‌یابی بود، با شنیدن اولین خبر مربوط به وجود نفت سرشار در املاک خانم «دیزی برادفورد»[۲] واقع در منطقهٔ شرق تگزاس و تمام‌شدن نقدینگی «پدر جوینر»، فرماندهٔ عملیات حفاری، محل کار خود را ترک کرد و راهی آن منطقه شد و طی پیشنهادی خرید کلیهٔ اراضی آن را برای توسعهٔ عملیات نفتی درخواست کرد.

پدر جوینر نیز که با وضع پیش‌آمده از جمله فقدان نقدینگی، مخفی‌شدن از دست سرمایه‌گذاران نفتی، نبود چشم‌اندازی روشن برای آینده حفاری چاه‌های نفت آن منطقه، دیگر یارای ادامهٔ عملیات حفاری را نداشت پس از دو روز

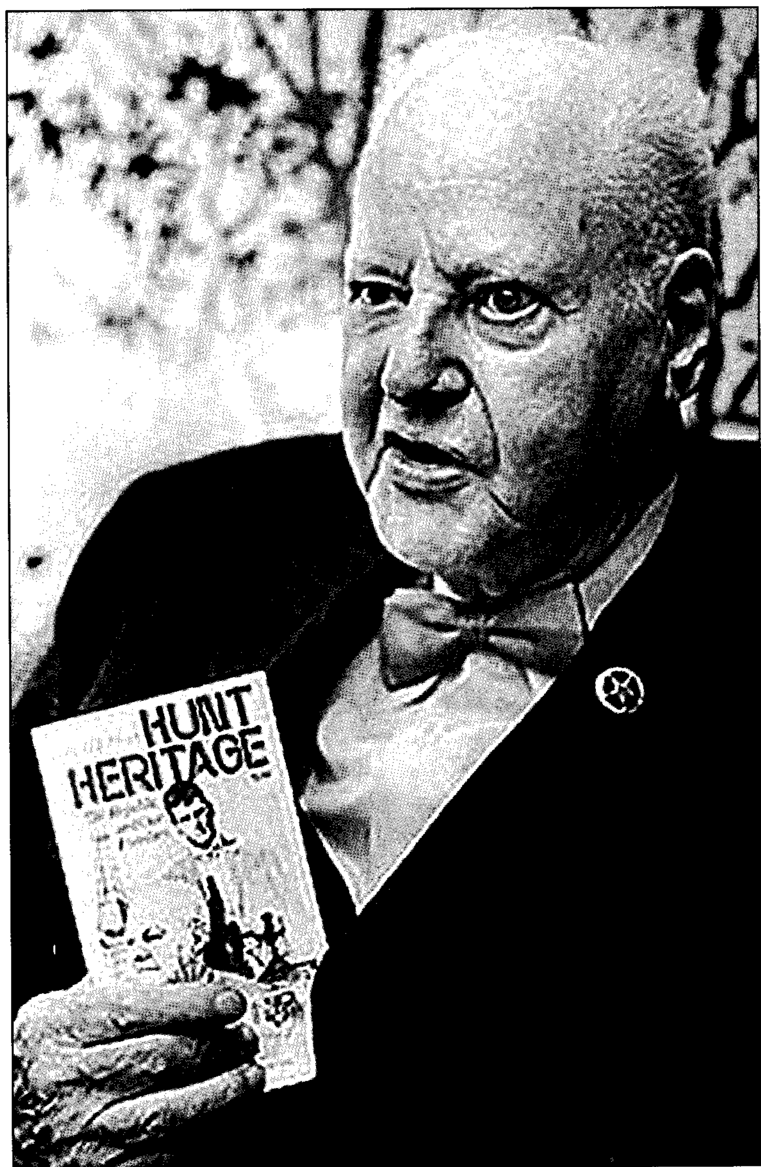
---

۱. نفت، پول، قدرت، جلد اول، ص ۳۲۳.

2. Daisy Bradford.



هارولدسن لافایت هانت



هارولدسن لافايت هانت

مذاکرات فشرده و طولانی بالاخره به خواستهٔ هانت تن در داد و در ازای دریافت مبلغ نقدی ۳۰ هزار دلار و الباقی تا سقف مبلغ ۱/۳۳۵ میلیون دلار از محل فروش امتیازات، تمام سهام خود را واگذار کرد، اما پس از دو سال علیه هانت به دادگاه شکایت برد و او را متهم به جاسوسی منطقهٔ عملیاتی کرد. موضوع اتهام این بود که هانت در اثنای مذاکرات با اغوای یکی از سرپرستان عملیات حفاری امکان یافت تا با نفوذ یکی از جاسوسان خود در منطقهٔ حفاری به‌گزارشی پنهان مبنی بر پیشرفت چاه دست یابد که سرآغاز انجام آن معامله بزرگ شد.

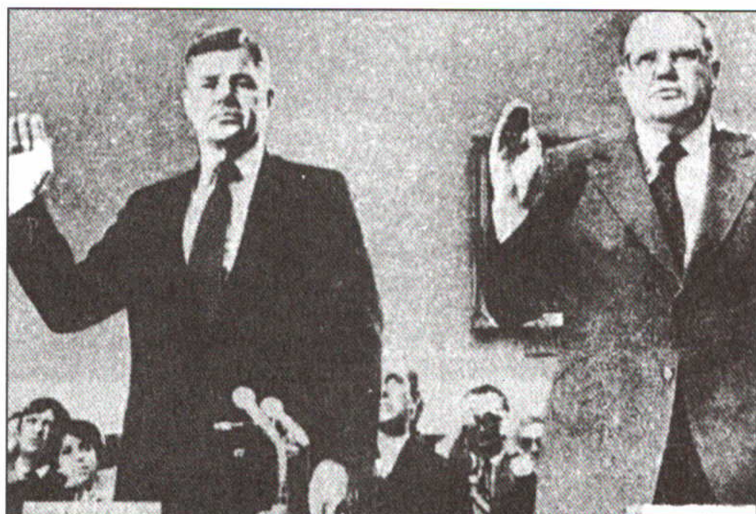
ولی از آنجا که اتهام در دو سال بعد از معامله طرح شده بود، هیچ نتیجه‌ای برای پدر جوینر دربر نداشت. اگرچه جوینر طرف معاملهٔ خود را به کلاهبرداری متهم کرده بود اما چندان هم از معاملهٔ هانت ناراضی نبود چراکه این معامله موجب شد وی از چنگ طلبکارهای خود که مدتی را دور از دسترس آنان پنهان شده بود، رهایی یابد و این تماماً به برکت معامله با هانت بود که وی بخش زیادی از بدهی هایش را در قالب این معامله می‌پرداخت. از این‌رو جوینر با حضور خود در صحن دادگاه متن از پیش تنظیم شده‌ای را قرائت کرد، با این مضمون: «اشتباهی باید رخ داده باشد، او هرگز از طرف هانت مورد غبن، اغفال و کلاهبرداری قرار نگرفته است.[1]

با این گفته، پرونده از سوی دادگاه مختومه اعلام شد. خانم سندی جوینر رابرتز، نوهٔ دختری پدر جوینر برخلاف وی معتقد بود هانت در مذاکرات خود جوینر را با پول خریده و از او کلاهبرداری کرده است.

نوهٔ دختری پدر جوینر که در شغل هتل‌داری امرار معاش می‌کرد و بعضی از اعضای خانوادهٔ هانت از مشتریان دائمی او بودند، چنین اظهار داشت:

«می‌دانید، یکی از چیزهایی را که واقعاً به آن معتقدم این است که اعضای خانوادهٔ هانت همواره اسرار یکدیگر را حفظ می‌کنند. اگر اتفاقی سوء یا حرکتی نادرست در هتل صورت گیرد هر کدامشان سعی می‌کنند فوراً قضیه را به نحوی آبرومندانه رفع و رجوع کنند، با هم دست بدهند و مسأله را فیصله دهند. آنها

۱. ادرین هامیلتون، نفت پاداش قدرت، ترجمهٔ محمود طلوع، ص ۲۷۸.



پسران هانت یعنی هربرت و بانکر در حضور اعضای کمیتهٔ مجلس نمایندگان آمریکا

یکدیگر را به خوبی می‌شناسند و قصور و تقصیر احتمالی در هر رویدادی را دقیقاً می‌دانند متوجه کدام‌یک از آنها است و من مطمئن هستم که هانت‌ها پدر جوینر را با پرداخت پول راضی کرده‌اند و سر و ته دعواهای حقوقی را هم آورده‌اند».[1]

مختومه اعلام‌شدن پرونده از سوی دادگاه درست در زمانی اتفاق افتاد که هانت سفره‌ای وسیع از عملیات حفاری را در منطقهٔ نفت شرق تگزاس گسترده بود. به‌ویژه آنکه بازار نفت نیز در کنترل او قرار می‌گرفت.

این موفقیت چشمگیر نقطهٔ عطفی برای موفقیت‌های بعدی وی شناخته می‌شود؛ ادارهٔ یک شرکت بزرگ حفاری، یک پالایشگاه نفت و نیز خرید امتیازات جدید در سرتاسر سرزمین‌های جنوب غربی و ایالت کالیفرنیا و راه‌اندازی شرکت‌های متعددی چون؛ شرکت نفتی هانت، شرکت نفتی پلاسید

---

۱. همان، ص ۲۷۹.



پسران هانت یعنی هربرت و بانکر در حضور اعضای کمیتهٔ مجلس نمایندگان آمریکا

یکدیگر را به خوبی می‌شناسند و قصور و تقصیر احتمالی در هر رویدادی را دقیقاً می‌دانند متوجه کدام‌یک از آنها است و من مطمئن هستم که هانت‌ها پدر جوینر را با پرداخت پول راضی کرده‌اند و سر و ته دعواهای حقوقی را هم آورده‌اند».[۱]

مختومه اعلام‌شدن پرونده از سوی دادگاه درست در زمانی اتفاق افتاد که هانت سفره‌ای وسیع از عملیات حفاری را در منطقهٔ نفت شرق تگزاس گسترده بود. به‌ویژه آنکه بازار نفت نیز در کنترل او قرار می‌گرفت.

این موفقیت چشمگیر نقطهٔ عطفی برای موفقیت‌های بعدی وی شناخته می‌شود؛ ادارهٔ یک شرکت بزرگ حفاری، یک پالایشگاه نفت و نیز خرید امتیازات جدید در سرتاسر سرزمین‌های جنوب غربی و ایالت کالیفرنیا و راه‌اندازی شرکت‌های متعددی چون؛ شرکت نفتی هانت، شرکت نفتی پلاسید

---

۱. همان، ص ۲۷۹.

و... از جمله موفقیت‌هایی است که هانت را سرانجام به چهره‌ای شناخته شده و نامی پرآوازه مبدل می‌سازد. تا جایی که درعین ناباوری در سال ۱۹۴۸ عنوان ثروتمندترین مرد ایالات متحده را به خود می‌گیرد.

ورود به حوزهٔ سیاست

این شهرت کم‌نظیر ورود وی را به فعالیت در عرصهٔ سیاست و فرهنگ هموار می‌سازد. به‌طوری که هزینهٔ تهیهٔ برنامهٔ تلویزیونی گسترده‌ای را با عنوان «خط زندگی» به‌عهده می‌گیرد که در بیش از ۵۵۰ ایستگاه در سرتاسر ایالات متحده پخش می‌شد.

سلسله مقالاتی را در مطبوعات کثیرالانتشار تدارک می‌بیند و در آن سیاست خارجی و محافظه‌کارانهٔ آمریکا و همچنین مکتب کمونیسم را مورد حمله قرار می‌دهد. انتشار ده جلد کتاب و مکاتبات فراوان با سردبیران روزنامه‌ها و مجلات از دستاوردهای مهم وی در این دوره به‌شمار می‌آید.

ورود وی به حوزهٔ سیاست، چندان هم به او اقبال نکرد. هنگامی که جان اف کندی، رئیس جمهور آمریکا در سال ۱۹۶۳ ترور شد، هانت به خاطر مقالات انتقادی که علیه سیاست‌های وی در مطبوعات به چاپ می‌رساند، متهم به همدستی با عامل ترور شد. چیزی که همسر اول وی را شدیداً به واکنش واداشت.

هانت اگرچه شیفتهٔ شهرت و ثروت بود، اما این شیفتگی هیچ‌گاه او را فریفته نکرد و عادات معمول ثروتمندان را همچون اسراف و ولخرجی، شیوهٔ زندگی خود قرار نداد. ضمن اینکه پول را چندان چیز مهمی تلقی نمی‌کرد. چرا که به زعم او پول تنها وسیله‌ای است که حساب‌ها را نگاه می‌دارد و آن را نباید به مثابهٔ هدف زندگی نگریست.

ادرین هامیلتون در رابطه با دوری وی از اسراف و ولخرجی چنین نقل می‌کند؛ «زمانی که به اصرار خانواده، بالاخره به سفری سیاحتی در اروپا می‌پردازد، از خرید سوغاتی برای همسر و فرزندانش صرف نظر می‌کند و در

بازگشت برای همسرش تعریف می‌کند که از چیزی که بیش از همه در این سفر لذت برده علاقه‌اش به رفتن در فروشگاه‌ها بوده تا ببیند چقدر می‌تواند در برابر خرید مقاومت کند و تا چه اندازه می‌تواند از پول‌های همراه خود پس‌انداز کند!»[۱]

هانت که همیشه خود را در تحصیل شهرت و ثروت وامدار فعالیت‌های نفتی می‌دانست، مدعی بود که در پی بردن به وجود نفت دارای نبوغ فوق‌العاده است و عنوان «کریکولوژیست»[۲] یعنی کارشناس نهرها و رودخانه‌ها را بر خود نهاد. بدین‌معنا که قادر است با مشاهدهٔ جهت، سرعت و شدت جریان آب نهرها و رودخانه‌ها در منطقهٔ خاص پی به وجود نفت ببرد و محل حفاری را دقیقاً مشخص کند.[۳]

هانت در سال ۱۹۷۴ در سن ۸۵ سالگی درگذشت، آن هم در شرایطی که به‌عنوان ثروتمندترین مرد ایالات متحده آمریکا، ثروت او مجموعاً دو میلیارد دلار و درآمد سالیانهٔ او ۵۰ میلیون دلار بالغ می‌شد.

پس از مرگ، خیل وارثان او که از سه همسر و چهارده فرزند تشکیل شده بود، هر یک پس از نزاعی سخت و بی‌امان، حاصل دسترنج چند ده سالهٔ او را پشتوانهٔ زندگی اقتصادی خود قرار دادند و بر پایهٔ آن دامنهٔ فعالیت‌های خود را در عرصهٔ اقتصاد وسعت بخشیدند.

---

۱. همان، ص ۲۸۳.

2. Creekologist.

۳. همان، ص ۲۸۷.

هولمز

مشهور به «ابونفت»

یگانه شخصیتی که در تاریخ نفت با اتکا به نظرات کارشناسی خود که از نوعی ژرف‌بینی وی مایه می‌گرفت، غلط‌بودن برخی از تئوری‌های کارشناسانه را در شناسایی ذخایر نفتی اماکن جغرافیایی به اثبات رساند، «فرانک هولمز»[1] بود.

وی در سال ۱۸۷۴ در زلاند نو دیده به جهان گشود، فاقد تحصیلات دانشگاهی بود و مهندسی معدن را نزد خود فراگرفته بود. در جنگ جهانی اول در زمرهٔ نیروهای انگلیسی مستقر در بین‌النهرین خدمت کرده بود. پس از طی دوران تحصیل دو دهه از عمر خود را در کار استخراج معادن طلا و قلع در آفریقای جنوبی سپری کرد و در این کار به‌عنوان مهندسی مجرب و کارآزموده شناخته شد. داشتن تجربه و تخصص لازم در امر استخراج معادن این امکان را در اختیار او نهاد که همچون مهندسان معدن به کشورهای دوردست سفر کند و زندگی سیار و پرتحرکی را برای خود برگزینند. سفر به بسیاری از کشورها از جمله روسیه، مکزیکو، استرالیا، نیجریه و اروگوئه حاصل این دوره از حیات او محسوب می‌شود.

1. Frank Holmes.

بسیار شاداب و سرزنده و قوی بنیه بود. شوخ طبع و جنجالی و درعین حال از صراحت لهجه‌ای خاص نیز برخوردار بود. در جنگ جهانی اول به‌عنوان افسر سررشته‌داری در خدمت ارتش انگلیس قرار گرفت و به تابعیت آن کشور درآمد.

دستیابی به ذخایر نفتی سواحل غربی خلیج فارس

زندگی او، اما از زمانی در مسیر اصلی خود قرار گرفت که در جریان یکی از مأموریت‌ها برای خرید گوشت گوساله در آدیس‌آبابای اتیوپی، در جنگ جهانی اول، با یکی از بازرگانان عرب به نام امین ریحانی آشنا شد. وی از وجود ذخایر نفتی در سواحل غربی خلیج فارس خبر می‌داد. این خبر به‌طرز عجیبی به درون هولمز نفوذ کرد و رفته‌رفته او را از درون متحول ساخت. تا آنجا که تأسیس شرکتی دارویی و جاذبه‌های کاری آن از میزان اشتیاق او به ورود در دنیای نفت نکاست و او را در جهت رویکرد شغلی به این حیطهٔ کاری که هولمز را بسیار جدید و کاملاً ناشناخته می‌آمد، مانع نشد. از آن پس به انباشت ثروت ناشی از کار و تلاش در میادین نفت می‌اندیشید. در عملی‌ساختن آنچه که در اندیشهٔ خود داشت از هیچ تلاشی فروگذار نکرد، حتی تطمیع و جلب اعتماد حاکمان مناطق فقیرنشین بخش غربی خلیج فارس که هر یک می‌توانستند در بسیج بومیان آن منطقه به سهم خود در جهت پیشبرد و اهداف او نقشی مؤثر ایفا دارند.

طرفه اینکه گزارش خبری بازرگان عرب آن‌چنان در دل او ریشه افکند که هیچ‌گاه در هیچ شرایطی، حتی آنجاکه نظرات کارشناسی وجود کمترین آثاری از ذخایر نفتی را در منطقه‌ای تضمین نمی‌کرد، حاضر به توقف کاری یا انصراف از ادامهٔ فعالیت حفاری نمی‌شد. چراکه تجارب اولیه به وی آموخته بود که تئوری‌های کارشناسانه نیز همیشه به واقعیت رهنمون نمی‌شود، ممکن است در پاره‌ای، مسیری غیر واقع را طی کند که کمتر کسی موفق به درک آن می‌شود.

هولمز برای تحقق رؤیاهای خود در بخش شرقی قلمرو پادشاهی عربستان سعودی از طریق امین ریحانی که وی را دائماً پشتیبانی می‌کرد، اقداماتی را صورت داد اما سرپرسی کاکس کمیسر عالی بریتانیا در خلیج فارس در برابر

اقدامات هولمز پیوسته مانع ایجاد می‌کرد. سرپرسی کاکس پس از آگاهی از درخواست هولمز مبنی بر گرفتن امتیاز بهره‌برداری نفت، شرکت نفت انگلیس و ایران را به‌عنوان یک رقیب از این موضوع باخبر ساخت. ضمن اینکه به هولمز نیز خاطرنشان کرد: «دربارهٔ امتیاز نفت شتاب نکن، چون هنوز وقت آن نرسیده و دولت بریتانیا نمی‌تواند از شرکت شما حمایت کند».[1]

اگرچه تحرکات سرپرسی کاکس، هولمز را با مشکل مواجه می‌ساخت اما پشتیبانی‌های ریحانی از وی، آن تحرکات را یک به یک خنثی می‌کرد. ریحانی در حمایت از هولمز در نامه به پادشاه عربستان نوشت: «والاحضرت در سرزمین خود یک سلطان هستید و از این حق برخوردارید که امتیاز را به هر کس که می‌خواهید بدهید. مادامی که گیرندهٔ امتیاز یک انگلیسی است، بر اساس پیمانی که با دولت انگلستان دارید این پیمان شما را ناگزیر نمی‌سازد که امتیاز را به شرکتی واگذار نمایید که انگلیسی‌ها آن را ترجیح می‌دهند. در اینجا، پای دو شرکت انگلیس در کار است. یکی از آنها عملاً به دولت انگلستان تعلق دارد، درحالی که دیگری با سیاست سر و کاری نداشته و از تمامی نفوذهای سیاسی آزاد است و شما از این حق برخوردارید که یکی را انتخاب کنید...

سرمایه‌گذاری که شرایط سیاسی آن کمتر باشد، برای عربستان بهتر است. برای اعراب، دادن امتیازات بر اساس بازرگانی محض و بدون هرگونه برچسب سیاسی به هرگونه پیشنهادی که باید با مداد سربی نوشته شود و از جانب دولت بریتانیا باشد، برتری دارد».[2]

همچنین ریحانی برای اینکه هولمز را در گرفتن امتیاز قوت قلب باشد و سرپرسی کاکس را در نزد وی ضعیف نشان دهد، به وی یادآور شد: «نامه‌ای برای ابن سعود می‌نویسم که آن را به وی برسانی و مطمئن هستم که امتیاز را خواهی گرفت. به حرف‌های سرپرسی کاکس اهمیتی نده... با سرپرسی کاکس هم خداحافظی کن چون اگر شک ببرد که می‌خواهی به الحساء برگردی، ممکن

۱. لئونارد ماسلی، نفت، سیاست و کودتا در خاورمیانه، ترجمهٔ محمد رفیعی مهرآبادی، جلد اول، ص ۱۱۳.

۲. همان.



فرانک هلمز مشهور به ابونفت و شیخ بحرین



فرانک هلمز مشهور به ابونفت و شیخ بحرین

است با نوشتن یک یا دو یادداشت با مداد سربی، بر تو پیشی گیرد».[۱] پشتیبانی‌های ریحانی سرانجام مؤثر واقع شد و حاصل آن گرفتن امتیاز بهره‌برداری از نفت در ابعاد ۶۰ هزار مایل مربع از منطقهٔ صحرای عربستان در سال ۱۹۲۳ بود که از سواحل خلیج فارس به حاشیهٔ واحه بارور الهفوف می‌رسید.

به موجب این امتیازنامه مبلغ ۲۵ هزار لیره بابت کاوش و حفاری به‌عنوان اجارهٔ سالیانه به دولت عربستان تعلق می‌گرفت. اگرچه این منطقه دارای منابع نفتی بود اما از بخت بد، هولمز نتوانست به نفت دست یابد. هولمز سرمایهٔ زیادی نداشت و کاوش نفت به‌طور سطحی صورت گرفت.[۲] البته چند سال بعد به‌علت نپرداختن اجارهٔ تعیین‌شده به دولت عربستان امتیاز لغو شد.

هولمز در سال ۱۹۲۴ نیز موفق به کسب امتیاز نفتی دیگری در منطقه‌ای بی‌طرف میان عربستان و کویت شد[۳] اما این امتیازات نفتی کمتر از آن بود که عطش سیری‌ناپذیر وی را در انجام فعالیت‌های نفتی کارسازی کند. از این‌رو تحت تأثیر یکی از گزارش‌های نفتی دامنهٔ فعالیت‌های خود را به کشور شیخ‌نشین بحرین گسترش داد و دفتر کاری را در آنجا مستقر ساخت. از شیخ بحرین درخواست اعطای امتیاز نفت کرد. شیخ بحرین نیز به دلیل کمبود آب در منطقه، اعطای هرگونه امتیاز نفتی را به حفاری چاه آب مشروط کرد. هولمز نیز به خواست شیخ بحرین تن داد و در نتیجه در سال ۱۹۲۵ نخستین امتیاز نفتی را در آن خطه از آن خود ساخت.

فعالیت‌های هولمز، اما آنچنان که در آغاز به نظر می‌آمد راهی هموار طی نمی‌کرد، بعضاً با موانع جدی رقبا از جمله مأمورین انگلیسی، حافظ منافع دولت انگلیس روبرو بود. مأمورین انگلیس مستقر در منطقه، هولمز و

---

۱. همان، ص ۱۱۵.

۲. لئونارد ماسلی، نفت، سیاست و کودتا در خاورمیانه، ترجمهٔ محمد رفیعی مهرآبادی، جلد اول، ص ۱۱۶.

۳. بنجامین شوادران، خاورمیانه، نفت و قدرت‌های بزرگ، ترجمهٔ عبدالحسین شریفیان، صص ۲۶۶ و ۲۶۷، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، ۱۳۵۴.

فعالیت‌های او را زیانبار برای سیاست‌های دولت انگلیس به‌شمار می‌آوردند. تا جایی که عنوان «دزد دریایی» را بر او نهادند اما بومیان منطقه ترجیحاً عنوان «ابونفت» را شایسته مقام و شخصیت او می‌دانستند.[۱] از جمله موانع جدی که بر سر راه هولمز خودنمایی می‌کرد فقدان تأمین مالی شرکت «ایسترن اند جنرال سندیکیت»[۲] بود که وی آن را پس از جنگ جهانی به‌منظور داد و ستد در خاورمیانه تأسیس کرده بود. آن هم در شرایطی که برخی از گزارش‌های نفتی از نامساعد بودن منطقه برای حفاری نفت و فقدان آینده‌ای درخشان برای عملیات حفاری خبر می‌داد.

هولمز برای فائق آمدن بر مشکل فقدان تأمین مالی، راه‌های مختلفی را آزمود. اما نتیجه‌ای دربر نداشت. ناگزیر فروش کلیهٔ امتیازات نفتی خود را به شرکت نفت انگلیس و ایران پیشنهاد کرد. شرکت نیز از آنجا که به وجود ذخایر نفتی در آن محدودهٔ عملیاتی امید چندانی نداشت در برابر پیشنهاد هولمز واکنش منفی نشان داد. هولمز که تلاش خود را تماماً بی‌نتیجه می‌دید راهی نیویورک شد و به شرکت‌های آمریکایی از جمله «استاندارد اویل آو نیوجرزی» اعلام همکاری کرد اما به رغم انتظار وی، نتیجه‌ای عائد نشد. زیرا مدیران آن شرکت، آن منطقه را برای عملیات حفاری در مقایسه با سایر مناطق نفتی دیگر قابل توجه ندانسته و فاقد صرفهٔ اقتصادی می‌انگاشتند. درعوض به خرید بخشی از سهام شرکت نفت ترکیه اشتیاق نشان می‌دادند.

در چنین اوضاع یأس‌انگیز و ناامیدکننده‌ای تنها شرکت آمریکایی «گلف اویل» بود که پیشنهاد هولمز را مشروط به دریافت گزارشی از آثار نفت در مناطق عملیاتی پذیرفت. هولمز نیز گزارش جالب توجه‌ای را دایر بر وجود نفت در چاه‌های آب بحرین به همراه نمونه‌هایی از سنگ‌های موجود در منطقه به شرکت ارائه داد.

این گزارش در جهت جلب توجه مدیران شرکت مؤثر واقع شد و از آن پس

---

۱. دانیل یرگین، نفت، پول، قدرت، جلد اول، ص ۳۶۷.

2. Eastern and General Syndicate.

شرکت آمریکایی گلف اویل با گروه هولمز همکاری کرد. اما این همکاری مدت چندانی دوام نیاورد زیرا شرکت گلف اویل به گروه آمریکایی سهامدار شرکت نفت ترکیه پیوست که از جمله امضاکنندگان قرارداد خط سرخ بود.

به موجب این قرارداد هیچ‌یک از شرکت‌های امضاکننده مستقلاً اجازهٔ فعالیت در محدودهٔ سرخ را نداشتند. بدین‌سان شرکت گلف اویل ناگزیر به چشم‌پوشی از منابع نفتی خود در بحرین شد و امتیاز نفت را در این منطقه به شرکت «استاندارد اویل کالیفرنیا» معروف به «سوکال»[1] واگذار کرد. اما مخالفت سرسختانهٔ دولت بریتانیا با ورود شرکت‌های آمریکایی به منطقه، براساس ماده ملیت، در ابتدا مانع از ادامهٔ فعالیت شرکت گلف در کویت و شرکت سوکال در بحرین شد. این مخالفت اگرچه در آغاز سرسختانه بود اما در جریان مذاکرات رفته‌رفته رنگ باخت و مورد تجدیدنظر قرار گرفت. چرا که انگلیسی‌ها به این نتیجه رسیده بودند که فعالیت شرکت‌های امریکایی و سرمایه‌گذاری آنها در این منطقه، محدودهٔ مستعمراتی آنها را بیش از پیش روبه توسعه خواهد گذاشت. بدین‌سان زمینهٔ فعالیت این شرکت‌ها در مناطق عملیاتی با الغای مادهٔ ملیت از سوی دولت بریتانیا در سال ۱۹۳۲ هموار و خیلی زود نتایج مورد نظر یعنی استخراج نفت، آن‌هم به مقدار زیاد حاصل شد. به‌طوری که شرکت‌های نفتی دیگر که در گذشته از خرید امتیازات نفتی گروه هولمز سر باز زده بودند و تلاش‌های وی را به تمسخر می‌گرفتند از این رویداد تاریخی سخت تکان خوردند و این ژرف‌بینی هولمز بود که پس از ۱۰ سال صورت آشکار به خود گرفت و با وقوع آتشفشان نفت در ۳۱ مه ۱۹۳۲ در خاک بحرین به اثبات رسید.

موفقیت در عملیات چاه‌های نفت بحرین شرکت نفت انگلیس و ایران را که تا آن روز علاقهٔ چندانی به کسب امتیاز نفت در خاک کویت نداشت، امیدوار ساخت به‌طوری که «کدمن»، مدیر شرکت نفت انگلیس و ایران، شتابزده طی نامه‌ای علاقه‌مندی شرکت خود را به کسب امتیاز نفت و اجرای عملیات نفتی در آن منطقه ابراز داشت و متعاقباً وارد کویت شد تا طی ملاقاتی با امیر کویت بر

---

1. SOCAL.

سر چگونگی قرارداد امتیاز نفت به مذاکره بپردازد. هولمز به محض کسب اطلاع از این جریان دست به ابتکار عمل زد و پیش از کدمن در حالی که هدایای زیادی به همراه داشت با اتومبیل جذاب انگلیسی خود به نزد امیر کویت رفت و امیر کویت با دیدن اتومبیل هولمز زبان به تحسین گشود. هولمز نیز به تعارف گفت: «عالی‌جناب متعلق به خودتان است!» هولمز در این ملاقات وعده داد هر پیشنهادی که کدمن برای کسب امتیاز نفت ارائه دهد مبلغ بیشتری را خواهد پرداخت.

وی ملاقات خود را با امیر کویت چنین گزارش می‌کند: «وقتی به‌طور سربسته به شیخ گفتم شرکتی که نمایندهٔ آن هستم یک پیشنهاد امریکایی دارد، قیافهٔ شیخ که به طمع پول افتاده بود دیدنی بود».[1]

هولمز در نوبت دیگر برای اینکه نظر امیر کویت را تأمین کرده باشد دویست هزار روپیه به حساب خصوصی وی واریز کرد. همچنین در این نوبت تنها به شخص اول کویت بسنده نکرد بلکه اطرافیان را نیز تطمیع کرد. ۴۰۰ روپیهٔ هندی به هریک از اعضای شورای دولتی و نیز ۴۵۰۰۰ روپیه به مقامات بلندپایهٔ کویت رشوه داد.

ارائهٔ این پیشنهاد از سوی هولمز نقشهٔ مدیر شرکت نفت انگلیس و ایران را نقش برآب کرد. کدمن از اینکه می‌دید طرح پیشنهادی او به امیر کویت، برخلاف پیش‌بینی‌ها، کاری از پیش نبرد، فوق‌العاده آزرده‌خاطر گشت و تنها چاره را در آن دید که با شرکت گلف برای تأسیس یک شرکت سرمایه‌گذاری مشترک به توافق برسد.

در دسامبر ۱۹۳۳ پس از مذاکرات فراوان چنین توافقی حاصل شد و بر اساس سهم برابر، یعنی پنجاه ـ پنجاه، شرکت سرمایه‌گذاری مشترک، موسوم به شرکت نفت کویت، تأسیس شد. سرانجام امضای قراردادی در ۲۳ دسامبر سال ۱۹۳۴ در کارنامهٔ این شرکت به ثبت رسید.

به موجب این قرارداد امتیازی هفتادساله از سوی امیر کویت به شرکت «نفت

---

۱. لئونارد ماسلی، نفت، سیاست و کودتا در خاورمیانه، جلد اول، ص ۱۴۱.

کویت» اعطا شد و این امتیاز همان چیزی بود که بیش از همه هولمز راکه حالا دیگر در سمت نمایندگی امیر کویت در شرکت نفت کویت در لندن فعالیت می‌کرد، خوشحال می‌ساخت. هولمز تا هنگام مرگ در سال ۱۹۴۷ در این سمت باقی ماند.

در احوالات اوست که می‌گویند: زمانی که در کویت به سر می‌برد با ظاهری ناآراسته با کلاه آفتابگیر مسخره و سربند سبز رنگ در خیابان‌ها ظاهر می‌شد. در این حالت با ادای یک بیت شعر مورد تمسخر کودکان قرار می‌گرفت. آن شعر چنین بود:

ای انگلیسی کلاه به سر عمرت رسد امشب به سر[1]

۱. همان، ص ۱۴۴.

منابع و مآخذ

۱. یرگین، دانیل، **نفت، پول، قدرت**، ترجمهٔ دکتر منوچهر غیبی ارطه‌ای، جلد اول و دوم، روابط عمومی شرکت ملی نفت ایران، بهار ۱۳۷۶.

۲. ماسلی، لئونارد، **نفت، سیاست و کودتا در خاورمیانه**، ترجمهٔ محمد رفیعی مهرآبادی.

۳. ساتون، الول، **نفت ایران**، ترجمهٔ دکتر رضا رئیس طوسی، صابرین، ۱۳۷۲.

۴. هامیلتن، ادرین، **نفت پاداش قدرت**، ترجمهٔ محمود طلوع.

۵. بمبرگ، ج، **۲۶ سال با صنعت نفت ایران**، ترجمهٔ علیرضا حمیدی یونسی، از انتشارات ادارهٔ کل روابط عمومی وزارت نفت.

۶. راسخی لنگرودی، احمد، **موج نفت**، انتشارات اطلاعات، سال ۱۳۸۴.

۷. تیموری، ابراهیم، **عصر بی‌خبری یا تاریخ امتیازات در ایران**، شرکت اقبال و شرکا، تهران، ۱۳۳۲.

۸. زیباکلام، صادق، **سنت و مدرنیسم**، انتشارات روزنه، بهار ۱۳۷۷.

۹. سمسون، آنتونی، **هفت خواهران نفتی**، ترجمهٔ ذبیحا... منصوری، امیرکبیر.

۱۰. آدمیت، فریدون، **اندیشهٔ ترقی و حکومت قانون**، انتشارات خوارزمی، تهران، ۱۳۵۱.

۱۱. ذوقی، ایرج، **نفت ایران**، شرکت انتشاراتی پاژنگ، ۱۳۷۶.

۱۲. شوادران، بنجامین، **خاورمیانه، نفت و قدرت‌های بزرگ**، ترجمهٔ عبدالحسین شریفیان، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، ۱۳۵۴.

۱۳. یعقوبی‌نژاد، علی، **رئیس نفت**، یادوارهٔ کتاب، ۱۳۷۳.

۱۴. لسانی، **طلای سیاه یا بلای ایران**، امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۷.

۱۵. نشریهٔ **ایران فردا**، شمارهٔ ۷، خرداد و تیر ۱۳۷۲.

۱۶. مهرورز، مهدی، **دانشنامهٔ نفت و انرژی**، انتشارات انجمن نفت ایران، مهر ۱۳۷۸.

۱۷. زرگر، علی‌اصغر، **تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در دورهٔ رضاشاه**، ترجمهٔ کاوه بیات، تهران، پروین، ۱۳۷۲.

۱۸. **روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه**، چاپ دوم، تهران، امیرکبیر، ۱۹۷۷.
۱۹. طلوعی، محمود، **بازی قدرت ـ جنگ نفت در خاورمیانه**، نشر علمی، ۱۳۷۱.
۲۰. امیر علائی، شمس‌الدین، **خلع ید از شرکت نفت انگلیس و ایران**، دهخدا، ۱۳۵۷.
۲۱. زیشکا، آنتوان، **جنگ مخفی برای نفت**، ترجمهٔ داود داودی، نقش جهان، ۱۳۲۶.
۲۲. وزیری، شاهرخ، **نفت و قدرت در ایران (از قنات تا لولهٔ نفت)**، ترجمهٔ مرتضی ثاقب‌فر، انتشارات عطایی، تهران، ۱۳۸۰.
۲۳. موحد، محمدعلی، **خواب آشفتهٔ نفت**، نشر کارنامه، تهران، ۱۳۷۸.
۲۴. فاتح، مصطفی، **پنجاه سال نفت ایران**، چاپ دوم، انتشارات پیام، تهران، ۱۳۵۸.
۲۵. رئیس طوسی، رضا، **نفت و بحران انرژی**، انتشارات کیهان، چاپ دوم، زمستان ۱۳۶۳.
۲۶. واسیلیف، آلکسی، **مشعل‌های خلیج فارس**، ترجمهٔ سیروس ایزدی، امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۸.
۲۷. شهنی، دانش عباس، **تاریخ مسجد سلیمان از روزگاران باستان تا امروز**، انتشارات هیرمند، تهران، ۱۳۷۴.
۲۸. دانیل، یرگین، **تاریخ جهانی نفت**، جلد اول، ترجمهٔ غلامحسین صالحیار، اطلاعات.
۲۹. هرودوت، تاریخ هرودوت، ترجمهٔ دکتر هادی هدایتی، انتشارات دانشگاه تهران، پاییز ۱۳۸۳.
30. Sutton. Elwell. ***Persian Oil*** (London Lawrence and Wishart 1955).
31. Bamberg. J. H. ***The History of the Brithish Petroleum Company***, Volume 2, The Anglo-iranian years, 1928-1954, Cambridge University Press, reprinted 1995, 1996.

نمایه